

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سخن مدیر

هفدهمین شماره مجله کاوش در اختیار خوانندگان محترم می باشد. مجله میقات ۲۰۰۹-۲۰۱۰م. به وجوه به دیر چاپ گردیده است. برای این از علاقه مندان محترم پوزش می طلبیم. استادان و پژوهشگران عالی مقام که برای این شماره مقالات و اشعار فراهم نمودند، از آن هایت جهان بمنتون هستیم و امیدواریم که در آینده نیز این همکاری را ادامه خواهند داشت. استادان و دانشمندان عزیز که جهت ارزیابی مقالات این شماره، متحمل زحمات زیاد شدند، از آن ها نیز از قعر دل تشکر می نمایم. برای شماره های آتی از مقاله نگاران محترم خواهشمندیم که مقالات را، طبق نحو تدوین ویژه کاوش، سر وقت ارسال نمایند.

دکتر محمد اقبال ثاقب
مدیر

دکتر نجمین فراقی ☆

مترجم: آنا حمیدی ☆☆

غالب و نگاہ او بہ زندگی

Abstract:

Ghalib for us is not just a poet but a complete history, culture and a philosophy of life. He is a poet who looks deep into the variety and vicissitudes of life and fights the problems of this world. His attachment to man is so unbreakable that inspite of having faced all sorts of griefs, he still loves life. He seems to be a weak man who is burdened with sins, but still he refuses to lose the spirit of life. Sometimes, Ghalib is full of complaints, but his mountain-like strength does not allow him to give vent to them. His heart is a treasure house of secrets. Mobility of his personality and his dignity keeps him away from shame and dishonour. He never loses hope. Greatness, grandeur and sense of honour reached apex in Ghalib's personality.

Key Words:

1. Ghalib
2. Philosophy of life
3. Persian Poetry
4. Urdu Poetry

☆ رئیس اسبق گروہ زبان و ادبیات اردو، دانشگاہ پنجاب، لاہور.

☆☆ مسنول مؤسسہ فرهنگی و اطلاع رسانی تیان، بخشی زبان اردو، تہران، ایران.

چکیده:

غالب، برای ما صرفاً يك شاعر نیست بلکه يك تاريخ، روش زندگی و فلسفه حیات هم هست. وی، شاعری است که رنگارنگی و تغییرات زمانه و زندگی را به صورت عمیق بررسی می کند و با مسائل دنیا و زندگی دست و پنجه نرم می کند. وابستگی غالب به انسان آن قدر شکست ناپذیر است که با وجود تحمل غم های گوناگون از دست دنیا، هنوز به دنیا علاقه مند است. غالب، بنده عاجزی به نظر می رسد که زیر بار گناه کمر خم کرده ولی باز هم به جوهر وجود خود اجازه ناپود شدن نمی دهد. غالب گاهگاه سراپا شکایت به نظر می رسد ولی توانایی و استقامت، کوه مانندش او را از اظهار شکایت باز می دارد. سینه اش گنجینه اسرار است. آن تحرك و تمکینی که در شخصیت غالب است او را از انفعال باز می دارد. او سینه خود را با آرزو آباد کرده است. عظمت، جلالیت و غیرت در فطرت غالب به تکامل رسیده است.

واژه های کلیدی:

- | | |
|--------------|--------------|
| ۱. غالب | ۲. حکمت زیست |
| ۳. شعر فارسی | ۴. شعر اردو |

تاریخ هندوستان متحد قرن نوزدهم میلادی دوره ای است که علمای جدید و قدیم یکدیگر را با شك و ترس می سنجند. در اجتماع متحد، در طی قرن ها، رخنه ایجاد شده است. روش زندگی در حال مستی و آهسته رو با روش زندگی متحرك جدید، نو دوست، تازه کار، علاقه مند به تجربه کردن مواجه است. ما توسط نقطه اتصال این دو

روش زندگی، با شخصیت هشتم جاثبه غالب آشنا می شویم که تیر شکسته نیاکان خود را به قلم تبدیل می کند.

غالب به گهر ز دوده زاد شمم
زان رو به صفایی دم تیغ است دم
چون رفت سپیدی زدم چنگ به شعر
شاه تیر شکسته نیاگان قلم

شخصیت و شاعری او، با تمام تنوع، مظهری از شکایات، کمبودها و نیازهای شبه قاره قرن نوزدهم، مخصوصاً مسلمانان هند است. اگر غالب نبود، ما از دسترسی به یک شاهد زنده که مسلط به تاریخ و فرهنگ قرن نوزدهم میلادی است، محروم می شدیم. غالب برای ما صرفاً یک شاعر نیست، تاریخ، روش زندگی و فلسفه حیات هم هست. او شاعری است که تاریخچه تحولات اندیشه ای شبه قاره قرن نوزدهم توسط او پا گرفت. تعجب و واکنش او همانند شخصی است که قدم زنان در راه های پرپیچ و خم خاکی روستا پیش می رود و ناگهان به یک راه آسفالت مستقیم و عریض می رسد، یا از اتاق نیمه تاریکی خارج شده ناگهان به محیطی روشن وارد شود که نور باعث می شود زود چشمانش را ببندد. به عنوان مثال، تقریباً غالب از آیین اکبری که توسط سرسید گردآوری شده است را بخوانید که در آن ذهن ما را به سمت "صاحبان انگلستان" سوق می دهد و به ما می گوید قانونی که آنها برای ما تعیین کرده اند، بی نظیر است. آنها دانش و عدالت را یکی کرده و یک قانون جدید به هند داده اند. غالب

فهرست طویلی از شاهکارهای اختراعی و مادی انگلیسی‌ها را ارائه می‌کند. در آخر نظر خود را این‌طور بیان می‌کند:

مردم پروردن مبارک کار نیست

سؤال این است که چه چیزی در شخصیت غالب وجود دارد که او بدون تأمل از یک فرهنگ جدید و بیگانه استقبال می‌کند و زندگی جدیدی را قبول می‌کند که کاملاً متغیر با فرهنگ بومی اوست. اگر دقت کنیم از بین معاصرین او شعرای دیگری مثل ذوق یا مؤمن، مانند او رفتار نکرده‌اند. باید گفت که ریشه‌های این رفتار غالب، جزئی از شخصیت او شده است.

نژاد او به قبیله ترکان ایبک می‌رسد، که از لحاظ نوگرایی معروف بودند. همین احساس افتخار غالب از یک طرف به او اجازه زنبور عمل شدن نمی‌دهد و از طرف دیگر او را از مردن بین عامه مردم باز می‌دارد. زندگی و اندیشه او عبارت است از نو آوری و کاملاً مصداق این شعر راقم مشهودی است:

از آن که پیروی خلق گم‌رهی آرد

نمی‌رویم به راهی که کاروان رفته است

همین تحریک و نوگرایی غالب در جستجوی یک راه عجیب و جدید در شعر است که در آن تصویرسازی پویا و متحرک او از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و از طرف دیگر تکریم "ذوق" در دربار بهادرشاه ظفر غرور غالب را به گونه‌ای جریحه دار می‌کند که او برای تسکین این درد به انگلیسی‌ها متمایل می‌شود.

در آخر دیباچه کلیات فارسی غالب که قطعه اول با عنوان
 "غالب از خاک پاك تو رانیم" دیده می شود. در يك بیت که غالب
 در مورد قبیله بزرگ خود نوشته بود، به نظر می رسد که در چنین
 شرایط متجولی در مورد "صاحبان انگلستان" هم صدق می کند:

هم به تابش به برق هم نفسیم

هم به بخشش به ابر مانندیم

تعجب انگیز است که صد سال قبل از آتاترک، آثار گرایش
 به فرهنگ غربی در اشعار شخصی دیده می شود که خودش ترک زاده
 بوده است. در ابیاتی که در زیر آورده شده، علاوه بر قضا و قدر، بعید
 نیست که "صاحبان انگلیس" هم مخاطب این اشعار باشند:

مژده صبح درین تیره شبانم دادند

شمع گشتند و ز خورشید نشانم دادند

گوهر از تاج گسستند و به دانش بستند

هر چه بردند به پیدا به نهانم دادند

ولی در زندگی غالب و نگاه او به زندگی، استقبال او از تمدن
 غربی و علاقه به انگلستان، نقش جانی دارند. غالب اصولاً شاعری
 است که رنگارنگی و تغییرات زمانه و زندگی را به صورت عمیق
 بررسی می کند و با مسائل دنیا و زندگی دست و پنجه نرم می کند.
 اگر ملاحظه کنید در اصل اهمیت خود موجودات مخلوق بعد از
 خالق است. تصور دنیا بدون انسان از محالات است. دنیا قبل از
 ظهور انسان هم وجود داشته است.

ولی حضرت آدم وقتی که خلق شده، آسمان و زمین به زبان در
آمدند و چرخ زمان با نیرو و شکل جدیدی چرخیدن گرفت:
ز آفرینش عالم غرض جز آدم نیست
به گرد نقطه ما دور هفت پرگار است
به نظر غالب اگر به شور هستی به دقت گوش داده شود،
مطمئن خواهیم شد که در پی این هیاهو و همهمه ها، دست همان
قیامتی است که نام انمان به آن داده شده است:
ز ما گرم است این هنگامه بز شور هستی را
قیامت می دمد از برده خاکی که انمان شد
ولی سؤال اینجاست که خود این انمان از نظر غالب چگونه
موجودی است. غالب گاهی از او با عنوان "ورق ناخوانده" تعبیر می
کند. جایی به او "بحشر خیال" می گوید، جایی از این حقیقت برده بر
می دارد که آدم نمی تواند انمان شود و جایی خروجش از بهشت به
زمین را تعبیری اگرستانسمیالیستی می کند، به او پیراهن کاغذی که
می پوشاند و او را فریاد زنان نشان می دهد.
باز در جایی او را با ترکیب "کشتی بی ناخدا" نشان می دهد
که شکسته شده و در ساحلی پهلو گرفته است. به هر حال موضوع
قابل تأمل این است که تصور غالب از انمان از تصور او از خدا و دنیا
جدا نیست. او درباره انمان و آفرینش او می اندیشد. نیم نگاهی هم
به خالق او و دنیای خلق شده او دارد. او هر جا که در اشعار فارسی و
اردوی خود با زبان متکلم وحده سخن می گوید، گویا از جانب فطرت

خود دربارهٔ انسان و کائنات فرمول سازی می کند و روش کار او مانند فیلسوفی گره گشاست. با این وجود، وقتی گرهی در حال باز شدن است، گره جدیدی ایجاد می شود و یک سؤال، سؤال های بی شمار دیگری را به وجود می آورد. غالب در شعر خود با موضوعات انسان، خدا و دنیا با جدیتی برخورد کرده است که در شعر شعرای اردوی قبل از او کمیاب است، البته برخورد غالب با این موضوعات ما را همیشه به یاد این بیت بیدل می اندازد:

کشیده ام بار هر دو عالم به پشت پایی که خم نگرود

هر چند در این مصراع بیدل بر پشت با قرار دادن بار دو عالم، با بی نیازی حقارت آمیزی روبه رو می شویم که غالب از آن سزااست، گاهی اوقات در شعر بیدل اظهار ناامیدی که از محرومیت های شخصی و هرج و مرج آن زمان می باشد، به گونه ای است که انگار او جسارت انداختن "غبار دنیا" بر "فوق عقبی" را دارد:

نه شام ما را سحر نویدی، نه صبح ما را دم سپیدی

چو حاصل ماست ناامیدی، غبار دنیا به فوق عقبی

وابستگی غالب به انسان آن قدر شکست ناپذیر است که با وجود تحمل غم های گوناگون از دست دنیا، هنوز آن طور که باید و شاید به دنیا علاقمند است. او برای دسترسی به حق هم، وسیله خلق را لازم می داند. اگر چه به این امر هم اعتراف می کند که این ابتدای راه حق شناسی است:

حق را ز خلق جو که نو آموز دید را
آئینه خانه مکتب توحید بوده است

گویا او نمی تواند ذات حق را بدون انسان تصور کند. انسان یا
بهبتر بگوییم، خود غالب، به خاطر علاقه به خود است که اکثراً انسان
را در این دنیا غم زده و بی اختیار می بیند و افکاری را بیان می کند که
به وضوح احساس می شود که اگر بیستانسمیالیستی است؛
در این اشعار که ترجمه اشعار اردو غالب است، ناامیدی او

به طور واضح به چشم می خورد:

قلب من به خاطر رنج مهر تابان می لوزد

من آن قطره شبنم هستم که روی خار بیان افتاده‌ام

☆☆☆

چرا امروز ترس از اسیرانت نداری

تا دیروز قلب تو جایگاه مهر و وفا بود

☆☆☆

چرا امروز در ذلتیم در حالی که تا دیروز قبول نمی کردی

گستاخی فرشته در حضور ما را

☆☆☆

در زندگی مبتلا به ترس از مرگ بودم

قبل از پرواز هم رنگ من زرد بود

☆☆☆

به گل نغمه ام نه بوده ساز

من صدای شکست خود هستم

ترجمه: بهر اردو

✽ رخس عمر در حرکت است معلوم نیست کجا ساکن شود
نه دست بر لگام است و نه پا در رکاب ۵

☆☆☆

✽ هستی دلیل فنای خود ماست
تا جایی ناپدید شدیم که گویی منکر خویش شدیم

☆☆☆

✽ در هجوم غم آنچنان سر نگون شدم
که فوق گذاشتن بین تار دامن و تار نظر مشکل است

☆☆☆

✽ تلاش من مثل آن مرغ اسیری است
که درون قفس برای لانه اش خس و خاشاک جمع می کند

☆☆☆

گمان زیست بُود بر نیست زبیدردی
بد است مرگ ولی بدتر از گمان تو نیست

☆☆☆

هوا مخالف و شب تار و بحر طوفان خیز
گسسته لنگر کشتی و ناخدا خفته است

☆☆☆

کشتی بی ناخدایم سر گذشت من میس
از شکست خویش بر دریا کنار افتاده ام

☆☆☆

هفت آسمان به گردش و ما در میانه ایم
غالب دگر میسر که بر ما چه می رود

☆☆☆

نومیدی ما گردش ایام ندارد
روزی که سیه شد سحر و شام ندارد

☆☆☆

عمری ست که می میرم و مردن نتوانم
در کشور بیداد تو فرمان قضا نیست

☆☆☆

آینده و گذشته تمنا و حسرت است
یک کاشکی بود که به صد جا نوشته ایم

☆☆☆

آیا می توان گفت که غالب بدین است؟ آیا بدین شمردن
در مورد او غلو نیست. موضوع این است که کسی که خود می
گوید کوهی از غم بر سرش ریخته است، می توان گفت که این بنده
خدا ندارد (می توان گفت که این بنده خداوند نداشت - مصرعی از
غالب) و کسی که همچنین می گوید از روزگار چه می گوئیم، ما هم
خدایی داشتیم اما به ما لطفی نکرد. اگر نگوییم که او بدین است،
دست کم می توان گفت که او از طرفی در برزخی قرار دارد که ذهن
او و مشاهده خارج، او را به سمت ناامیدی می کشانند و از طرفی

قلب او، او را به امید و آمادگی برای جنگیدن متمایل می‌کند. این جا این سؤال پیش می‌آید که دلیل این بدبینی و ناامید گرایی غالب چیست؟ زندگی شخصی غالب، فقر اقتصادی، بیماری‌های جسمانی، احساس عدم امنیت و ناآرامی اوضاع سیاسی را می‌توان جزء عوامل مؤثر به حساب آورد. ولی به نظر بنده، دلیل اصلی این ناامیدی را می‌توان تصور غالب از دنیا دانست که چیزی جدایی از امنیت او نمی‌تواند باشد. غالب در دنیا به انسان جایگاه مرکزی داده است در حالی که در تمام فرهنگ‌های سنتی، خداوند جایگاه مرکزی دارد و انسان در جایگاه دوم قرار می‌گیرد. وضعیت دنیا در قرون ۱۹ عوض شد. در این قرون انسان محوری جای خدا محوری را گرفت. این انقلاب، تفکر بشری را عوض کرد. ممکن است اینجا گفته شود که تمدن سنتی ما هم از بیان عظمت انسان غافل نبوده است مثلاً: مولوی، نماینده فرهنگ تمدن اسلامی قرون وسطی، می‌گوید:

اصل تهنیب، احترام آدم است

حتی ذوق، شاعر هم عصر هم می‌گوید:

«ورود بشر به این کره خاکی دلیل فروتنی اوست

و گرنه در فانوس آسمان هم نور او جلوه گر است

ولی احساس براتب وجود در مولانا و ذوق به قدری بدیهی

است که ضمن مهم بودن انعام در جایگاه خود، از مرتبه وجود سنتی خویش با فزونی نمی گذارد. در حالی که در تمدن جدید ما می خواهیم به خدا بقبولانند که انعام بزرگ است. در کنار آن، به خدا طعنه می زنند که تغییر ناپذیر است و در مقابل، انعام را پیوسته رو به پیشرفت نشان می دهند. بدون دانستن و درک این که ساکن بودن، جزء ذات خداوند است اما هر لحظه از لحاظ ظهور و شیون متغیر است. همان طور که در قرآن آمده "کل یوم هو فی شان". به این موضوع هم اندیشیده نشده است که فقط تغییر کمی، ارتقائی باشد، تا وقتی که انقلابی شایسته اتفاق نیفتد. وقتی منیت شدید غالب با حقایق سنگین برخورد می کند، حزن و یاسی به وجود می آید که در اشعار مذکور غالب ظاهر شده است. به قول سلیم احمد، غالب مانند میر به طور کامل از معروضیت بهره نبرده زیرا منیت شدید او مانع بوده است. او می گوید:

"غالب گفته بود: فرزند آزر را نگر، موضوعی که در رابطه با فرزند آزر مورد بسند غالب واقع شده بود، کج روی از دین نیاکان است. اما یک صفت فرزند آزر، ایثار هم هست. غالب بر ضد دین بزرگان بسیار هیاهو می کند، اما وقتی که زمان ایثار فرا می رسد کنار می کشد. در حالی که بدون ایثار، نفی دین بزرگان معنایی ندارد. او مانند آزر، بتی از من گرایی ساخت و مشغول پرستش او شد."

نتیجه همین منیت غالب است که دنیا را در شکل اسباب بازی بچه ها می بیند و می گوید دنیا را چیزی به جز نام نمی بینم و

حقیقت اجزای هستی چیزی به جز و هم نیست. در اصل دلیل وجود کشمکش در شخصیت غالب این است که او اجزای هستی را از لحاظ نظری، و هم مطلق می‌پندارد. ولی عملاً در طلب نیازهای مادی در مانده است. بنابراین غالب مجبور شده برای فهماندن منظور خود به بهادر شاه ظفر چنین قطعه‌ای بگوید: من بنده شما هستم ولی لباس ندارم، نوکر شما هستم و باید از دیگری قرض بگیرم. و همچنین برای حاکمان انگلیسی و زبردستان آن‌ها قصایدی بسراید.

شاید شوپنهاور درست گفته باشد که زندگی مانند عصایی است که برای جلوگیری از افتادن آن از دست، باید پیوسته دست را بچرخانیم. گویا حیات، وابسته به نیاز مداوم و زحمت پیوسته است. غالب این وضعیت را "گردش مدام" گفته است و آن را در ابیات زیر توضیح داده است:

آهای فریب هستی را نخوری

به ظاهر آنچه که هست، وجود ندارد

☆☆☆

آی غالب! نه هستی است و نه هیچ عدمی

آخر تو چه هستی، بین! تو هیچ نیستی

در حقیقت او در این ابیات، فکر افلاطون را منعکس کرده است. به نظر افلاطون هستی دو قسمت دارد، عالم مثال و عالم ماده. در عالم مثال افراد یا اشیاء وجود ندارند، بلکه عینیت هر شیء در آنجا وجود دارد و عالم مادی سایه یا ذهنیت این عینیت است، ولی از

ترجمه: شمس‌آورد

طرف دیگر غالب در قفس همین عالم خاکی هم برای ساختن آشیانه
مجبور به جمع آوری خس و خاشاک است. بنا بر این در نتیجه جنگ
افکار و همین کشمکش، قلب او می شکنند و در نتیجه دچار یأس
پرستی می شود.

تصوف پرستی سنتی غالب، او را تا سرز تصور وحدت
الوجودی می کشاند و شعر غالب در مورد تصور وحدت الوجودی
سنتی کمتر از شعرای بنام این سبک نیست. مثلاً دو بیت زیر را
ملاحظه کنید:

چون زبان ها لال و جان ها پیر ز غوغا کرده ای
بایدت از خویش پرسید آنچه بر ما کرده ای
جلوه و نظاره بنداری که از یک گوهر است
خویش را در پرده خلقی تماشا کرده ای
او همین تفکر را در یک منقبت مشهور اردوی خود ارائه کرده

است:

۴۴ هر جز جلوه یکتایی معشوق نیست

ما کجا بودیم اگر حسن، خود بین نبود

که در اصل توضیح این حدیث قدسی است "كنت كنزاً
مخفياً..." ولی او در این منقبت نمی تواند بدون اظهار گرایشات توأم
باشک خود باشد و در پس آن، روش زندگی ای که قدری یأس بر انگیز
است، خودنمایی می کند. همین طور که در ترجمه های زیر که از
اشعار اردوی او می باشد می بینیم:

۴۴ ترجمه شعر اردو

☆ بی دلی های تماشا که نه عبرت است و نه ذوق
بی کسی های تمنا که نه دنیا هست و نه دین

☆☆☆

☆ نغمه زیر و بم هستی و عدم، بیخود است
آیینۀ فوق جنون و تمکین بیهوده است
نقش معنی همه خمیازه عرض صورت است
سخن حق همه پیمانۀ ذوق تحسین است

☆☆☆

☆ لاف دانش غلط و نفع عبادت معلوم ۰ له
درد يك ساغر غفلت است چه دنیا و دین

چند بیت آغازین منقبت به قدری یأس برانگیز است که
اعتقاد به زندگی و معنویت آن، ارزش های والا، اهداف جلیل و فضایل
آن از بین می رود و انسان را در غار عمیق شك گیر می اندازد. وقتی
نغمۀ هستی و عدم، چیزی جز يك کار بیهوده نیست و دانش و
عبادت، چیزی اضافه بر درد ساغر غفلت نیست، زندگی خود به خود
از معنویت تهی می شود. غالب در نامه ای به منشی هر گویال
تفته الی می نویسد:

”تو مشق سخن می کنی و من در مشق فنا در حال غرق
شدم. دانش ابن سینا و شعر نظیری را بیهوده و باطل می پندارم. در
زندگی خود نیاز به آسایش کوتاه مدتی داریم. باقی از جمله حکمت،
سلطنت، شاعری و جادوگری همه خرافاتند. اگر کسی در میان

☆ ترجمه: بهر آرد

هندوان خدا شد که چه؟ و در بین مسلمان ها پیاسری ظهور کند که چه؟ در دنیا نام آور شدن که چه؟ گمنام زیستن که چه؟ برای زندگی کردن اقتصاد و سلامت جسمانی لازم است و باقی همه سراب است... من در آن سکوت مرگباری هستم که آنجا هیچ جزئی از تمام عالم حتی از دو جهان هم نیست. به هر کسی مطابق سؤالش پاسخ می دهم. این دریا نیست سراب است، هستی نیست اوهام است. ما هر دو شعرای خیلی خوبی هستیم، یقین دارم که به اندازه سعدی و حافظ به شهرت نرسیده ایم. آن ها از شهرت چه چیزی عایدشان شده که ما...“

این افکار غالب یاد آور فکر فیلسوف متشککی (Sceptic) به نام برهه ۱۲ است که در اواخر دوره حیات ارسطو می زیسته است. او می گفت اندیشیدن در مورد الهیات هم مضر است و هم بی معنی. از این لحاظ مضر است که توسط آن به جای آرامش، احساس عدم امنیت افزایش می یابد و از این لحاظ بی معنی است که برای نفی یا اثبات هر مسئله می توان دلایل یکسانی ارائه کرد. گویا انسان نمی تواند به علم ماهیت اشیاء دست یابد بنا بر این او باید نیروی تصمیم گیری خود را معطل بگذارد. آسیبی لس هم فراتر از برهه رفت و گفت: برهه بر این عقیده بود که نمی توانیم علم را به دست آوریم.

اگر چه این ادعا سلبی است ولی به هر حال ادعا هست و نفی کننده شك مطلق. بعد از قرن ها این صورت های شك در آثار دیوید هیوم به حد اعلی خود رسید. گویا گفته آرسیمی لس طوری بود که

در این بیت "بیگانه" بیان شده است:

علم چیست، حقیقت علم چیست

همان طور که در گمان کسی بیاید

ولی موضوع اطمینان بخش این است که در ابیات آخر منقبت فوق الذکر توسط حضرت علی (ع) آرزوی "دل الفت نمیب" ۳۱ و "سینه روشن از توحید" ۳۲ را به خودی خود بیان می کند که غالب مانند هر متفکر و نویسنده بزرگ از این شک رها شده و می خواهد به ایمان کامل دسترسی پیدا کند. بنا بر این او در شکل موحدهی جلوه می کند که از وحدت عمل به توحید مطلق می رسد. غالب هرگز تصوف رایج را اختیار نکرده و شاید هم هرگز آن را به طور شخصی تجربه نکرده باشد، ولی با این وجود او چیزی فراتر از "تصوف برای شعر گفتن خوب است" ۳۵ را در اشعار خود آورده است و در ضمن، منازل مختلف سلوک سالک را هم نشان می دهد:

دنیا از ذوق تو در حرکت است

هر ذره از پرتو آفتاب، جان می گیرد

☆☆☆

خمسته شدیم به جایی که رسیدیم

نشانی ز تو پیدا نکردیم حالا چه کنیم

☆☆☆

از دل هر قطره نوای انالبحر شنیده می شود

ما متعلق به اویم چرا در مورد ما می پرسند

☆ ترجمه شعر آرد

✽ اگر چه وجود با قطره ایست ولی در حقیقت دریاست

ما کم ظرفیتی منصور^۱ را قبول نداریم
☆☆☆

✽ قطره اگر به دریا برسد دریا می شود

آن کاری خوب است که سرانجام خوبی داشته باشد
☆☆☆

✽ تجلی تو، سامان وجود است

ذره بدون پر تو خورشید وجود ندارد

☆☆☆

✽ اصل شهود و شاهد و مشهود یکی است

حیرانم که به این صورت مشاهده برای چه
☆☆☆

✽ از خورشید تا به ذره فقط دل وجود دارد و دل آینه است

طوطی از شش جهت مقابل آینه است
☆☆☆

وقف تاراج غم توسط چه پیدا و نهان

همچو رنگ از رخ ما رفت دل از سینه ما

همان غالبی که در اکثر موارد، گرایشات شک آلود خود را

آشکارا اظهار می کند، بعضی جاها در آثار اردوی خود و در بیشتر آثار

فارسی خود مخصوصاً در مثنوی "ابر گهر بار" بنده عاجزی به نظر می

رسد که زیر بار گناه کم خم کرده ولی باز هم به جوهر وجود خود اجازه

نابود شدن نمی دهد، بلکه دلایل بسیار جالبی برای اعمال ناخوشایند

✽ ترجمه: محمد آرد

خود ارائه می‌کند ولی چون او از ته دل، منشور فرخنده خدا را قبول دارد و دوستدار حقیقی پیامبر است، برای همین به امید بخشش نشسته است. اشعار حمدیه متعدد مثنوی "ابر گهر بار" دلایل قوی توحید پرستی او هستند. اشعار نعتیه او می‌توانند به عنوان مثال زنده محبت والهاته او نسبت به پیامبر ارائه شوند.

در واقع ذهن و روش زندگی غالب سطحی نیست، عمیق و تو دار است. درون وجود او، یکی نه هزاران قیامت، زنده و بیدار هستند. درگیری های فکری و احساسی، وجود غالب را به ستیزگاهی تبدیل کرده اند که در آن جا زندگی با تمام برخوردها، تقاضاها، تدابیر، رنگ ها و رمزها جلوه گر است. غالب، کاغذ بی خط نیست و اگر جایی هم بی خط است آنجا هم تمام سرخی آفتاب در آن با هم در آمیخته، یکی شده اند و این گونه در این سادگی، عمق پیدا شده است.

طبع شاعری غالب تا حد قابل ملاحظه ای ناامیدانه است، درست، ولی او در این دنیا و دشت هولناک و این سنگستان اسیر نیست. درست است که در اشعار او معروضیت کامل میر نیست ولی لازم و قابل توجه است. او از یک طرف از گردش مداوم گنج است. همان جا قابلیت تحمل این گردش و مقابله با غم های زمانه را دارد. او شمع ماتم کده را با برق حوادث روشن می‌کند و همراه بی باکی رندانه و در جلوه بی نیازی از غم و رنج هم استقبال می‌کند. به نظر او مواجهه با بالا، از ترس از بلا بهتر است. او می‌داند که رهایی از

غم بدون غم خوردن ممکن نیست:

بی تکلف در بلا بودن به از بیم بلاست
 قعر دریا سلسبیل و روی دریا آتش است

☆☆☆

دفع غم نیست جز به غم خوردن
 چاره کار نیست جز کردن

☆☆☆

☆ غم برای آزاده ها بیش از يك لحظه نیست
 ما شمع ماتم خانه را با برق روشن می کنیم

☆☆☆

☆ برای اهل بینش، طوفان حوادث مانند مکتب است
 لطمه موج کم از سیلی استاد نیست

غالب گاهگاه سراپا "ساز آهنگ شکایت" به نظر می رسد
 ولی توانایی و استقامت کوه مانندش او را از اظهار شکایت باز می
 دارد. سینه اش گنجینه اسرار است. این هم راز عشق می تواند باشد و
 هم راز دنیا:

☆ سینه من از راز نهان، آتشکده است

ای وای اگر اظهار شود

آن تحرك و تمکینی که در شخصیت غالب است او را از
 انفعال باز می دارد، که آخرین نتیجه ناامیدی است. او سینه خود را با
 آرزو آباد کرده است. او نوحه را به ترانه ترجیح می دهد، از این رو که

☆ ترجمه: شمع‌آورد

فعالیت، جایگاه مهمی در زندگی او دارد.

✽ گرچه دست حرکتی ندارد ولی در چشمها نور و قدرت است

همین حالا ساغر و مینا را مقابل من قرار بده

تصور او از زندگی، او را با نوعی از غیر شخصی بودن برتر،

همراه کرده است که زندگی، زمانه و معانی ذات خودش این طور برای

او آشکار شد:

راز دان خوی دهرم کرده اند

خنده بر دانا و نادان می زخم

☆☆☆

ترك صحبت کردم و در بند تکمیل خودم

نغمه ام جان گشت خواهم در تن ساز افکنم

عظمت، جلالیت و غیرت در فطرت غالب به تکمیل رسیده

است. به نظر او افعال "همگامه زیونی همت" است. حتی او غیرت

گرفتن از دهر را هم با افعال و بیست همتی تعبیر می کند. عمادی

گفته بود:

مرا از شکنج چنان درد ناید

که از ناکسان خواستن مویایی

واقبال گفته است که:

✽شان بی نیازی گدای می کند را بین

با رسیدن به چشمه آب حیات، سبوی می شکنند

ولسی بی نیازی و غیرت مندی غالب از نوع دیگری است. او تشنه لب مردن در کنار ساحل را ترجیح می دهد، از این رو که احساس می کند این امواج چین بیشعانی و نشانی از عصیانیت دریا است:

تشنه لب بر ساحل دریا ز غیرت جان دهم
گر به موج افتد گمان چین بیشعانی مرا
در شعر و شخصیت غالب، غیرت مندی عرفی و جلال حافظ
به نظر می آید. چند بیت از عرفی و حافظ را ملاحظه کنید:
گرفتم آن که بهشتم دهند بی طاعت
قبول کردن و رفتن نه شرط انصاف است

(عرفی)

☆☆☆

گدای می‌کده ام لیک وقت سستی بین
که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم

☆☆☆

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم

☆☆☆

اگر غم لشکر انگیزد که خود عاشقان ریزد
من و ساقی بهم سازیم و بنیادش بر اندازیم

(حافظ)

و حالا چند بیت از غالب را ملاحظه کنید که مظهر همت،

حوصله، خلوص، شأن و شوکت و بلند آهنگی اند و شاهدهی برای
رویهٔ مثبت زندگی او می باشند:

همت اگر بال گشایی کند
صعوه تواند که همایی کند

☆☆☆

هنرم را توان کرد به خستن ضایع
خستگی غازه روی هنر آمد گویی

از ازل، توفیق به اندازه همت است

در چشم ها آن قطره ای است که گوهر نشده بود

☆☆☆

بیا که قاعدهٔ آسمان بگردانیم
قضا به گردش رطل گران بگردانیم
ز حیدریم من و تو ز ما عجب نبود
گر آفتاب سوی خاوران بگردانیم

او نسبت به این موضوع هم آمادگی دارد که بی شک، گنبد
چرخ کهن ناگهان بیافتد و او زیر آن له شده بيمرد، اما باید حتماً بشکند
و بیافتد. در واقع او می خواهد خاموشی این حیران کده را بشکند و در
هر لحظه به روشی جدید، تجلی بوقی نور را مشاهده کند. غالب موجود
زنده ای بود که تا نونک انگشتانش، توسط سؤالات گوناگون، سراپا
آتش شده بود. سینهٔ او، آتشفکنهٔ رازهای نهان بود. هفت آسمان در
گردش بودند و نگاه او به این گردش بود. او در آرزوی دیدن گردش

☆ ترجمهٔ شعر آر در

سیاره ها و فوآتر از آن بود. دیدن فوآتر از عرش، جزو آرزوهای غالب بود، آن بلندی و آن تفاوت هنر مندانه ۱۸ در او آخر عمر او میسر شده بود که نصیب کمتر کسی می شود. بجنوری ۱۹ نوشته است: شاید غالب به دلیل سکونت در دهلی به رصد گاه جتو منتر هم سری زده باشد. من می گویم این رصد گاه در باطن غالب بوده و بازی همیشگی گردش آسمان و ستاره ها را از زاویه چشمان باز شاعری بالغ نظر نگاه می کرد. در نتیجه او هر لحظه زمانی تازه و مکانی منفرد را مشاهده می کرد:

در هر مژه بر هم زدن، این خلق جدید است

نظاره سگالد که همان است و همان نیست

ممتاز حسین ۲۰ به نقل از بادیلییر نوشته بود که عظمت

شاعر در این نیست که او چقدر راه حل برای سؤالات بی جواب ارائه

می کند، بلکه در این است که او در زمینه بی کرائی، چگونه و چند

سؤال می پرسد. نمونه این فکر بادیلییر در اشعار بیدل و غالب دیده می

شود. بیدل گفته بود:

هر طرف گزر کردیم هم به خود سفر کردیم

ای محیط یکتایی، این چه بیکرائی هاست

غالب هم مانند بیدل فردی بالغ، بالنده، سراپا سؤال و شاعر

اندیشه بود. زنده، متحرک و سراپا آتش. در عین حال که به فرهنگ و

تمدن ما وابسته است، نسبت به آن شورش گره هم هست.

اشعار اردوینی کہ در متن مقاله به صورت ترجمہ به فارسی آمده است

لرزتا ہے مرا دل زحمت مہر درخشاں پر
میں ہوں وہ قطرہ شبنم کہ ہو خار بیاباں ہو

☆☆☆

آج کیوں پروا نہیں اپنے اسیروں کی تجھے
کل تک تیرا بھی دل مہر و وفا کا باب تھا

☆☆☆

ہمیں آج کیوں ذلیل کہ کل تک نہ تھی پسند
گستاخی فرشتہ ہماری جناب میں

☆☆☆

تھا زندگی میں مرگ کا کھوکھلا گاہوا
اڑنے سے بیشتر بھی مرا رنگ زرد تھا

☆☆☆

نہ گل نغمہ ہوں نہ پردہ ساز
میں ہوں اپنی شکست کی آواز

☆☆☆

رو میں ہے رخس عمر کہاں دیکھیے تھمے
نہ ہاتھ باگ پر ہے نہ پا ہے رکاب میں

☆☆☆

ہستی ہماری اپنی فنا کی دلیل ہے
یاں تک مٹے کہ آپ ہی اپنی قسم ہوئے

ہجوم غم میں یار تک سرنگونی مجھ کو حاصل ہے
کہ تار دامن و تار نظر میں فرق مشکل ہے

☆☆☆

مثال یہ مری کوشش کی ہے کہ سرخ اسیر
کرے قفس میں فراہم خس اشیاں کے لیے

☆☆☆

بشر جو اس تیرہ خاکدان میں پڑا یہ اس کی فروتنی ہے
وگرنہ قندیل عرش میں بھی اسی کے جلوے کی روشنی ہے

☆☆☆

ہاں کھائیو مت فریب ہستی
ہر چند کہیں کہ ہے نہیں ہے

☆☆☆

ہستی ہے نہ کچھ عدم ہے غالب
آخر تو کیا ہے اے نہیں، ہے

☆☆☆

دہر جز جلوۂ یکتایی معشوق نہیں
ہم کہاں ہوتے اگر حسن نہ ہوتا خود بین

☆☆☆

بیدلی ہائے تماشا کہ نہ عبرت ہے نہ ذوق
بے کسی ہائے تمنا کہ نہ دنیا ہے نہ دیں

☆☆☆

ہرزہ ہے نغمۂ زیر و بم ہستی و عدم
لغو ہے آئینۂ فرق جنوں و تمکین

☆☆☆

لاف دانش غلط و نفع عبادت معلوم
درد يك ساغر غفلت ہے چہ دنیا و چہ دیں

☆☆☆

علم کیا، علم کی حقیقت کیا
جیسی جس کے گمان میں آئی

☆☆☆

ہے کائنات کو حرکت تیرے ذوق سے
پر تو سے آفتاب کے، ذرے میں جان ہے

☆☆☆

تھک تھک کے ہر مقام پر دوچار رہ گئے
تیرا پتہ نہ پائیں تو ناچار کیا کریں

☆☆☆

دل ہر قطرہ ہے ساز انالبحر
ہم اس کے ہیں ہمارا بوجھنا کیا

☆☆☆

قطرہ اپنا بھی حقیقت میں ہے دریا لیکن
ہم کو منظور تنک ظرفی منصور نہیں

☆☆☆

قطرہ دریا میں جو مل جائے تو دریا ہو جائے
کام اچھا ہے وہ جس کا کہ مال اچھا ہے

☆☆☆

ہے تجلی تری سامان وجود
ذره ہے ہر تو خورشید نہیں

☆☆☆

اصل شہود و شاہد و مشہود ایک ہے
حیراں ہوں پھر مشاہدہ ہے کس حساب میں

☆☆☆

از مہر تابہ ذرہ دل و دل ہے آئینہ
طوطی کوشش جہت سے مقابل ہے آئینہ

☆☆☆

غم نہیں ہوتا ہے آزادوں کو بیش از یک نفس
برق سے کرتے ہیں روشن شمع ماتم خانہ ہم

☆☆☆

اہل بینش کو ہے طوفان حوادث مکتب
لطمۂ موج کم از سیلی استاد نہیں

☆☆☆

آتش کدہ ہے سینہ مرا راز نہاں سے
اے وائے اگر معرض اظہار میں آوے

☆☆☆

گو ہاتھ کو جنبش نہیں آنکھوں میں تو دم ہے
رہنے دو ابھی ساغر و مینا سرے آگے

☆☆☆

گدائے میکدہ کی شان ہے نیازی دیکھ
بہنچ کے چشمہ حیوان پہ توڑتا ہے سب

☆☆☆

توفیق بانداڑہ ہمت ہے ازل سے
آنکھوں میں ہے وہ قطرہ کہ گوہر نہ ہوا تھا

حواشی:

۱ یعنی اگر رنور روی قند بنسیند ماند گار نمی شود ولی اگر روی عمل
بنسیند ماند گار می شود، منظور غالب این است کہ این افتخار اجارہ
نمی دہد او یک جا ساکن نماند، غالب در یک بیت از اشعار خود همین
فکر را بیان کرده است:

در دہر فرو رفتہ لذت نتوان ماند برقند نہ بر شہد نسیند مگسی ما (م)

۲ در ایران و ہندوستان، کمسانی کہ برای تطلم بہ نزد پادشاہ می رفتند
لباسی از کاغذ می پوشیدند، (م)

۳ باوجود غم و درد دنیا و بیہودگی آفرینش آن، آن ہا بودن در دنیا را با جان
و دل می پذیرند، (م)

۴ شاعر می گوید من بہ آن قطرہ ششم می مانم کہ روی خار بیابان افتادہ،
در یک چشم برہم ردن بر خاک می افتد و در آن جذب می شود و معدوم
می گردد، از این رو قلب من بہ خاطر رنج مہر تابان می لورد کہ او بیہودہ
در پی ہلاک من است ما کہ خودمان در معرض ہلاکت ہستیم، (م)

۵ شوپن ہایر گذشت سریع عمر و زمان در مقابل آن، این بی اختیار
انسان را این طور بیان می کند:

It is no small addition on the worries of existence that time is always hurrying us on, giving us a moment to breathe and standing behind us like an overseer with a whip. It only refrains from urging those whom it delivers over to ennui.

- ۱ ار منتقدان معاصر. (م)
- ۲ بدون جانبداری به نقد موضوعی پرداختن است. (م)
- ۳ اشاره دارد به شعر منتهور غالب که می گوید: با من میاویزای پسر
فرزند آرر رانگور/ هر کسی که شد صاحب نظر، دین بزرگان خوش نکرد.
- ۴ به نظر افلاطون عالم مادی مثل سایه است و در حقیقت، عکس عالم
مثال است که به اصلاح فلسفی به آن اعیان ثابته می گویند. (م)
- ۵ معلوم است که نفعی نداد. (م)
- ۶ ار دوستان و شاگردان میرزا. (م)
- ۷ Pyrrho
- ۸ من آرومند آن قلبی هستم که عشق باری تعالی داشته باشد. (م)
- ۹ قلب من از نور توحید روشن باشد و کاملاً منور بنوم. (م)
- ۱۰ گفته شیخ علی حزین لاهیجی است. (م)
- ۱۱ منصور حلاج. (م)
- ۱۲ به نظر شاعر، اشکی که از چشم سراربر شود چون حاصل رقت قلب
است از گوهر ارر شمندتر است. (م)
- ۱۳ منظور نویسنده اصطلاح انگلیسی Artistic Detachment می
باشد. (م)
- ۱۴ عبدالرحمن بجنوری نویسنده مهم درباره غالب که نام کتاب او محاسن کلام
غالب است و در سراسر سه قاره به عنوان کتابی عالی شناخته می شود. (م)
- ۱۵ منتقد مهم پاکستانی که راجع به غالب و امیر خسرو و نقد جدید کتاب
های ریادی نوشت در کراچی ساکن بوده و همان جافوت کرد. (م)

“اخلاقِ حڪيمى”

Abstract:

The book under review "Akhlāq-e-Hakeemi" was written by Hasan Ali Almunshi al Khaqani in 987-88 A.H. and was dedicated to Muhammad Hakeem Mirza son of king Humayun, the ruler of Kabul. This book about morality is very useful and valuable. Its manuscript consists of 14 chapters and is spread over 288 pages.

In the preface, the writer has introduced some books about morality written in the period of Great Taimurides e.g. "Suluk-ul-Muluk", "Akhlāq-i-Humayun" and "Akhlāq-i-Shamsi" etc. and described special features of these books.

This manuscript which is present in the India Office Library is the only one in the world known so far. The writer, first of all, gives moral lessons and then, like "Akhlāq-i-Mohsini", writes short stories to illustrate them.

The book, like other literary books of that age, has been written in a very ornate style and has used literary artifacts.

Keywords: 1. Ethics 2. Hakeem
2. Taimurides 3. Literary artifacts

چکیده:

کتاب مورد نظریه نام "اخلاق حکیمی" تالیف حسن علی المنشی الخاقانی است که در سال ۹۸۷.۸۸ ه ق نوشته و به محمد حکیم میرزا بن همایون پادشاه حاکم کابل منسوب کرده شد. این کتاب اخلاقی بسیار مفید و با ارزش است. نسخه "اخلاق حکیمی" چهارده مقاله و ۲۸۸ صفحه دربردارد.

در آغاز مقاله خودش درباره این کتاب نویسنده بعضی از کتابهای اخلاقی دوره تیموریان بزرگ را معرفی کرده است. پس از آن انحطاط اخلاق در جهان معاصر بویژه در جوامع اسلامی را مورد بحث قرار داده است.

نسخه کتاب مورد تحقیق منحصر به فرد است و در اندیا آفس لائبریری نگاهداری می شود. این کتاب دارای مطالب اخلاقی مانند اخلاق محسنی است. مؤلف این کتاب مثل مؤلف "اخلاق محسنی" همه اخلاق حسنه را اولاً تعریف کرده و بعد از آن به مناسبت آن صفات اخلاقی حکایات دلپذیر آورده است. درباره ارزش ادبی "اخلاق حکیمی" می توان گفت که روش نگارش این کتاب بیشتر آینه دار طرز نگارش عصر خویش می باشد. واژه های و تراکیب عربی به تعداد فراوان به کار برده است و عبارات خویش را با آیات قرآنی و احادیث رسول (ﷺ) و اقوال و اشعار عرب مزین ساخته است و جابه جا جمله های مستجع و مرضع و اصطلاحات دینی و اسلامی دیده می شود. واژه های کلیدی:

۱. اخلاق ۲. حکیم ۳. تیموریان ۴. صناعات.

حسین علی المنشی الخاقانی، به تألیف "اخلاق حکیمی" پرداخته و این کتاب را به نام محمد حکیم میرزا بن بهایون پادشاه که ممدوح مؤلف بود، منسوب داشته است. وی اثر مورد نظر را در کابل به سال ۸۸-۹۸۷ق / ۸۰-۱۵۷۹م، وقتی محمد حکیم میرزا به یورش بدخشان رفته بود، به پایان رساند. این تالیف اخلاقی بسیار مفید و با ارزش است. نسخه "اخلاق حکیمی" چهارده مقاله و ۲۸۸ صفحه در بردارد.

متن "اخلاق حکیمی"، مثل نسخه های قدیم عاری از ویرایش و با را بندی است و تمام مطالب کتاب به صورت عبارت مسلسل نگاشته شده است و در برخی موارد تشخیص عنوان ها و ابیات کجاست و دشوار بود.

طوری که ما می دانیم، متون زبان فارسی اغلب فاقد نشانه اضافت است و بدین سبب در برخی موارد تفهیم ارتباط واژه های جمله دشوار می شود.

در این نسخه، جایجا تحریف های نا سخین کم سواد مشاهده شده است که برخی به قرار زیر می باشد: توفیر به توقیر، قلمش به قلتش، تافت به یافت، سین به متین و تمیم به تمیم و غیره.

در متن های قدیم، فرق بین "ک" و "گ" و "ب" و "پ" رعایت نمی شد. در این نسخه نیز به جای "گ" و "ب" "ک" و "پ" نوشته شده است.

در برخی موارد زیر "س" سه نقطه اضافی گذاشته شده است.

در این نسخه، نقطه های برخی واژه ها جایه جا گذاشته شده. به طور نمونه های نتیجه، طلبیده، بین، تخریب، و بیت به شرح زیر یافته است: "نتیجه، طلبیده، بین، تخریب، بیت".

در این رساله متنی کتاب حتی المقدور ویراستاری، و واژه های مهم اعراب گذاری گردیده است. یای مجهول مبتدل به یای معروف شده است و حرف اضافه "ب" جز فعل به طور جداگانه نگاشته شده است. املاهای برخی واژه های به شرح زیر عوض گردیده است:

سینه ها	به	سینها
کشته ها	به	کشتها
فرستاده ها	سه	فرستادها
افتراء	به	افتری
جهت	به	جهته
صیحه ای	به	صیحه
لحظه ای	به	لحظه

اخلاق، علم اخلاق:

در ابتدا شایسته است که اخلاق را از حیث لغت شناسی بر

رسی کنیم:

اخلاق، جمع خَلَق و خُلِق می باشد. خَلَق یا خُلِق در اصل یکی هستند. و لکن خَلَق اختصاص یافته است به کیفیات و شکل ها و صورتهایی که به واسطه چشم دیده می شود و درک می گردد، و خُلِق ویژه نیروها و سرشت هایی است که با بصیرت فهمیده می شود.

خداوند متعال می فرماید: **إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ** (تو بر صفات بزرگی هستی).

بنابر این اگر گفته شود، فردی دارای خلق خوب و خلق خوب می باشد یعنی هم از نظر ظاهر و اندام و اعضا زیباست و هم دارای صفات باطنی و اخلاقی خوب می باشد.

در "معجم مقاییس اللغة" آمده است: "خلق که همان سرشت است، چون صاحب سرشت بر این اندازه و خصوصیت قرار داده شده است".

در "مصباح المنیر" نیز مسطور است: "خلق با دو ضمه به معنی سرشت است".

علمای اخلاق نیز تعریفی را که از خلق نموده اند قریب به معنایی است که لغویین ذکر کرده اند.

ابو علی مسکویه رحمه الله در کتاب "تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق" می گوید: "خلق حالی است برای جان انسانی که او را بدون فکر و تأمل به سوی کارها برمی انگیزند".

اکنون باید علم اخلاق را تعریف کنیم. ابو علی مسکویه علم اخلاق را چنین تعریف کرد: "علم اخلاق، دانش اخلاق و سجایایی است که موجب می شود جمیع کردار انسان زیبا باشد و در عین حال آسان و سهل از او صادر شود".

و نیز محقق نصیرالدین طوسی در تعریف علم اخلاق می گوید: "آن علمی است به آنکه نفس انسانی چگونه خلقی اکتساب

تواند کرد که جملگی احوال و افعال که به اراده او از او صادر می شود، جمیل و محمود بود.

از کلمات مرحوم حاجی ملا احمد نراقی در "جامع السعادات" تعریفی جامع تر و بهتر به دست می آید. این دانشمند چنین بیان کرد: "علم اخلاق" دانش صفات مُهلِکَة و مُنْجِیَة و چگونگی موصوف شدن و متخلّق گردیدن به صفات نجات بخش و رها شدن از صفات هلاک کننده می باشد.

کتاب های اخلاقی در ادبیات فارسی به ویژه دوره تیموریان هند در فاصله زمانی میان سقوط دولت های تیموری و ترکمان و تشکیل و تثبیت دولت صفوی و دولت تیموریان هند، در ایران و هند و آسیای صغیر به همراه کتاب های متعدد ادبی چند کتاب در مباحثهای اخلاقی یا به اصطلاح بعضی از مؤلفان در "مکارم اخلاق" و یا به اصطلاح اهل علوم عقلی در "حکمت عملی" تدوین شد که روش و شیوه آنها همان بود که پیش ازین دوره در این گونه کتاب های دیدیم.

نوشتن کتاب های اخلاق بدین شیوه در ایران سابقه تاریخی دارد و کهن ترین آن ها را به صورت اندرز نامه ها و کتاب هایی از قبیل کلیده و دمنه و جاویدان خرد و سند باد نامه و مرزبان نامه و قابوس نامه و سیاست نامه و کیمیای سعادت و نصیحت الملوك و گلستان می بینیم و در عهد تیموری و آغاز عهد صفوی در میان اثرهای ملاحسین کاشفی و ملا جلال دوانی مشاهده می کنیم.

بعضی از کتابهای اخلاقی این عهد ضمن اشتمال بر مباحث

عادی اخلاق دارای جنبه های اندرزی به پادشاهان و کارداران آنان، یا درباره کیفیت عمل درست و دور از جور و اعیساف و اشتباه هر دسته از صاحب قدرتان مذهبی و سیاسی و نظامی هم هست که طبعاً می توان مطالب آنها را در یکی از سه باب اساسی اخلاق (تهذیب نفس، تدبیر منزل، سیاست مدن) گنجانید و معلومست که مؤلف می تواند آن دسته از این کتاب ها را هم در ذیل همین مبحث اخلاق بیاورد.

سلوك الملوک:

از امین الدین ابوالخیر فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی شیرازی معروف به "خواجه ملا" (ف ۹۲۱ هـ ق) کتاب سلوک را به سال ۹۱۸ هـ به نام ابوالغازی عبیدالله خان ازینک آغاز کرد و درین مقدمه و پانزده باب در سال ۹۲۰ هـ به پایان برد و در آن به شرح وظیفه های حکمرانان و متصدیان امور قضا و احتساب و مانند آنها با توجه به شیوه حنفیان و شافعیان پرداخته است.

اخلاق همایون:

در همین زمینه کتابی داریم از قاضی اختیارالدین تربتی به نام "اخلاق همایون" که مؤلف این کتاب را نخست برای سلطان حسین میرزا بایقرا نوشته و بعد از آن به نام ظهیرالدین بابر (ف ۹۳۷ هـ ق) در آورده و به سال ۹۱۲ هـ ق تالیف به پایان برده است. اخلاق همایون در سه "قانون" تدوین شده و هر "قانون" به فصل های به نام "قاعده" منقسم گردیده است: قانون اول، در تهذیب و اخلاق؛ قانون دوم، در کیفیت اداره کارهای مالی و دیوانی؛ قانون سوم، در چگونگی رفتار

پادشاهان با زیر دستان خود.

اخلاق شمسیه یا شمسی:

کتاب دیگر از حسن بن روزبهان شیرازیست که آن را با توجه به اخلاق محسنی ملاحسنین واعظ کاشفی در اوایل سده دهم هجری نوشته و در آن گفته است که به سال ۹۲۴ رساله فراسط امام فخر رازی را به پارسی در آورده و با افزودن مطالب هایی آن را "مرآت الانسان" نامیده است.

اخلاق شفایی:

کتاب "اخلاق شفایی" تألیف مظفر بن محمد حسینی شفایی کاشانی اصفهانی (ف ۹۶۳ هـ) که به شاه طهماسب صفوی تقدیم گردیده در زمره کتاب هایی است که به شیوه متداول زمان نوشته شده است. در مقدمه کتاب بعد از مقدماتی که اندکی از آن نقل شده به بحث در باب بستگی آرایش نفس به زیور دانش پرداخته و آن گاه به بیان سه قوه: نطقی، شهوی، غضبی و لزوم رعایت اعتدال در هر یک توجه نموده و سپس کتاب را به دو مقاله تقسیم نموده است: مقاله اول در بیست و یک باب درباره فضایل اخلاقی و مقاله دوم در هفده باب درباره رذایل اخلاقی.

نثر کتاب ساده و بسیار روان است و چنانکه مؤلف خواسته است قابل استفاده خواص و عوام. وی در مقدمه کتاب و در هر یک از ابواب حکایت هایی آورده و آنها را از کتاب های معتبر نقل نموده و گاه اشعاری از هر جا به شاهد مثال ذکر کرده است.

نصایح یوسفی:

یوسف بن محمد بن یوسف بن طیب هروی متخلص به "یوسفی" کتاب "نصایح یوسفی" را به سال ۹۱۹ هـ تالیف کرده است. پدرش محمد بن یوسف صاحب "بحرالجوهر" است که قسمت اخیر حیات خود را در هندوستان گذرانده و بمشرف یوسف نیز با او بوده و در دربار ظهیرالدین بابر و همایون پادشاه می زیسته و شعر می گفته و یوسفی تخلص می کرده است و چند کتاب دیگر به فارسی در فن خود دارد مانند "فوائد الاخیار" که در ۹۱۳ هـ تالیف کرده است و "طب یوسفی" و علاج الامراض و جز آنها. از نصایح یوسفی نسخه ای در کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

اخلاق منصورى:

غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی حکیم معروف و وزیر طهماسب صفوی کتابی در اخلاق دارد که به نام او "اخلاق منصورى" خوانده می شود و آن خود یکی از سه وجه جام جهان نما است که می بایست به صورت يك دانشنامه (دایرة المعارف) فلسفی فراهم آید و ظاهراً صورت کمال نیافت و این قسمت که حلیه تالیف پوشید خود به دو "مجله" تقسیم می گردد که نخستین از آن دو چهار "تجلیه" و دومین سه تجلیه دارد.

تحفة المجالس:

از معاصران دیگر شاه طهماسب، مجدالدین حسینی متخلص به "مجدی" کتابی به نام "تحفة المجالس" دارد که متضمن حکایت ها

و سرگذشت‌ها و تاریخ شاهان و ضمناً حاوی نکته‌ها و فصل‌هاییست مبتنی بر مبانی اخلاقی خاصه جزوهای چهارم تا هفتم آن که درباره مطالب‌های مختلفی از مسایل اخلاقی در آن‌ها به تفصیل تمام سخن رفته است.

اخلاق طهماسبی:

از عهد همین پادشاه بازهم يك كتاب اخلاق داریم به نام "اخلاق طهماسبی" که سید ماجد حسینی به اسم آن پادشاه نوشته است.

دستورالسلطنت:

از معاصران دیگر شاه طهماسب که در خارج از ایران یعنی در بلاد روم به سر می‌برده و منشی سلطان سلیمان اول (م ۹۷۴ هـ) بوده، ابوالفضل منشی شیرازی، کتابی در آیین کشور داری به نام "دستورالسلطنت" دارد و در مقدمه همین کتاب که از و باز مانده به تالیف‌های دیگر خود در اخلاق مثل نهج‌المتقین فی اخلاق سید المرسلین ﷺ و دستورالوزارت اشاره می‌کند.

مکارم الاخلاق:

یکی دیگر از معاصران شاه طهماسب به نام نصیرالدین محمد بن عبدالکریم انصاری استرآبادی کتاب مکارم الاخلاق تالیف رضی‌الدین ابونصر حسن بن فضل الطبرسی را که از کتاب‌های مشهور درین فن است به پارسی در آورد و محاسن الادب نامید. مکارم الاخلاق در شرح رفتار پیامبر اسلام و امامان شیعه است که باید سر

مشمقِ همهٔ مسلمانان گردد. محمد بن عبدالکریم کار ترجمهٔ این کتاب را در عهد سلطنت شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸۴ هـ) به دستور محمد خان شرف‌الدین اوغلی تکلو [که در سال ۹۴۳ به فرمان شاه تهماسب حاکم هرات و امیرالامراء خراسان گردید] انجام داد. کتاب دوازده باب دارد که هر باب به چند فصل تقسیم می‌شود و فهرست آن در پایان مقدمه کتاب آمده است.

هفت کشور:

از فخری هروی آمیزه ایست از مطلب‌های مبسوط اخلاقی که در سدهٔ دهم نوشته شده، درین جا قابل ذکر است. کتاب شامل یک "مقدمه" دارای "هفت منزل"، و "هفت کشور" (= اقلیم) و شش "مسافت" (= شش فاصله میان هفت اقلیم) است و مسافت‌ها به ترتیب بعد از هر کشور و میان کشور مقدم بر آن و مؤخر از آن قرار گرفته است. ۱۲

علاوه بر این کتاب اخلاقی که در این دوره بعد از "اخلاق

حکیمی" نگاشته شده است، فهرست آنها به شرح زیر می‌باشد:

نام کتاب	نام مؤلف	سال تالیف
انیس العافین	ملا میر قاری گیلانی	۱۰۰۵ هـ ق
موعظهٔ جهانگیری	محمد باقر نجم ثانی مخاطب به باقرخان	۱۰۲۱ هـ ق
اخلاق جهانگیری	نورالدین محمد قاضی خاقانی	۱۰۲۹ هـ ق
راحت القلوب	سارک فیض الله	(تیمه اول سده یازدهم هـ ق)
شاهد صادق	میرزا محمد صادق صادقی اصفهانی	۱۰۵۶ هـ ق
رسالة محمد سعید	حافظ محمد سعید	۱۱۰۲ هـ ق

دستور نامه کمرووی	میرزا محمد جلال الدین طباطبائی	(تدارد)
اخلاق حسنی	علی بن طیمور بسطامی	۱۰۸۲ هـ ق
انواب الجنان	میرزا رفیع واعظ قزوینی	۱۰۷۹ هـ ق
جمال الصالحین	میرزا حسن فسی	(تدارد)
آئینه شاهی	ملا محمدن فیض کاشانی	(قیمه دوم سده یازدهم هـ ق)
تحفة الابرار	علم الهدی	(تدارد)
حلیة المثقین	ملا محمد باقر مجلسی	۱۰۷۹ هـ ق
توضیح الاخلاق	علاءالدوله حسین	۱۰۶۴ هـ ق
انواب النیان	ملا حسن سزواری	۱۰۸۶ هـ ق
اربعین	ادهم واعظ خلخالی	۱۰۲۱ هـ ق
معناح الاخلاق	عبدالرحمان	۱۰۸۵ هـ ق
عیار دانش	ابوالفضل علامی	(تدارد)
سراج المنیر	میر محمد شریف	(تدارد)
بهار دانش	عنایت الله کنوه	(تدارد)

انحطاط اخلاق در جهان معاصر:

در جهان معاصر، این واقعیت، انکار ناپذیر است که در فرهنگ های به ظاهر پیشرفته، امروزی نه تنها خیری از تربیت حقیقی و برنامه انسان سازی نیست، بلکه به علت ضعف و شکست در این عرصه، حتی کسی در فکر آن هم نیست.

آثار و مراتب سقوط اخلاقی، تنها به گسترش ظلم و جنایت قدرتمندان در حق ملت های دیگر محدود نمی شود، بلکه در داخل سرزهای همین کشورها، برگ ارزشهای اخلاقی، سبب بروز بحرانهای عظیم معنوی شده و بُشمت انسان جدید را خم کرده است بحران،

حاکم بر اجتماعات پیشرفته، تا آنجا گسترش یافته است که حتی در مواردی، توان زندگی را از انسانِ دورانِ جدید سلب کرده و او را باین بسست‌های عظیمِ روحی، فکری و معنوی مواجه ساخته است.

روگردانی از ارزشهای اصیل انسانی در کشورهای مترقی سبب شده است که روز به روز بر تیرگی دلها افزوده شود و آن نورِ معنوی که سبب روشنایی دلها و آرامش قلب‌ها است، به کلی از میان برود و اصول و موازینی که لازمهٔ حیاتِ سالم انسانی است، زنگار فراموشی بگیرد. تا آن جا که امروزه کمتر اندیشمندی بصیر و متفکر آگاهی یافت می‌شود که از این انحطاط حاکم بر جهان شکوه نکند. نمونه‌های فراوانی از این فریادها و شکایات‌ها و اعترافات را در خلال گفته‌های اندیشمندانِ شرق و غرب می‌توان یافت اینها همه بیانگر این واقعیت تلخ است که در این جوامع، قبل از هر چیز انسانیت و اخلاق فاصلهٔ انسانی، قربانی تمدنِ جدید شده است.^۳

انحطاط اخلاق در جوامع اسلامی:

بی‌توجهی به سازندگی اخلاقی، نه تنها در جوامع شرق و غرب که از حاکمیت دین الهی در آنها خبری نیست، به وضوح به چشم می‌خورد، بلکه حتی در میان جوامع اسلامی نیز تا حدی مشهود است. اغلب مسلمانان به گواهی اعمال و رفتار خود، از آن همه تعالیم والایی که از جانب مکتب آسمانی در اختیار قرار گرفته است، طرفی نیستند و در اصلاح و تربیت خود آن چنان که انتظار می‌رفت، بهره‌ای نبرده‌اند. از این رُوزندگی فردی و اجتماعی آنان همراه با انواع

مشکلات و گرفتاری‌ها طاققت فرسایند و همت تمامی نایمانی‌های موجود در روابط بین مسلمانان، در درجه اول از این اصل ناشی شده است که اخلاق والای اسلامی آن چنان که باید، در بین مسلمانان قدر و اهمیت خود را باز نیافته و از طرف اکثریت، جدی گرفته نشده است. به طوری که در اغلب موارد که احکام و تعالیم دینی با اغراض و هوس‌های شخصی تعارض پیدا کرده و مبارزه‌ای جدی با امیال درونی را ایجاب نموده است، به جای اطاعت از احکام شرع، به پیروی از خواسته‌های درونی خویش پرداخته‌اند و چه بسا اعمال و رفتار ناروای خود را توجیه کرده‌اند. یعنی به جای تلاش در جهت تغییر و انطباق خود با تعلیمات و معیارهای اسلام، سعی کرده‌اند تعالیم دینی را بر امیال و خودخواهیهای خود تطبیق دهند. و این بزرگترین ستمی بوده که از ناحیه مسلمانان بر اسلام رفته است و سبب انزوای آن در میان جوامع شده است.

در این صورت باید پذیرفت که تا ظهور اخلاق حمیده، اسلامی و تقوای واقعی در میان اکثریت مسلمانان هنوز فاصله زیادی موجود است و اگر چنین است، پس باید اذعان کرد که اسلام قبل از همه، به دست خود مسلمانان مظلوم و مهجور واقع شده است. ع

در باب احوال مؤلف و سبب تالیف:

احوال مؤلف در کتب تذکرة و تاریخ یافته نشده است. تنها در مقدمه اخلاق حکیمی مؤلف نسبت به خود و سبب تالیف اخلاق حکیمی به شرح زیر بیان نموده است:

قریب نیم قرن می شود که مقارنت و مقاربت ملازمان شهنشاه
غازی محمد حکیم

”نصیب روزگار بنده جانی حسن علی المنشی الخاقانی گشته و علی
البدوام اوقات این مستهام به انشای مجامد ذات و املائی مکارم صفات
آنحضرت گذشته درین ولا که عبارت از شهر شوال سنه سبع و ثمانین و
تسع مایه است، آنحضرت متوجه تسمخیر بلاد بدخشان گشتند و میانه
ایشان و والی آنجا بحاربه عظیم دست داده آنحضرت به معاونت
بخت بیدار و معاضدت شمشیر صاعقه آثار خرمین عمر مخالفان را
محرق ساخته ایشان را شکست فاحش دادند و در آن ولایت بر سریر
سپهر نظیر شهریاری و اورنگ فیروزه رنگ جهانداری نشستند. و ققیر
به واسطه مانعی ضروری از رفاقت اردوی گیهان پوی در بلده کابل
مانده بود، نخواست که درین حالت نیز از لوازم مدحت گذاری و
سپاس داری عاطل و ذاهل باشد، لاجرم در خاطر فاتر گشت و در
ضمیر کثیر گذشت که چون درین مدت متمادی لمعات اخلاق الهی
از صفحات احوال همایون فال شهنشاهی لامع و ساطع دیده و به نظر
تحقیق و تدقیق مشهور عالمیان و منظور جهانیان گردیده چند کلمه از
اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده آنحضرت بر صحیفه بیان و فصیحه
تبیان مسطور گرداند و از این جهت پایه قدر و منزلت خود را به فرق
فرقدین رساند تا دستور العمل اصحاب حکم و فرمان تواند بود و
سلاطین عالیشان طریق تتبع آن توانند پیمود. پس به تحریر این رساله
که به اخلاق حکیمی موسوم شده اقدام نمود.“

از سطور بالا برمی آید که مؤلف در زمان حکیم محمد مرزا می زیسته است، در این سال ممدوح مؤلف به یورش بدخشان رفته بود.
احوال محمد حکیم مرزا (ممدوح مؤلف):

حکیم مرزا پسر کوچک نصیرالدین همایون است، و از بطن ماه چوچک بیگم تولد یافته و بعد از فوت همایون در سال ۹۶۳ هـ ق اقتدار کابل به دست مادرش بود ولی بعد که ماه چوچک بیگم به دست مرزا ابوالمعالی در سال ۹۷۱ هـ ق به قتل رسید، و ابوالمعالی شوهر خواهرش هم در اثر کمک سلیمان مرزا والی بدخشان به دست حکیم مرزا مقتول گشت و دختر سلیمان مرزا به حیاله نکاح محمد حکیم مرزا در آمد و وضع وی تقویت یافته کار را به جای رسانید که بنای تمرد را در مقابل برادر بزرگش جلال الدین اکبر گذاشت طوری که جنگ های هم بین این دو برادر واقع شد و اکبر به کابل آمد و حکیم مرزا به غوربند گریخت، ولی با این هم مورد عفو اکبر واقع شده و در کابل گاهی والی، زمانی به نام وکیل و مرزبان وقتی هم به لقب پادشاه کابل متمکن بود. محمد حکیم مرزا بالاخره در سال ۹۹۳ هـ ق در اثر افراط در باده نوشی به عمر ۳۳ سالگی وفات یافت. هـ
معرفی نسخه خطی اخلاق حکیمی:

نسخه تالیف مورد نظر منحصراً به فرد است و در اندیا آفس لائبریری زیر شماره: ۱۶۸۴ نگاهداری می شود و مشتمل بر ۱۴۴ برگ می باشد. هر صفحه ای دارای ۱۵ سطر است. گمان می رود که این نسخه دست نوشته مؤلف است و به مستعلیق خوش نگاشته شده

است. اندازه: ۸/۳ × ۸/۵ باب های کتاب به شرح زیر است:

۱. در حسنِ خلق
۲. در علو همت
۳. در توکل
۴. در صبر
۵. در عدالت
۶. در شجاعت
۷. در سخاوت
۸. در فراست و مجاوره
۹. در سیاست
۱۰. در عفو
۱۱. در حزم
۱۲. در وفا و عهد
۱۳. در مشورت
۱۴. در فواید متفرقه

آغاز: رَبُّنَا آتَنَا بَيْنَ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهِيَ

اختتام: و لعل های خوشاب و یواقیت از دل سنگ بردمید.

ترجمه: منتظم در شهر الحرام سنه ثمان و ثمانین و تسعمائة من الهجرة النبوية عليه الصلوة والسلام و البحث الموافق بتأليف هذه النسخة البديعة العبد الأحقر الاضيف حسن علي بن اشرف تجاوز الله عن سيأتيهما.

ارزش ادبی اخلاق حکیمی:

روش نگارش این کتاب بیشتر آینه دارِ طرزِ نگارشِ عصرِ خویش می باشد. واژه های و تراکیب عربی به تعداد فراوان به کار برده است و عبارات خویش را با آیات قرآنی و احادیث رسول ﷺ و اقوال و اشعار عرب مزین ساخته است. و جا به جا جمله های مسجع و مروضع و اصطلاحات دینی و اسلامی دیده می شود. به طور مثال:

(۱) "حیاتی که پیش دیگران چون کوهی اعتبار دارد، نزد من

مقدارِ گاهی اعتبار نداشت." ۱

(۲) مثال برای اصطلاحات قرآنی:

"معمارِ عدل و داد بروج آن چون "شعب شداد" بشمید تواند بود و از ثمرات مهندسِ نصفت و سداد اساسِ آن مانند "صرحِ سمر" سمهد تواند بود." ۲

در برخی موارد در نسخه صناعات ادبی نیز به کار برده شده است. به طور نمونه صنعت تضاد و لف و نشر مرتب ملاحظه شود:

"هر که پای ظلم و دستِ عدل بندد و گشاید." ۳

علاوه بر این مؤلف در عبارات خویش اصطلاحات شاهنامه فردوسی مثل رستم زال؛ هفت خوان؛ کیکاووس؛ کیانی و غیره را آورده است. ۴

بیشتر مطالب اخلاقی و عبارات مسجع و پرتکلف در تتبع و پیروی کتاب های دیگر مانند اخلاق محسنی و غیره آورده است. علاوه بر این مؤلف اخلاق حکیمی واژه های مجلی به کار برده است مانند:

کرته، برگه

ارزش معنوی اخلاق حکیمی:

این کتاب دارای مطالب اخلاقی مانند اخلاق محسنی است. مؤلف این کتاب مثل مؤلف اخلاق محسنی همه اخلاق حسنه را اولاً تعریف کرده است و بعد از آن به مناسبت آن صفت اخلاقی حکایات دلپذیر آورده است و ضمناً این هم گفته است که این صفت حسنه که بیان شده به طور کامل در شخصیت ممدوحش یافته می شود. بیشتر مطالب که درباره تعریف صفت اخلاقی و حکایات و روایات که او آورده از تالیفات دیگر که در این مورد نگاشته شده مأخوذ است. اما انتخاب مؤلف دارای قریحه و ذوق خوب می باشد درباره فراست مطالب که مؤلف در این کتاب آورده و این حکایتی که او در این ضمن بیان کرده از اخلاق محسنی گرفته شده است.

حواشی:

- ۱- مدرسی، سید محمد رضا، فلسفه اخلاق، سروش تهران ۱۳۷۱خ، ص ص ۱۵، ۱۶.
- ۲- چکیده مطالب از تاریخ ادبیات در ایران از ذبیح الله صفا، ج پنجم، ص ص ۱۴۸۳ تا ۱۴۹۸.
- ۳- سادات، محمد علی، اخلاق اسلامی، سمت تهران، ۱۳۷۶خ، ص ص ۳۵۱.
- ۴- سادات، محمد علی، اخلاق اسلامی، سمت تهران، ۱۳۷۶خ، ص ص ۳.
- ۵- اریانا، دائرة المعارف، ج ۴، ص ص ۵۲۵۴ و ۵۲۵۵ (چکیده).
- ۶- نسخه خطی اخلاق حکیمی، برگ ۵۴ ب.
- ۷- نسخه خطی اخلاق حکیمی، برگ ۴۸ ب.
- ۸- نسخه خطی اخلاق حکیمی، برگ ۳۶ الف.
- ۹- نسخه خطی اخلاق حکیمی، برگ ۵۴ ب.

☆ أم کلثوم ☆

☆ ☆ دکتور محمد اقبال ثاقب ☆ ☆

احوال و مقامات پیرا شاه قلندر

Abstract:

"Ahwal-wa-Maqamat-i- Peera Shah Qalandar" is a biographical memoir about Mian Muhammad Bakhsh written in Persian. Infact this book is a complement of the book "Tazkira-i-Muqeemi" written by Syed Amad Ali Bin Muhammad Sadiq Astarabadi in 1176 A.H. about the life of Shah Muhammad Muqeem Mohkamuddin Qadiri and his family. Peera Shah Qalandar was the follower (Mureed) of Syed Shah Muhammad Mir Bala Peer (son and successor of Shah Muhammad Muqeem Mohkamuddin). In 1274 A.H. (lunar) Mian Muhammad Bakhsh made a fresh addition to "Tazkira-i-Muqeemi". This new portion is about the life and prominent successors and followers of Peera Shah Qalandar.

Keywords: 1. Mian Muhammad Bakhsh

2. Peera Shah Qalandar,

3. Tazkira-i-Muqeemi 4. Kari (Khari)

☆ معاون تحقیقی و تدریسی گروہ زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه جی سی، لاہور.

☆ ☆ رئیس گروہ زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه جی سی، لاہور.

چکیده:

“احوال و مقامات پیرا شاه قلندر” تذکره ای به زبان فارسی از میان محمد بخش است. در حقیقت این تذکره تکمله “تذکره مقیمی” (ت ۱۱۷۶ ه) که در احوال شاه محمد مقیم محکم الدین قادری و خانواده او، از سید احمد علی بن محمد صادق استرآبادی است. پیرا شاه قلندر، سرید سید شاه محمد میر بالا پیر (فوزند و خلیفه شاه محمد مقیم محکم الدین) بود. میان محمد بخش به سال ۱۲۷۴ ه ق بخش تازه ای بر تذکره مقیمی افزوده، این بخش شامل احوال پیرا شاه قلندر و جانشینان و سریدان بلند آوازه وی می باشد.

واژه های کلیدی: ۱. میان محمد بخش ۲. پیرا شاه قلندر

۳. تذکره مقیمی ۴. کوری (کهری)

بررسی در احوال و زندگانی میان محمد بخش

میان محمد بخش، در یک ده، موسوم به چک تهاکرا (تاکرا) در نواح کهری (کوری)، استان میرپور (آزاد کشمیر) به سال ۱۲۴۶ ق/ ۱۸۳۰ م چشم به جهان گشود.

اجداد میان صاحب از موضع چک بهرام (استان گجرات) نقل مکانی کرده در چک تهاکرا ساکن گردیدند. این خانواده از قبیله گوجر که شاخه ای قوم بهسوال بود تعلق داشت. جد امجد او بابا دین محمد پسر خوانده حضرت غازی پیرا شاه قلندر معروف به دمیری والا بود. میان محمد بخش در تذکره احوال و مقامات پیرا شاه قلندر در باره آن می نویسد:

“حضرت بابا دین محمد که ایشان هنوز شیروار بودند که

آنحضرت صاحب دهری والا ایشان را در طفلی از مادر و پدر بخشانیده و به دوش مبارک خویش برداشته آورده و افراشته اند و در حق ایشان لطف و شفقت و مرحمت بسیار ارزانی داشته و ایشان را فرزند خود خوانده اند بلکه از فرزندان عزیز داشته^۲.

میان دین محمد دو فرزند حقیقی هم داشت چنانکه خود می گوید:
 "از بزرگان شنیدیم که آن حضرت را دو فرزند بودند یکی از ایشان به خدمت آنحضرت آمد فرمودند که برو در میپور و "گلی های" مسجد سراجان بخور و بدان که وارث دهری و مصالای من دین محمد است. شما را از دولت من حصه نیست. آن فرزند آنحضرت همچنان کرد و شنیده شد که نام مبارک صاحبزاده حضرت میان صاحب سائول جیو بود.^۳

در این تذکره به جای دیگر درباره میان دین محمد این چنین نوشته شده است:

"القصة، چون حضرت بابا صاحب یعنی حضرت جد کلان ما حضرت دین محمد که مرید و خادم به جای فرزند آنحضرت را بود با ساکنان این موضع که چک تا کرا نام دارد و مکان منور آنحضرت هم در آن موضع است."^۴

میان محمد بخش به سلسله قادریه منسلک بود. راجع به این سلسله در تالیف خود می نویسد:

"آن سخنی سرکار شاه شاهان، پیرپیران، دستگیر در ماندگان،

راهنمای گمراهان، مشمکل گشای هر دو جهان جناب قطب الاقطاب
 فرد الاحیاب پیران پیر عالی جناب سمعت سمعت ساز پادشاه بی نیاز،
 سلطان کارساز آن شیر بیشه اولیای و آن شهپاز اوج کبریای آن
 شهادت پناه حضرت غازی پیر پیرا شاه صاحب قادری قدس الله تعالی
 سیره، العزیز ایشان مرید حضرت پیر دستگیر دربانده گان و افتادگان سید
 شاه محمد امیر بالا پیر و ایشان مرید و فرزند سجاده نشین جناب
 حضرت سید شاه محمد مقیم محکم دین زمانی حکیم تارک دنیا و اصل
 الدین صاحب حجره منور و ایشان مرید حضرت جناب سید السادات
 سخی سید جمال الله حیات المیرزنده پیر صاحب و ایشان مرید رشید
 حضرت جناب قطب الاقطاب مالک رقاب آفتاب، برج محیوبی دُر درج
 مطلقوبی سید السادات موصوف به صفات پاک ذات غوث صمدانی
 حضرت میوان محی الدین جیلانی اند. ۵

بعد از آن سجاده نشینی این سلسله به میان جیون صاحب

رسید. درین ضمن می نویسد:

”و بعد از جدی یعنی حضرت میان جیون صاحب سجاده گوی را
 توقف بود چرا که امر سجاده گوی به حضرت والدی میان صاحب شمس
 الدین بود و ایشان دو نیم ساله یتیم بودند تا بالغ شدن ایشان سجاده گوی
 به یک تن قرار نگرفت. هر که چند روز خدمت دربار و والده بزرگوار
 ایشان کردی نذر و نیاز بگرفتی.“ ۶

از آن بعد می گوید:

”و چون بالغ و قابل شدند سجاده گوی به ایشان قرار یافت.“ ۷

بالاخره این سلسلهٔ سجادگی به پشت به پشت به پدر حضرت میان صاحب یعنی میان شمس الدین رسید. دربارهٔ پدر خود این طور می گوید:

”ذکر حضرت والد بزرگوار این خاکسار سجاده نشین نام دار حضرت شمس الدین سخاوت شعار و ایشان در شجرهٔ خود را به والد خود حضرت جیون صاحب ظاهر کرده اند و ایشان را مرشد خود گفته و بهره یاب از بسیار مردان بودند.“^۹

بعد از آموزش مقدماتی میان محمد بخش با برادر بزرگ خود بهاول بخش به درس گاه دینی معروف سموا شریف رسیده تحصیل زبان عربی و فارسی مشغول شد و نیز در علوم شرعی و دینی اشتغال داشت و به مقام بلند متمکن شد. وی مرید با صفای حضرت سائین غلام محمد ساکن کلروری (استان سیپور) بود. ^{۱۰} در تذکره خود ذکر مرشد خود این طور نموده است:

”ذکر پیر این فقیر آن زادهٔ امیر کبیر و آمادهٔ الطاف،
پیر روشن ضمیر و آن پدر منیر آسمان عشق احد و
شمس بروج حبيب الصمد حضرت جناب سائین
صاحب سائین غلام محمد.“^{۱۰}

میان محمد بخش فاضل اجل، صوفی کامل و اهل الله بود. او شاعر هم بود. در متن تذکره جا به جا اشعار او به چشم می خورد. نمونهٔ اشعار او به قرار ذیل است:

نام من گفتن نمی دانی هنوز

نام ایزد را بیاید درد و سوز

نام من گفتن ندانی ای جوان!
 همان چه رانی نام ایزد بر زبان
 آن زبان و حلق کوای مرد راه!
 که بدان یاد آوری نامِ اِله
 نام او گفتن نه کاری چونتو ایست
 من بگویم نام او این لاف نیست
 هر که سخن نام شده انعام یافت
 بر تویی زان نام برنامش بتافت
 نام او از عکس نامش نور شد
 طور بین از عکس او مسرور شد اِله
 آثار میان محمد بخش^{۱۱}

آثار او مشتمل است در کتاب‌ها و رساله‌های ذیل:

احوال و مقامات پیرا شاه قلندر	فارسی
سوهنی مهینوال	پنجابی
تحفه میران	.
قصه شیخ صنعان	.
نیرنگ عشق	.
شیرین فرهاد	.
سیف الملوك	.
تحفه رسولیه	.
سخنی خواص خان	.

- مرزا صاحبان
- هدایت المسلمین
- چتھی ہیروانجھا
- گلزار فقر
- قصہ شاہ منصور
- پنج گنج
- باران ماہ
- قصہ سستی بنوں
- ترجمہ قصیدہ بردہ شریف
- سی حرفی مقبول
- سی حرفی درشان علی
- کرسی نامہ
- شجرہ شریف قادریہ قلندریہ ۲

تاریخ ۷ ذی الحجہ ۱۳۲۴ق (۲۱ ژانویہ ۱۹۰۷م) در ہمین موضع
 جہان را پدر و گفست و نزد روضہ حضرت پیرے شاہ قلندر (مدفون
 گشت). ۳

معرفی نسخہ خطی "احوال و مقامات پیرا شاہ قلندر"
 نسخہ خطی "احوال و مقامات پیرا شاہ قلندر" تذکرہ ای بہ
 زبان فارسی از میان محمد بخش، دراصل این تذکرہ تکلمہ تذکرہ
 مقیمی، سی باشد (۱۱۷۲ھ) کہ در احوال شاہ محمد مقیم محکم الدین
 قادری و خانوادہ او، از سید احمد علی بن محمد صادق استرآبادی

نگاشته شده است. پیرا شاه قلندر مرید سید شاه محمد میر بالا پیر (فرزند و خلیفه شاه محمد مقیم محکم الدین) می باشد. میان محمد بخش این را در سال ۱۲۷۴ هـ ق به تحریر در آوردند و بخش تازه ای بر تذکره مقیمی افزودند.

این تذکره به صورت دو نسخه خطی وجود دارد که معرفی آن ها به شرح زیر می باشد.
نسخه الف:

در کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد به شماره ۵۷۵۰۳۶۶۲ نگاهداری می شود. این نسخه اساسی به کار بردیم و در این رساله به طور نسخه الف یاد شده است:

مؤلف	:	میان محمد بخش
صفحات	:	۱۷۰
قطع اندازه	:	۱۸×۱۰.۵ سانت
خط	:	نستعلیق

چگونگی مخطوطه: نسخه صاف و خوانا است اما درین نسخه اغلاط های املا دیده می شود. این نسخه خطی روان نگاشته شده است. مولف در بعضی جاها غلطی ها کرده است و چند واقعه های دوبار نوشته اند.

آغاز:

”پیر میرا او دپڑی والا پیرا شاه قلندر

پیر مشکل وچه مدد کردا دوهان جهانان اندر.....“ ۴۱

اختتام:

الهی هر آنکس که این خط نوشت

ز دوزخ رها کن عطا کن بهشت ۱۵

ترقیمه:

تمت تمام شد کار من به کام شد. و شیطان من غلام حوره
 العبد را جی الرحمة الله الصمد نیازمند اندوهگین کهنین فی العبد حفظ
 الله الاحد الى الابد من شر كل شیطان و شر كل حاسد اذا حسد سراپی
 سوهاوی شندهوری. سحره ۱۸ شعبان المکرم ۱۳۴۹هـ بروز پنج شنبه.

بسم الله الرحمن الرحيم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ

قاریا بر من مکن قهر و عتاب

من نوشتم آنچه دیدم در کتاب

اللَّهُمَّ اغْفِرْ الْكَاتِبَ وَ لِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ قَانِتِينَ بِدَائِمِهِ فَضْلِهِ وَ بِكِرَامِهِ

يَا غَفُورَ الرَّحِيمِ أَرْحَمِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ

الهی هر آنکس که این خط نوشت

ز دوزخ رها کن عطا کن بهشت ۱۶

نسخه ب:

در کتابخانه شخصی "نوشه گنج بخش" در ساهپنال بخش

گجرات موجود است ولی ناقص الآخر می باشد.

سطور	:	۱۳
خط	:	نستعلیق
قطع اندازه	:	۹.۵×۱۷ سانت
آغاز		

”پیر میرا او د مڑی والا پیرا شاه قلندر

پیر مشکل وچه مدد کردا دوهان جهانان اندر...“^{۱۷}

اختتام:

رحلت آنحضرت در آن شب بوده باشد و کرامات و

عنایات.^{۱۸}

معرفی تذکره ”احوال و مقامات پیرا شاه قلندر“

”احوال و مقامات پیرا شاه قلندر“ تذکره ای به زبان فارسی از

میان محمد بخش، در حقیقت این تذکره تکمله ”تذکره مقیمی“

(ت ۱۱۷۶ هـ) که در احوال شاه محمد مقیم محکم الدین قادری و خانواده

او، از سید احمد علی بن محمد صادق استرآبادی است. پیرا شاه قلندر،

مرید سید شاه محمد میر بالا پیر (فرزند و خلیفه شاه محمد مقیم محکم

الدین) بود. میان محمد بخش به سال ۱۲۷۴ هـ ق. بخش

تازه ای بر تذکره مقیمی افزود، این بخش شامل احوال پیرا شاه قلندر و

جانشینان و مریدان بلند آوازه وی می باشد. مؤلف، در این بخش به

ذکر کمالات و کرامات و عارفان دیگر حضرت پیرا شاه پرداخته است.

شرح به قرار زیر است:

۱. ذکر کرامت و خرق عادت حضرت زیده اولیاء حضرت پیراشاه.
۲. ذکر آبادی سمواں.
۳. ذکر نشستگاه آنحضرت قدس سره.
۴. ذکر مریدان آنحضرت که در خدمت بوده اند.
۵. مرید اول: حضرت بابا دین محمد.
۶. ذکر فرزندان ارجمندان آنحضرت دموی والا صاحب قدس سره.
۷. و مرید دوم حضرت میان جهلا صاحب قدس سره.
۸. ذکر مرید سوم آنحضرت میان بهلا قدس سره.
۹. ذکر مرید چهارم یعنی حضرت میان گهورا صاحب.
۱۰. به ذکر مرید شدن حضرت مرشد مرشدان میان حاجی صاحب بگا شیر قدس سره.
۱۱. مرید هفتم آنحضرت جناب مستان شاه صاحب.
۱۲. ذکر میان دهیرو صاحب آن.
۱۳. ذکر سجاده نشین حضرت جدی یعنی بابا جیون صاحب قدس سره.
۱۴. ذکر فرزندان ایشان و نام های ایشان.
۱۵. ذکر حضرت والد بزرگوار این خاکسار سجاده نشین نام دار حضرت شمس الدین سخاوت شعار.
۱۶. ذکر رحلت آنحضرت.
۱۷. ذکر مبارک حضرت حاجی صاحب قدس سره.

۱۸. ذکر زوجه مطهره.
۱۹. ذکر نیای آنحضرت مرید، مرید و فرزندان رشید.
۲۰. مرید جناب صاحبزاده سید محمد صاحب جیو.
۲۱. ذکر سخاوت.
۲۲. ذکر آداب.
۲۳. ذکر حضرت میان ولی اسد اللہ.
۲۴. ذکر میان صاحب میان فیض بخش کنهاری.
۲۵. ذکر مریدان آنحضرت.
۲۶. ذکر مرید دوم قاضی الہی بخش.
۲۷. ذکر مرید دیگر و حضرت میان صاحب.
۲۸. ذکر سید حضرت امام علی شاه صاحب.
۲۹. ذکر میان مہر بخش صاحب.
۳۰. ذکر مبارک حضرت پیر بدوح صاحب.
۳۱. ذکر پیر این فقیر آن زاده امیر کبیر و آمادہ الطاف، پیروشن

ضمیمہ.

اسلوب نگارش

نثر "احوال و مقامات پیرا شاه قلندر" بسیار جا ساده، سلیس و روان است اما در برخی موارد عبارت را با جملات مسجع و مقفی مزین ساخته است. وی متن را با محاوره و ضرب المثل پنجابی و اشعار مختلف مزین ساخته، گاهی با آیات قرآنی نیز استفاده نموده است.

ارزش ادبی "احوال و مقامات پیرا شاه قلندر"

مؤلف درین کتاب بسیار نکته های جالب بیان نموده است که یکی ادب دوست نمی تواند که ازان صرف نظر کند. چند نکته های مهم ادبی این تالیف به قرار ذیل است:

☆ مؤلف این کتاب را با اشعارِ خودش تزئین داده است. به طور مثال:

جن و انس است در فرمان شیخ
جان و جان جن و انس جان شیخ
سنگ و آهن نیز در فرمان او
باد جنیان، ابرهم گریان او
آتش سوزنده از وی سوزیاب
هم شب بختم ایشان روزیاب
هر که او در سایه ایشان رسید
شد گناهش طاعت و دشمن برید ۱۹

و

یارب این حرمان چه بود از بهر من
که ندیدم روی آن اهل سخن
نی بدان سو رفتنم را پای ماند
نی بدین جاماندنم را جای ماند
من زلیخاوار حیران مانده
نی به مغرب نی به کنعان خوانده
نز مکان و نام خود آگاه کرد
دست من از دیگران کوتاه کرد

این صلائی خوان یا غول منست

راه‌رست این خواب یا خود رهزن است ۲۰

علاوه ازین دو قطعه تاریخ هم موزون کرده است:

آن خور دنیا و دین

رفت چو زیر زمین

در غم آن باحنین

آه زخم هر سحر

سال وفاتش شمار

بعد ز هجرت هزار

دو صد و شصت و چهار

کرد چو زینجا سفر ۲۱

قطعه دوم:

آن شه سجاده نشین

گشت چو خلوت گرین

نعره زنان هر کسمی

گفت کجا این چنین

سال وفاتش شنو

گفت محمد نکو

رفت باوح الابد

شمس دنیا و دین ۲۲

میان محمد بخش در برخی موارد از ابیات پنجابی نیز استفاده

نموده است. مثال:

بیرا چلیا کم نور اگون بیالهم

نویس مہینے جمدا اجی راتیں جم ۲۳

مؤلف از ابیات شعرای بزرگ مثل مولانا روم و شیخ سعدی

استفاده نموده است. از کلام شیخ سعدی چنین می آرد:

گر مرا زار بکشتن دهد آن یار عزیز

تا نگویی که در آن دم غم جانم باشد

گویم از بنده مسکین چه گنه صادر شد

که دل آزده شد از من، غم آنم بلشد ۲۴

از مولانا روم:

موسیا آدابِ دانان دیگرند

سوخته جان و روانان دیگر اند ۲۵

☆ میان محمد بخش با جمله های مسجع و مقفی کتاب را مزین

ساخته است.

مثال:

حضرت هادی آگاه، نیازمندان را بشت پناه، دستگیر

افتادگان و گنج بخش مفلسمان، کرامت نقش حضرت

بابا فیض بخش صاحب جی مہمان ایشان شد. ۲۶

و

هریک خرد و کلان که در آن موضع و مکان عقیقه

مسئوره ازین دولت به صورت مہجوره به معنی

منظوره بی جامه و بی توشه در یک خانه گوشه
روپوش شده جام حسرت نوش بود. ۲۷

مؤلف آغاز روایت این طور می کند:

نقل است راویان روایت اسمار و حاکیان حکایت اخبار
اشهب تند خرام قلم را در میدان فصاحت و بیدای کرامت چنان
مهمیز کرده اند. ۲۸

☆ میان محمد بخش در این کتاب به خود به نام های گوناگون
یاد کرده است مثال ها ملاحظه شود.

حضرت پیر این فقیر در آن ایام در ابتدای جوانی و در آخر
طفولیت بودند. ۲۹

و

ازین موجب عادت مؤلف مسکین است. ۳۰

و

و این غریب نیز از سجاده نشین صاحب، همین مذکور
شنیده. ۳۱

ارزش معنوی "احوال و مقامات پیرا شاه قلندر"

از لحاظ معنوی این کتاب هم بسیار غنی تر است. مؤلف
درین کتاب خیلی چیزها را ذکر کرده است که از لحاظ معنوی این
کتاب را به مرتبه بلند سرفراز می کند:

☆

اول اینکه از مطالب این نسخه قاری از احوال زندگی پیراشاه قلندر آگاه می شود.

مؤلف در این کتاب احوال نیاگان و خلفای پیراشاه قلندر نیز بیان نموده است.

☆

دوم اینکه مؤلف در این کتاب به شرح مقامات و کرامات پیراشاه قلندر پرداخته است. اگر مؤلف این کرامات و مقامات پیراشاه قلندر به قید تجزیر نمی آورد، مردم به دانستن عظمت و بزرگی پیراشاه قلندر مجرور می ماندند. مؤلف در ضمن بیان مقامات پیراشاه قلندر از نصایح و وظایف نیز شرح داده است.

☆

سوم اینکه میان محمد بخش مطالب عمومی و اصطلاحات عرفان در لایبالی کتاب گنجائیده است. و از رسومات مخصوص سلسله قادریه مریدان را ارشاد و هدایت و راهنمایی کرده است.

☆ مؤلف در این تذکره بسیار شهرها و قصه ها را ذکر هم کرده است که اکنون وجود ندارند. اما از مطالعه این کتاب یکی می توان از آن جا های معرفی حاصل کند. چون:

بگهام، و تلی، ددیال، چنگانام و غیره.

☆ علاوه ازین مؤلف بسیار شهرهای معروف را ذکر هم کرده است. چون:

میروپور، گجرات، بغداد، لاهور و غیره.

☆ مؤلف در این تذکره از تفحات الانس، مثنوی معنوی و گلستان استفاده کرده است.

☆ مؤلف برای وضاحت جا به جا از آیات قرآنی استفاده نموده است به طور مثال آیت قرآنی:

”و گاهی گاهی بایاران خود گفتند که پیر من مرادست گرفته است و از هفت بحر عشق در گذرانیده و تو جهاتش از آن کنار به این کنار رسیده یعنی هفت وادی عشق را طوطی کرده به فقر و فنا رسیدم و از حیات ناسوتی به فنا فی الله و از فنا فی الله به بقا بالله رسیدم الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.“^{۳۲}

☆ مؤلف در این کتاب درباره نباتات معلومات فراهم کرده است. مثلاً:

درباره ”اک“ این طور می گوید:

”چند روز بی طعام گذشته بود و گرسنگی به تنگ آورد بر سینه سنگ زد نباتی که آن را به هندی ”اک“ گویند و تمام برگ و اعضای او پر شیر نهایت تلخ باشد، گویا قسم از زهر است به جز بز و شتر آن را هیچ حیوان نخورد و اگر به کثرت شورش به اندام برسد، در چشمان اثر کرده نابینایی سازد، نزد او نشسته برگ چند از او گرفته در دهن مبارک خاییده، از کمال تلخی و زهوی آنچه از برگان باقی ماند، انداخته نفس خود را گفتند: بخور اگر گرسنه نفس فریاد کرد که هیچ نمی خورم ازین زهر تلخ و ارهان و دیگر این چنین چیز چشمان.“^{۳۳}

☆ مؤلف در بین واژه‌های محلی نیز به کار برده است مثلاً ڈیرہ، تکھر، بہنگ، ستھر، تانی، ڈانگ، گھمانو وغیرہ.

حواشی:

- ۱ حمید اللہ، ہاشمی، پنجابی زبان و ادب، کراچی، ص ۲۰۴.
- ۲ محمد بخش، مقیم شاہی قادری، میان، احوال و مقامات پیرا شاہ قلندر، ص ۷۳.
- ۳ ایضاً ص ۷۴.
- ۴ ایضاً ص ۸۱.
- ۵ ایضاً ص ۵۳.
- ۶ ایضاً ص ۸۶.
- ۷ ایضاً ص ۸۸.
- ۸ ایضاً ص ۸۶.
- ۹ حمید اللہ، ہاشمی، پنجابی زبان و ادب، کراچی، ص ۲۰۴.
- ۱۰ محمد بخش، مقیم شاہی قادری، میان، احوال و مقامات پیرا شاہ قلندر، ص ۲۱۵.
- ۱۱ ایضاً ص ۵۷، ۵۶.
- ۱۲ طارق مجاہد، جہلمی، مقامات میان محمد بخش، جہلم، ۲۰۰۳، ص ۳۷.
- ۱۳ حمید اللہ، ہاشمی، پنجابی زبان و ادب، کراچی، ص ۲۰۴.
- ۱۴ محمد بخش شاہی قادری، میان، احوال و مقامات پیرا شاہ قلندر، ص ۵۳.

رضوانه خالق ☆

دکتر محمد اقبال ثاقب ☆☆

مکاتیب شریفه و بررسی در احوال و آثار

غلام محی الدین قصوری

Abstract:

Ghulam Mohyuddin Qasuri was a popular poet and writer of Persian language in the sub-continent. He wrote these letters in the Sikh period. Makateeb-e-Sharifa is a manuscript about Mysticism and Sufis of that period. It is a collection of eighty one letters by Ghulam Mohyuddin Qasuri who has written these letters to his friend.

Keywords: 1. Ghulam Mohyuddin Qasuri

2. Makateeb-e-Sharifa 3. Mysticism 4. Sufis

چکیده:

غلام محی الدین قصوری، دانشمند دینی، عارف، شاعر و نویسنده فارسی شبه قاره بود. این مکاتیب در دوره سیک ها (سیکھ) نوشته شده بود. مکاتیب شریفه یکی از نسخه هاء خطی است که آگاهی فراوان درباره تصوف و طریقت مروجہ آن زمان و صوفیای آن دوره را در بردارد. در این مجموعه هشتاد و یک مکتوب متعلق به غلام ☆ معاون تحقیقی و تدریسی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه جی سی، لاهور. ☆☆ رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه جی سی، لاهور.

محمی الدین قصوری می باشد. وی این مکاتیب را به یاران خود نوشته است.

واژه های کلیدی:

۱. غلام محمی الدین قصوری ۲. مکاتیب شریفه

۳. تصوف ۴. صوفیه

مکاتیب چیست؟

مکتوب (جمع مکاتیب) يك كلمه عربی است که ماده آن کتب (بمعنی نوشت) است. به معنی نامه ها و مراسلات و نوشتجات است. ۱

مکتوب نگاری یکی از شاخ های مهم انشاء است که برای ضرورت ابلاغ در وجود آمده است. این صنف يك ذریعه اظهار موثر می باشد که در آن افکار و خیالات انفرادی و نتایج فکری و نظری پیش کرده می شود. ۲

مشائخ بزرگ به ملوک و سلاطین و وزیران عهد خود رانامه هایی نوشته اند و در این نامه ها بیشتر به مسائل علمی تصوف پرداخته اند. این نامه هایی از مطالب سیاسی و اجتماعی و تاریخی و اخلاقی و حکمی خالی نبوده اند. ۳

متأسفانه بتوان گفت که بیشتر از این نوع مکاتیب از دست برد زمانه از بین رفته است. ذخیره این چنین مکاتیب که تا این زمان محفوظ و موجود است به هیچ گونه کمتر نتوان شمرد اگرچه بیشتر آن ها به چاپ نرسیده است. ۴

بررسی در احوال و زندگی غلام محی الدین قصوری

فرزند غلام مصطفی فرزند غلام مرتضی، غلام محی الدین قصوری، دانشمند دینی، عارف، شاعر و نویسنده فارسی نویس شبه قاره. وی به سال ۱۲۰۲ هـ بمطابق ۱۷۸۷ء در قصور به چشم جهان گشود و وقتی که یک ساله بود پدر، حضرت شاه غلام مصطفی به سال ۱۲۰۳ هـ بمطابق ۱۷۸۸ء فوت شد. مزار آن در قصور است لذا وی در عالم صغیر سنی از شفقت پدر محروم شد و به سرپرستی عمویش شیخ محمد پرورش یافت. علوم معقول و منقول را فرا گرفت و مراحل تصوف و سلوک را بیامود. از عمویش مکتوبات حضرت امام ربانی خوانده بود. سپس در ۱۲۳۳ هـ بمطابق ۱۸۱۸ء برای ادامه تحصیل به دهلی رفت و از شاه عبدالعزیز دهلوی علم حدیث آموخت. بعد از وفات عمویش در تصوف به شاه غلام علی نقشبندی دست ارادت داد و از او خرقه خلافت گرفت. ۱

وی یک پسر و دو دختر داشت. درباره ولادت پسر خود در "تحفه رسولیه" پیش از ولادت وی بشارت داد. بعد از یک سال اشاعت "تحفه رسولیه" پسر وی متولد شد. غلام محی الدین قصوری در ۱۲۷۰ هـ فوت شد و در قصور مدفون است. ۲

پسر غلام محی الدین مولانا عبدالرسول قصوری جانشین و خلیفه وی بود. علاوه از این خلفاء وی به شرح زیر می باشند.

مولانا غلام نبی لاهی خاتقاه لله شریف ضلع جهلم، مولانا

غلام مرتضیٰ بیرویل شریف، مولانا مفتی غلام محی الدین نمک میانی، صاحبزاده غلام احمد نمک میانی، مولانا غلام دستگیر قصوری، هاشمی، مولانا محمد اشرف بهیروی، مولانا عطاء اللہ قندهاری، مولانا کرم الہی بهیروی، مولانا محمد صالح کنجاہی، مولانا سلطان احمد کانگڑہ والی، مولانا علم الدین و حافظ محمد الدین چکوری ضلع گجرات، مولانا نورالدین چکوری ضلع گجرات.

غلام محی الدین قصوری برای ملاقات مخلصان خود سالی یک، دوبار به پاک پتن، لاهور، بہیرہ، نمک میانی، شاہ پور، چوہو کاندہ، ڈیرہ اسماعیل خان سی رفت و او در مکتوبات خود ذکر می کند:

"وقتی کہ فقیر در پاک پتن رسیدہ بود مخلصان ملک بار برای ملاقات فقیر و بردن فقیر در ملک خویش آمدہ بودند. با ایشان وعدہ نمودہ راجع قصور شدیم. اکنون برای وفای آن وعدہ قصد آن صوب نمودہ. تا بہ شاہ پور رسیدہ شد. فردا انشاء اللہ تعالیٰ قصد شرق پور خواہد شد." ۹

آثار غلام محی الدین قصوری

آثار او مشتمل بر کتاب ها و رساله های زیر است:

۱. شرح گلستان سعدی بہ فارسی
۲. رسالہ علم میراث بہ عربی
۳. منظومہ تحفہ رسولیہ
۴. منظومہ زادالحاج بہ زبان پنجابی
۵. رسالہ نظامیہ (منظوم) در مسئلہ توحید
۶. سلالہ میورہ، فی تجویز اسماء المشہورہ (فارسی نثر)

۷. حلیه مبارک نبی کریم
 ۸. الفاظ چند در عشق و معرفت به فارسی
 ۹. دیوان حضوری قصوری
 ۱۰. اسرار الحقیقه
 ۱۱. خطبات حضوری
 ۱۲. مکاتیب طیبه
 ۱۳. مکاتیب شریفه
 ۱۴. مکتوبات بنام مولوی محمد صالح کنجاهی
 ۱۵. مکتوبات بنام مولوی غلام محمد
 ۱۶. مجموعه مکتوبات قصوری به یاران خود
 ۱۷. بیاض نظم و نثر
 ۱۸. منظومه شرح درود مستغاث
 ۱۹. خلاصه التقرير فی مذمت الغنا و المز امیر
 ۲۰. قصیده شفاعتیه
 ۲۱. مدح پیر زال (فارسی و پنجابی نظم) و مدح حضرت غوث الثقلین
 ۲۲. شجره های خود طریقه احمدیه و قادریه و چشمتیه در نظم فارسی
 ۲۳. رساله رد فرقه و هابیه در اثبات استماع موتی است
 ۲۴. ملفوظات حضرت شاه غلام علی
- معرفی نسخه خطی "مکاتیب شریفه"

"مکاتیب شریفه" از غلام محی الدین قصوری به صورت دو نسخه خطی و جود دارد که معرفی آن ها به شرح زیر می باشد.

نسخه الف:

در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور به شماره ۳۷۸۰/۷۴۷/۱
نگاهداری می شود و این رساله به کاربردم و در این رساله به طور
نسخه الف یاد شده است.

مؤلف: غلام محی الدین قصوری

صفحات: ۱۰۱

قطع اندازه: " ۱۱.۵" x " ۱۷.۵ سانت

خط: شکسته

سطور: 19

آغاز:

مکتوب اول

الحمد لمن هو الوحید

والشکر لمن هو المجید

لا کیف لربنا ولا کم

لا ضده ولا ندید ال

اختتام:

"کتاب مفتاح الصلوة" و اجزاء شرح قصیده ضرور خواهند

فرستاد. والسلام علی من اتبع الهدی. ۲ ال

چگونگی مخطوطه:

بعضی جا کرم خورده و کلمات از بین رفته و ناخوانا است.

نسخه ب:

در کتابخانه شخصی پروفیسور محمد اقبال مجددی گرفته ام در این نسخه فقط مکتوبات به نام غلام نبی موجود است. این نسخه آغاز و انجام ندارد.

صفحات: ۸

قطع اندازه: ۱۷.۵" X ۹.۵" اسانت

خط: نستعلیق

سطور: ۱۵

آغاز:

الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له
عوجا..... ۱۳

اختتام:

دیگر آن که محمد صدیق اهل صلاحیت است طریق شده است توجه برای جاری شدن قلب او نموده شد، جاری شده است هر طور او را مشغول عنایات خود فرمایند والسلام. تمت تمام ۱۳
این نسخه را "نسخه ب" نام داده ام.

معرفی "مکاتیب شریفه"

مکاتیب شریفه از غلام محی الدین قصوری که تصحیح و تدوین متن آن به عهده اینجانب بود، یکی از نسخه های خطی است که آگاهی فراوان درباره تصوف و طریقت بوجه آن زمان و صوفیای آن دوره را در بردارد.

در این مجموعه هشتادویک مکتوب متعلق به غلام محی الدین قصوری می باشد.

غلام محی الدین قصوری این مکاتیب را به یاران خود، مفتی غلام محی الدین، مولوی غلام نبی، محمد سراج الدین، مولوی نورمحمد، میان دین محمد، محمد کابل، غلام حسین، پیربخش نوشته است. به نام مفتی غلام محی الدین مکتوب را این طور آغاز می کند:

"الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى، اما بعد در خدمت فیض درجت برادر دینی و مخلص یقینی مقبول الهی موصول بارگاهی صاحب حضور و آگاهی حضرت مفتی غلام محی الدین سلمه رب العلمین الافادة المسلمین از همتام بعدن الا ثام بعد از سلام الله علیکم و علی جمیع من لدیکم معروض آن که رقیمه کریمه ایشان از دست میان جوایا حجام رسیده مسرور گردانیده." ۱۵

به نام غلام نبی این طور می نویسد:

"الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى، برادر دینی و مخلص یقینی مقبول الهی موصول بارگاهی صاحب الحضور والا ضمه جلال حضرت مولوی غلام نبی سلمه خالق الشیخ والصبی از فقیر غلام محی الدین احمدی قصوری رزقه الله تعالی دوام الحضور بعد از سلام الله علیکم و علی جمیع من لدیکم معروض آن که الحمد لله والمنتته که فقیر امروز که روز پنجشنبه چهار دهم ماه شعبان المعظم است." ۱۶

واختتام هر مکتوب این طور می کند:

رقیمه:

"فقیر غلام محی الدین قصوری عفی عنہ محوره به تاریخ هفدهم ماه ربیع الاول ۱۲۶۲ هجریه مقدسه انشاء الله تعالی به مطالعه لا معه مفتی صاحب مهربان مقبول برادر دینی حضرت مفتی غلام محی الدین سلمه رب العلمین در آید." ۱۷

ارزش ادبی "مکاتیب شریفه"

مؤلف در این مکتوبات بسیار نکته های جالب بیان نموده است که یکی ادب دوست نمی تواند که از آن صرف نظر کند. چند نکته های مهم ادبی این تالیف به قرار ذیل است:

☆ غلام محی الدین با عبارت های مستجع و مقفی مکتوبات را مزین ساخته است. مثال:

"هر کجا که باشند با خدا باشند و معرض از ما سوا باشند. غرض از زندگانی ادای وظایف جسمانی و روحانی است و وظیفه جسمانی ترک شهوات نفسانی است. و وظیفه روحانی ترک خطرات غیر حقانی است." ۱۸

"در خدمت بابرکت جامع حسنات، منبع خیرات، امام المتقین، نفاع المسلمین، مظهر هدایت و ارشاد، صاحب صدق و اسداد، جناب مفتی صاحب." ۱۹

☆ مؤلف این مکتوبات را از اقوال بزرگان و عربی عبارت تزیین داده است.

به طور مثال:

ود را قوال بزرگان اکرام وارد است

"من ضئع الرب الا ذنبي فهو يتضئع الرب الا علي" ۲۰

عربی عبارت:

"الخير فيما صنع الله افعل بنايا مولانا ما انت له اهل ولا

تفعل بنايا مولانا مانحن له اهل" برادر چون اعتماد بر عمر هیچ نیست

و کار دنیا هیچ در هیچ نیست." ۲۱

☆ غلام محی الدین قصوری در برخی موارد از ابیات عربی نیز

استفاده نموده است. مثال:

شوقی الی من فاق کل افاضل

یا لفضل والفیضان والعلم والعمل ۲۲

☆ مؤلف از ابیات شعرای بزرگ مثل جامی و شیخ سعدی

استفاده نموده است.

جامی:

عزیمت کرد روزی عنکبوتی

که بهر خود کند تحصیل قوتی

بجائی دید شهبازی نشسته

ز قید دست شاهان باز رسته

زمانی کار در پیکار او کرد

لعاب او همه در کار او کرد

چو آن شهباز کرد از وی کناره
 نماندش غیر تازی چند باره
 منم آن عنکبوت زار و رنجور
 فتاده از سراد خویشتن دور ۲۳

سعدی:

قضا کشتی آنجا که خواهد برد
 و گرنا خدا جامه برتن درد ۲۴

☆ غلام محی الدین قصوری در این مکتوبات به خود به نام های
 گوناگون یاد کرده است.
 مثال ها ملاحظه شود:

”امایعد در خدمت برادر دینی و مخلص یقینی محمد اشرف
 سلمه رب الاقوی والاضعف از دعا گوی مسکین غلام محی الدین
 احمد عفی عنه“ ۲۵

”اراده فقیر بعد از عید ماه مبارک قربان حج شریف و صد زیارت
 هزار مبارک حضرت بابا صاحب مقرر است“ ۲۶

ارزش معنوی ”مکاتیب شریفه“

از لحاظ معنوی این مکتوبات هم بسیار غنی است. مؤلف
 در این مکتوبات خیلی چیزها را ذکر کرده است که از لحاظ معنوی
 این مکتوبات را به مرتبه بلند سرفراز می کند.

مؤلف از گوناگون کتاب ها و رساله ها استفاده نموده است.
 ”مخدوم الاولیاء حضرت پیرعلی هجویری در ”کشف المحجوب“

در احوال خود آورده اند "که روزی من پیر خود را وضومی کنا نیدم در دل من آمد که هر گاه هر امر به قضا و تقدیر الهی است، جلشانه پس از اذان چرا خود در بند دارند و خدمت پیران کنند". سر مبارک بالا کرده فرمودند "هر گاه که حق سبحانه تعالی خواهد که تاج شاهی بر سر عوان زاده نهد" او را در خدمت دوستان خود فرستد. انتهی و نیز آورده اند که در آخر وقت حیات که نزع عنقوب بود، من در خدمت ایشان بودم از یکی رنجی به دل داشتم نظریه من کرده فرمودند "ای پسر ترا یک مسئله شرعی بیا موزیم که از رنج هادل تو فارغ شود. بدان که هر گاه به قضا است و رضایه قضا واجب". این بگفتند و جان به حق تسلیم کردند." ۲۷.

حضرت امام شیخ حافظ احمد قسطلانی که امام علماء حدیث است در "سواهب لدنیه" نوشته "که نور روحانیت سید الانبیاء صلی الله علیه واله وسلم مانند نور شمس است که در هر جامی تابد. هم در مشرق و هم در مغرب، کسی جانمیت که ازان نور مستور است. پس این نور را غایب پنداشتن راه نابینان بر داشتن است".

حضرت شیخ جان محمد جالندهری در رساله کلمات طیبات نوشته اند که من در وقعه از وقایع از سید الانبیاء بر سیدم "یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من در جالند هر و آن جناب در مدینه مبارک. پس احوال مرا آن حضرت چگونه می یابند؟" آن حضرت فرمودند: "که من به هر مومن نزدیک ترم از نور چشم او به چشم آری من لَمْ یَلُوقْ لَمْ یَدْرِ قَادِرِ کریم از شقوت بعد نبی کریم وارها ند و به سعادت حضور آن نور رساند." ۲۸.

☆ مؤلف برای وضاحت جا به جا از آیات قرآنی احادیث نبوی استفاده نموده است.

به طور مثال آیت قرآنی:

”لا جرم بنا به دامن مصابوت کشید ”إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ“ آن واقف اسرار قضا و قدر را هم لازم که متوقع حصول نعمت معیت که خلاصه هر امنیت است خود را داخل ما صدق ”إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ“ گردانند.“ ۲۹

به طور مثال حدیث نبوی:

و شکر پیران کبار که واسطه واسطه اند بجایاید آورد و فی الحدیث ”مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ.“ ۳۰

☆ مؤلف مکتوبات را و ظائف و اوراد را هم آراسته کرده است.

” که خدای عطا محمد مبارک باد جهة الجلال عقده اشکال مابین سنته الفجر والفرض یک صد یک بار ”يَا رَجِيم“ و یک صد یک بار ”الرَّجِيم“ می خوانده باشند.“ ۳۱

☆ ”می باید که بخوردار سراج الدین را به فرمایند که این دعا

بعد از هر نماز سه بار خوانده باشد ”اللَّهُمَّ اجْرِنِي فِي مُصِيبَتِي وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا“ انشاء الله تعالی به اجر این صبر فایز خواهد شد.“ ۳۲

مؤلف در بین واژه های محلی نیز به کار برده است. مثلاً:

دمڑی، ڈیره، وغیره

کتابت مکاتیب شریفه

- متن مکاتیب شریفه به شیوه نوین ویراستاری و تصحیح گردیده است. هنگام تصحیح متن نکات زیر را مراعات گردیده است.
- (ا) حرف اضافه "ب" جز فعل به صورت جدا گانه نوشته شده است. چون:
- بدست: به دست، بتاریخ: به تاریخ
- (ب) در برخی موارد نسخه "گ" به صورت "ک" آمده بود. هنگام تصحیح متن "ک" به "گ" عوض گردیده است:
- کردن: گردن، کشودن: گشودن
- (ج) بعضی جا تفاوت میان "س" و "ش" نبود که هنگام تصحیح این درست شده است. چون:
- جمن: جشن
- (د) املائی برخی واژه ها به شرح زیر عوض گردیده است. چون:
- | | | |
|--------|----|---------|
| میباید | به | می باید |
| اوشان | به | ایشان |
| مده | به | مدت |
| دویم | به | دوم |
| ڈاک | به | داک |
- (ه) به جای "یای" مجهول "یای" معروف برکاربرده شده است.
- مثال:

شهبازے: شهبازی، آلھے: الھی

- (و) بعضی جا تفلوت میان "ق" "ک" نبود که هنگام تصحیح این درست شده است چون شرکیور را شرکیور عوض گردیده است.
- (ز) بعضی جا واژه های بدون نقطه نوشته شده بود. هنگام تصحیح نقطه ها گذاشته شده است.
- (ح) بعضی جا تفاوت میان "ح" و "ه" نبود که هنگام تصحیح این درست شده است. مثل حجوبری را هجوبری تبدیل گردیده است.

حواشی:

- ۱ اردو دائرۃ المعارف اسلامیہ، ص ۴۷۳.
- ۲ دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، جلد ۵، چاپ سیروس دانشگاه تهران ۱۳۸۸ ش، ص ۹۸۴.
- ۳ اردو دائرۃ المعارف اسلامیہ، ص ۴۷۳.
- ۴ ظہیر احمد صدیقی، دکتر، گنجینہ معانی، مجلس تحقیق و تالیف فارسی دانشگاه گورنمنٹ کالج لاہور، ۲۰۰۲ م، ص ۴۳۰.
- ۵ اردو دائرۃ المعارف اسلامیہ، ص ۴۷۴.
- ۶ دانشنامہ ادب فارسی بہ سرپرستی حسن انوشہ، ص ۱۸۹۵.
- ۷ غلام محی الدین قصوری، مترجم غلام مصطفی صدیقی، تحفہ رسولیہ، مکتبہ صدیقہ جامع مسجد انور مصطفی، تاجپورہ، لاہور، ۲۰۰۳ م، ص ۲۶۰.
- ۸ غلام محی الدین قصوری، ملفوظات شریفہ (شاہ غلام علی) مکتبہ نبویہ گنج بخش، لاہور، ۱۹۷۸ء / ۱۳۹۸ھ، ص ۶۱.
- ۹ غلام محی الدین قصوری، مکاتیب شریفہ، نسخہ خطی، کتابخانہ دانشگاه پنجاب لاہور، شماره ۱/۷۴۷/۳۷۸۰ نسخہ الف، برگ ۴۰.

غلام محی الدین قصوری، تحفہ رسولیہ، ص ۲۰۴.	۱۰
خطی نسخہ الف، برگ ۱.	۱۱
ایضاً برگ ۸۶.	۱۲
غلام محی الدین قصوری، مکاتیب شریفہ، نسخہ خطی، مملوکہ اقبال مجددی، سبزہ زار، لاہور، مخطوطہ ب، برگ ۲۱.	۱۳
ایضاً برگ ۲۸.	۱۴
خطی نسخہ الف، برگ ۵۶.	۱۵
ایضاً برگ ۷۱.	۱۶
ایضاً برگ ۳۸.	۱۷
ایضاً برگ ۳۶.	۱۸
ایضاً برگ ۹۱.	۱۹
ایضاً برگ ۲۲.	۲۰
ایضاً برگ ۱۴.	۲۱
ایضاً برگ ۵.	۲۲
ایضاً برگ ۳.	۲۳
ایضاً برگ ۱۷.	۲۴
ایضاً برگ ۱۲۱.	۲۵
ایضاً برگ ۳۱.	۲۶
ایضاً برگ ۷۴.	۲۷
ایضاً برگ ۲۰.	۲۸
ایضاً برگ ۱۱.	۲۹
ایضاً برگ ۲۲.	۳۰
ایضاً برگ ۱۴.	۳۱
ایضاً برگ ۳۳.	۳۲

مظہر ایمان

ای مردم با کمال پاکستان وی مظہر علم و دانش و ایمان
زان روز کہ یافتید استقلال رو کرد بہ جانب شما اقبال
از اوت ہزار و نہصد و چل و ہفت این مُلک بسوی دین و دانش رفت
چون بود بکار رہبری واجد در سایہ حق "جناح" شد قائد
اسلام آباد، مرکز دین شد با شوکت پایتخت، آذین شد
آباد شد ست جملہ چون ایران از سرحد و سند تا بلوچستان
پنجاب عروس کشور و لاہور از یمن کمال و علم شد بر نور
زد "شاہجہان" لوابہ شالامار کز کوشش او بنا شد این آثار
"مجوی" و "کاکھی" آن دو صاحب نام دادند بہ ہند مزدہ اسلام
تا گشت بر این دو از صفا مشتاق آن "شاہ حسین"، مظہر عشاق
گل غنچہ عشق سر زد از ہر سو شد گلشن ہند غیرت مینو
"فخرالدین" گر نمی شدی از جان با شور و سرور جانب ملتان
از خیم و فانمی زد ار جاسی در راہ کمال کی زدی گامی
در "پاک پتن" بود "فرید الدین" مولتان شدہ از "بہاء دین" آذین
بس دانشگاہ، گمشتہ از ہر سو آمادہ برای جمع دانشجو
جی سی کہ بہ قدمت از ہمہ پیش است و صغشی ربیان چون منی بیش است

☆ استاد ربان و ادبیات فارسی، دانشگاہ تہران

این منظومہ در تہران بہ شرف حضور پروفیسور دکتر ظہیر احمد

صدیقی، استاد ممتاز، دانشگاہ جی سی، لاہور تقدیم گردید.

پنجاب و کراچی است و پیشاور
 "علامه" یا کمال اقبال است
 بسیار بزرگ مردمان دارید
 مردان شما به علم و دین مشهور
 نسوان شما به عفت و تقوی
 از پیرو جوان شهیر در عالم
 آن "خالد آفتاب" ورجاوند
 "صدیقی" راد آن "ظہیر احمد"
 "صوفی تبسم" و "ظہور الدین"
 وان پاک گھر "محمد اکرم"
 وان عارف کم نظیر "انور خان"
 استاد "رفیق" آن ادیب راد
 وان "حافظ و مظهر" آن دو "شیرانی"
 کوتاه سخن کجاست آن خامه
 گفتم به حساب ایچہ از شادی
 شد پای بدی ز جمع و در آن حال
 آن به کہ به نام پاک پاکستان

هم قائد اعظم آن بهین مظهر
 کو آیت اعتبار و آمال است
 کز آن همه نام در جهان دارید
 از سرحد و خاک سند تا لاهور
 مشهور میان مردم دنیا
 هستید ز بهترین بنی آدم
 آن کو دارد به علم و دین پیوند
 آن اهل کمال و علم را امجد
 وان "سید راشد" نیک آئین
 "تفہیمی ساجد اللہ" اعلم
 آن مرد محقق آیت ایمان
 کز اوست جهان معرفت دلشاد
 وان هر دو بزرگ مرد ربانی
 کاندہ خورتان بیورد چامہ
 تاریخ شما به سال میلادی
 "پاکستان یافت قدر و استقلال"
 ۱۹۴۷ = ۱۰۰۷ = ۱۹۵۷

پایان برد این چکامہ را مُشکان

قرآن اور تاریخ

Abstract:

Quran in its contents takes material from the history also. It is said that history is basically story of the rise and fall of the nations of the world. The bright history of Muslims has some dark aspects also in the form of religious differences among muslims. Some positive results can be drawn after making the true analysis of Muslims history, such as:

- 1) Autocracy is against the teaching of Quran.
- 2) Good qualities for a Muslim ruler are very essential.
- 3) As per Quranic teachings social justice has greatest importance in a Muslim society.

Quran has provided enlightenment and true knowledge about the principles of history.

A society basically consists of three important parts: (1) Government (2) Educated people (3) People relating to the economy of a society.

A tradition, or a way of life beneficial for all the people perpetuates in the world. The teachings and ideas of the Holy Quran, either they may be with reference to moral values or government or economy of a society, are miracles as a matter of fact.

Key words:

- | | |
|----------|-------------------|
| 1. Quran | 2. History |
| 3. Ideas | 4. Social Justice |

خلاصہ:

قرآن اپنے مطالب کے بیان میں تاریخ سے بھی استفادہ کرتا ہے۔۔۔ کہا جاتا ہے کہ تاریخ بنیادی طور پر دنیا کی قوموں کے عروج و زوال کی داستان ہے۔۔۔ مسلمانوں کی روشن تاریخ کچھ تاریک پہلو بھی رکھتی ہے جو مسلمانوں میں مذہبی اختلافات اور فرقہ بندی کی صورت میں موجود ہیں۔ مسلمانوں کی تاریخ کا صحیح تجزیہ کرنے کے بعد کچھ مثبت نتائج بھی اخذ کیے جاسکتے ہیں جن میں سے چند ایک یہ ہیں:

- (۱) آمریت قرآن کی بنیادی تعلیمات کے خلاف ہے۔
 - (۲) ایک مسلم حکمران میں اعلیٰ اخلاقی خوبیوں کا ہونا بنیادی اہمیت رکھتا ہے۔
 - (۳) ایک مسلمان معاشرے میں قرآنی تعلیمات کے مطابق معاشرتی عدل بہت زیادہ اہمیت کا حامل ہے۔
- قرآن پاک نے تاریخ کے اصولوں سے متعلق صحیح ادراک و علم پیش کیا ہے۔ ایک معاشرہ بنیادی طور پر تین حصوں پر مشتمل ہوتا ہے:
- ۱۔ حکمران جماعت ۲۔ تعلیم سے متعلق افراد ۳۔ اقتصادیات سے متعلق لوگ۔۔۔ وہ

روایت یا طریقہ زندگی جو تمام انسانوں کے لیے مفید ہو وہ دنیا میں قائم رہتا ہے۔ قرآنی تعلیمات اور افکار خواہ وہ اخلاقی مطالب یا حکومت یا اقتصادیات کے بارے میں ہوں حقیقت میں اعجاز کی حیثیت رکھتے ہیں۔

کلیدی الفاظ:

- ۱۔ قرآن
۲۔ تاریخ
۳۔ نظریات
۴۔ معاشرتی انصاف۔



قرآن میں تاریخ انسانی کا ذکر مطالب قرآنی کے سلسلے میں دو پہلوؤں سے ملتا ہے:

- (۱) اعجاز قرآن تاریخی واقعات کی صورت میں
(۲) قرآن کا اپنے مطالب کے بیان میں تاریخ سے استفادہ
اعجاز قرآن تاریخی واقعات کی صورت میں ایک علیحدہ مضمون کا متقاضی ہے۔۔۔
اس مقالے میں قرآن نے اپنے معانی کے بیان میں تاریخ انسانی سے جو استفادہ کیا ہے اس سلسلے میں مطالب کا ذکر کیا جاتا ہے۔۔۔ فرمان قرآن ہے:

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصَدِّقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
واقعات (قرآن میں) عبرت کے لیے بیان کیے جاتے ہیں اور یہ سن گھڑت قصے نہیں ہیں بلکہ حقیقت اور سچائی پر مبنی ہیں اور ان باتوں سے متعلق ہیں جو انسان کی سعادت دارین کے لیے ضروری ہیں اور اہل ایمان کے لیے ہدایت و رحمت ہیں۔۔۔

البتہ یہ بات کہ تاریخ کیا ہے؟۔۔۔ حقیقت یہ ہے کہ تاریخ بنیادی طور پر قوموں کے عروج و زوال کی داستان ہے اور اپنا وجود حاصل کرنے کیلئے جغرافیہ کی محتاج ہے۔ جغرافیہ کسی قوم کا ظاہری وجود ہوتا ہے اور تاریخ معنوی وجود کی طرح ہوتی ہے، یوں قوموں کی زندگی میں تاریخ اور

جغرافیہ دونوں ہی کی اہمیت ہے۔ تاریخ ماضی سے اور جغرافیہ حال سے وابستہ ہے اور یوں بھی کہا جا سکتا ہے کہ تاریخ کا رابطہ قوتِ حافظہ سے اور جغرافیہ کا رشتہ قوتِ بازو سے ہے۔ یہودیوں نے اپنی تاریخ سے فائدہ اٹھا کر ہزاروں سال کی ذلت و خواری کے بعد اپنا جغرافیہ تشکیل دے دیا اور اسرائیلی حکومت قائم کر لی، مسلمانوں نے تقریباً ہزار سال تک اسپین میں حکومت کی لیکن مسلمانوں کا یہ جغرافیائی وجود تاریخ کا حصہ ہی بن کر رہ گیا ہے۔ مسلمان اپنی تاریخ کی روشنی میں اسپین کے حوالے سے اپنا جغرافیہ تعمیر نہ کر سکے یعنی اسپین کو دوبارہ حاصل نہ کر سکے۔ سوئٹزرلینڈ نے بہت حد تک اپنے جغرافیائی محل وقوع کی اہمیت سے فائدہ اٹھا کر عالمی سیاست میں بلند مقام حاصل کیا اور مسلمانوں نے اپنی عظیم الشان تاریخ کی اہمیت کو منبر و محراب کے خطبوں تک یا عوامی جلسوں کے نعروں تک ہی محدود کیا ہوا ہے اور جہاں تک ملت اسلامیہ کے جغرافیائی محل وقوع کی اہمیت کا مسئلہ ہے اس مسئلہ کی اہمیت کو نہ ہم نے تسلیم کیا ہے نہ اس پر غور و فکر کرنے کی ضرورت محسوس کی، اس لیے کہ شاید ابھی ہم ملت کے وجود میں نہیں ڈھلے، ہم تو مختلف بلکہ منتشر قومیں یا قومیں بلکہ فرقتے ہیں، ہمیں اپنے ذاتی، گروہی اور فرقہ وارانہ مفادات اس مسئلہ پر غور و فکر کرنے کی اجازت ہی نہیں دیتے۔ ورنہ ہمارا (ملت اسلامیہ کا) جغرافیائی محل وقوع سوئٹزر لینڈ کے جغرافیائی محل وقوع سے بدرجہا بڑا بہتر اور اہم تر ہے۔ مسلمانانِ عالم اپنی روشن تاریخ، اپنے بہترین جغرافیائی محل وقوع اور بہترین معاشی وسائل کے باوجود کیوں غیروں کے دست نگر اور محکوم ہیں؟ مسلمانانِ عالم کے لیے اس مسئلہ پر غور و فکر کرنا بہت اہمیت کا حامل ہے، کاش مسلم امت اس اہمیت کا ادراک حاصل کر سکے اور جلد حاصل کر سکے۔

بعض مفکرین نے تاریخ کی اہمیت کے بارے میں اچھے خیالات کا اظہار نہیں کیا، ایک اعلیٰ فکر نے کہا تھا کہ تاریخ ان جھوٹے واقعات پر مشتمل ہوتی ہے جنہیں لوگوں نے سچ مان لیا ہو۔ کسی مفکر کا قول ہے کہ تاریخ سے انسان کو یہ سبق ملتا ہے کہ انسان نے مجموعی طور پر تاریخ سے کوئی سبق سیکھا ہی نہیں وہی جو الارض ہے، ایک زمین کے ککڑے کیلئے یا ایک قوم کے تجارتی

مفاہد کیلئے جنگ یعنی ہزاروں لاکھوں بے گناہ انسانوں کا قتل۔۔۔ لیکن ان حقائق اور خامیوں کے باوجود تاریخ کی اہمیت مسلم ہے۔ تاریخ تو ایک آئینہ ہے جس میں گذشتہ انسانوں کی زندگی اور معاشرت کے انداز و اسلوب، ان کی کامیابیوں اور کامیوں، ان کی حکمتوں اور حماقتوں پر مشتمل کارکردگی کی جھلک بھی دیکھی جاسکتی ہے۔ مفلوج دماغ اور مردہ دل لوگوں یا اندھی بہری قوم کی نظر میں تاریخ صرف چند تلخ و شیریں واقعات کا روزنامہ یا کھٹونی ہو سکتی ہے لیکن زندہ اور باشعور قومیں جو اپنی آنکھیں اور اپنے کان کھول کر روشن دل و دماغ کے ساتھ زندگی گزارتی ہیں، وہ تاریخ کو گذشتہ قوموں کے تجربات کا مجموعہ بلکہ خزانہ سمجھتی ہیں اور جانتی ہیں کہ ان تجربات کی روشنی میں حال کی اصلاح اور مستقبل کی منصوبہ بندی کی جاسکتی ہے۔

مسلمانوں کی ابتدائی صدیوں کی تاریخ فتوحات عالم کے محیر العقول واقعات، جمہوری اقدار، اخلاق اور انسانیت کی اعلیٰ روایات کی صورت میں تاریخ عالم میں ایک نئے باب کے اضافے کے ساتھ ساتھ ایک حصہ ایسا بھی رکھتی ہے جو مذہبی اختلافات، فرقہ بندی، فرقہ پرستی اور فرقہ وارانہ لڑائیوں پر مشتمل ہے۔ پھر فرقے چند ایک نہیں بلکہ ڈاکٹر محمد جواد مشکور کی کتاب ”فرہنگ فرق اسلامی“ کے مطابق سینکڑوں ہیں۔ اسلامی تاریخ کا یہ حصہ جو فرقہ بندی اور فرقہ پرستی پر مشتمل ہے بہت سے ماخوشگوار پہلو بھی رکھتا ہے، گویا ”ہم اپنے مرحوم مذہبی رہنماؤں کے سینکڑوں سال پرانے اختلافات بلکہ اختلاف رائے کو زندہ کر کے ثواب آخرت کیلئے جنگ و جدل کا موجد بناتے ہیں“ ہم اپنے حال کو ماضی کی تلخ یادوں سے ماخوشگوار بنانے، نیرنگوں کی ہڈیاں ان کی قبروں سے نکالنے اور حال و مستقبل کو ماضی سے زیادہ مہیب اور خوفناک بنانے کی ما پسندیدہ بلکہ مجرمانہ حرکت پوری ایمانداری سے کرتے ہیں اور یوں آخرت میں جنت پانے اور دنیا میں پیٹ پالنے کا دھندہ بڑی سمجھداری سے کرتے ہیں۔ ہم مسلمانوں نے اپنی تاریخ کو آپس میں لڑنے اور نئے نئے فرقے بنانے اور نئے پیدا کرنے کے لئے ”بڑی فراخ دلی“ سے استعمال کیا ہے۔ اس نوع کی تاریخ کا آزادانہ، غیر جانبدارانہ اور بے تعصبانہ تجزیہ و تحلیل کرنا خطرہ جان اور

”خطرہ ایمان“ سے خالی نہیں کہ اس تجزیہ و تحلیل میں اگر کوئی بات کسی شدت پسند کے عقیدے کے خلاف زبان یا قلم سے نکل گئی تو آپ کا کفر کے فتوے سے بھی استقبال ہو سکتا ہے اور کلائمکوف کی گولی سے بھی۔ ایسی تاریخ کے مطالعہ سے سبق سیکھنے کے بجائے مخالف فرقہ کے لوگوں کو سبق سکھانے کے سبق یاد کیے اور کرائے جاتے ہیں: فَاغْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ۔ ۷

تاریخ واقعات حیات کی صحیح اور سچی تصویر کشی کا نام ہے البتہ مورخ واقعات و حقائق کو ایک خاص مقصد کے تحت مسخ کر کے اپنے مذموم گروہی یا قومی مقاصد کے لیے بھی پیش کر سکتا ہے۔ مطالعہ تاریخ یا تاریخ نویسی کا یہ انداز غیر منصفانہ اور سامراجی ہے۔ حق یہ ہے اور حقیقت یہ ہے کہ مورخ واقعات کو حقیقی پیرائے میں پیش کر کے وہ نتائج حاصل کرے جن کی روشنی میں آنے والی نسلیں بہتر اور برتر زندگی گزارنے اور سیاسی، معاشی اور معاشرتی برائیوں اور حادثات سے بچنے کے قابل ہوں۔ تاریخ کا یہ طرز مطالعہ یا تاریخ نویسی کا یہ انداز منصفانہ اور حقیقت پسندانہ ہے۔۔۔ ہاں البتہ بہتر اور برتر زندگی گزارنے اور سیاسی، معاشی اور معاشرتی برائیوں اور حادثات سے بچنے کے ساتھ ساتھ قوم کی اخلاقی اور روحانی تربیت اور حصول سعادت دارین کا پہلو بھی مورخ کی نظر میں ہو تو یہ تاریخ کا اسلامی طرز مطالعہ اور اسلامی انداز تحریر کہلائے گا۔

اسلامی تاریخ کا مطالعہ اور اس کا منصفانہ تجزیہ بہت کٹھن کام ہے کہ اس میں مذہبی اور فقہی اختلافات بہت بڑی رکاوٹ بن سکتے ہیں، ایک اعلیٰ فکر و نظر ان اختلافات سے بچ کر اگر تاریخ اسلامی کا تجزیہ و تحلیل کرے تو بہت سے مثبت نتائج برآمد ہو سکتے ہیں جن میں سے چند یہ ہو سکتے ہیں:

۱۔ بادشاہت یا آمریت قرآن و سنت رسول ﷺ کی روح کے خلاف ہے اور اب جمہوری دور میں بالکل ہی مردود ہے۔ جمہوریت اور آمریت میں یہ فرق ہے کہ جمہوریت میں ”وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ“ کے مطابق ووٹ سے حاکم کا انتخاب کیا جاتا ہے۔ آمریت میں آمر اپنے ہی خاندان کے افراد کو جانشین نامزد کرتا ہے۔۔۔ جبکہ رسول پاک ﷺ نے کسی کو اپنا

جائشیں مقرر نہیں کیا تھا۔ سو حکومت کے لیے جائشیں مقرر کرنا اسلامی روح سے مطابقت نہیں رکھتا۔

۲۔ ووٹ کا تقدس انتہائی اہم ہے کہ ووٹ ڈالنا ایک قومی امانت ہے اور قومی امانت میں خیانت بہت بڑا جرم ہے جبکہ قرآن تو عام امانت میں بھی خیانت کو منع کرتا ہے **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ**۔

۳۔ کردار کی بلندی ایک حکمران کی سب سے بڑی خوبی ہے یہی وجہ ہے کہ بنو امیہ کے خلیفہ حضرت عمر ابن عبدالعزیز کا احترام تمام مسلمانان عالم کرتے ہیں۔ اس حقیقت کی روشنی میں مسلم حکمران مثالی کردار کا حامل ہونا چاہیے۔

۴۔ قانون کی پابندی صدق دل سے نہیں ہوگی تو آمریت کسی نہ کسی شکل میں آجائے گی تاریخ اس پر گواہ ہے۔

۵۔ معاشرتی عدل کا قیام مسلم معاشرے کی اہم ضرورت ہے اور یہ قرآن اور تاریخ اسلام سے ثابت ہے کہ مسلم معاشرے میں عدل کی کس قدر اہمیت ہے قرآن کے بہت سی آیات اور احادیث حضرت رسول ﷺ اس پر شاہد ہیں اور خلفائے راشدین کا عمل اس پر گواہ صادق ہے۔

تاریخی واقعات کا بے تعصبانہ غیر جانبدارانہ اور آزادانہ تجزیہ و تحلیل کر کے ماضی کی نلطیوں سے سبق حاصل کرنا اور مستقبل کا لائحہ عمل مرتب کرنا خوابوں اور خواہشوں کی دنیا سے نکل کر حقائق کی دنیا میں زندگی گزارنا ایک زندہ اور باشعور قوم کا شعار اور طریق کار ہوتا ہے۔ وہ عقل و تفکر کی مدد سے ماضی کے تجربوں کو بصیرت میں تبدیل کر لیتی ہے۔ یوں وہ ماضی پر بے جا تقاضے کرنے یا اس کی غلام بننے کے بجائے اپنے ماضی کی نفاذ اور اپنے مستقبل کی معمار بنتی ہے۔

قرآن پاک نے انسان کو تاریخ کا حقیقی شعور عطا کیا ہے اور اس شعور کو ذہن انسانی

میں:

(۱) مشاہدے کی دعوت کے ذریعے سے بھی جگایا ہے۔ قرآن کی یہ آیت:

أُولَئِكَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ۔ ۵

اس حقیقت کو پیش کرتی ہے کہ اگر کوئی شخص عبرت کی نظر سے دنیا میں گھومے پھرے اور دیکھے کہ گذشتہ قومیں جو ہر لحاظ سے ترقی یافتہ تھیں انہوں نے زمین کو آباد کیا تھا اور زبردست قوت حاصل کی تھی پھر اس لیے کہ انہوں نے ہدایات حق پر عمل نہ کیا (ظالمانہ روایات اور معاشرتی برائیاں اختیار کر لیں) آخر کار تباہ ہو گئیں۔ خدا نے ان پر ظلم نہیں کیا بلکہ خود انہوں نے اپنے اوپر ظلم کیا تھا۔

اوپر مذکور آیت کے علاوہ قرآن میں بہت سی آیات ہیں جن میں ”سیروا فی الارض“ آیا ہے یعنی کچھلی قوموں کے چھوڑے ہوئے نشانات اور کھنڈرات کا مشاہدہ کرو اور عبرت حاصل کرو وہ آیات یہ ہیں:

(سورہ ۱۲ آیت ۱۰۹) (سورہ ۲۲ آیت ۴۶) (سورہ ۲۷ آیت ۶۹) (سورہ ۲۹

آیت ۲۰) (سورہ ۳۵ آیت ۴۴) (سورہ ۴۰ آیت ۸۲)۔

(۲) قرآن پاک نے تاریخی حقائق کو اصول حیات کے طور پر بیان کر کے بھی ذہن انسانی کو دعوتِ فکر دی ہے جیسے سورہ والعصر (سورہ ۱۰۳) میں ہے کہ قسم ہے زمانے (تاریخ) کی یعنی تاریخ شاہد ہے کہ انسان خسارے میں ہے سوائے ان لوگوں کے جو صاحب ایمان ہیں، نیکوکار ہیں، حق کی تبلیغ کرتے ہیں (اور خود بھی حق پر عمل کرتے ہیں، حق گو ہیں اور حق پرست ہیں) اور صبر کی تلقین کرتے ہیں (اور خود بھی صابریں میں شامل ہیں)۔ ان مذکورہ چار اصول حیات پر عمل کرنے والے ہی دنیا و آخرت میں کامیاب و کامران ہیں۔

(۳) قرآن نے بہت بار تاریخی واقعات بیان کر کے بھی تاریخی شعور کو ذہن انسانی میں روشن کرنے کی کوشش کی ہے، اسی سلسلے میں حضرت نوح، حضرت ہود، حضرت صالح، حضرت لوط، حضرت شعیب، حضرت ابراہیم، حضرت اسماعیل، حضرت اسحاق، حضرت یعقوب، حضرت یوسف،

حضرت موسیٰ، حضرت عیسیٰ اور دوسرے پیغمبروں یا افراد کا ذکر قرآن میں موجود ہے جو عبرت کا مرقع ہے، یوں قرآن نے انسان کو تاریخ کا حقیقی شعور عطا کیا ہے اور بتایا ہے کہ تاریخی واقعات صرف دلچسپ داستانیں نہیں بلکہ اہل علم و دانش کے لیے سامان بصیرت و عبرت ہیں۔ فرمان حق ہے (جس کا پہلے بھی ذکر ہو چکا ہے) لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ یعنی ان قصوں میں صاحبان عقل کے لئے عبرت بھی ہے اور نصیحت بھی۔ قرآن میں مذکور واقعات پر اگر غور کیا جائے تو نہ صرف عبرت و بصیرت کے نکتے بلکہ قوموں کے عروج و زوال کے اسباب، معاشرت و معیشت کے اصول اور انسانی فطرت کے بہت سے پہلو نظر میں آتے ہیں مثلاً گمراہ اور بدعنوان معاشرے میں سب سے بڑا گمراہ وہ شخص سمجھا جاتا ہے جو نیک پارسا اور کھرا ہو خواہ وہ نوح علیہ السلام ہوں۔ ان کی گمراہ قوم کہتی ہے تو ہمیں صاف گمراہ نظر آتا ہے: قَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ع۔۔۔ جھوٹے معاشرے میں سب سے جھوٹا وہ شخص سمجھا جاتا ہے جو سچ بولتا ہے، خواہ وہ شعیب علیہ السلام ہوں کہ ان کی جھوٹی قوم کہتی ہے وَإِنَّا لَنَنظُرُكَ مِنَ الْكَافِرِينَ ع۔۔۔ ہمارے خیال میں تو جھوٹا ہے۔۔۔ جاہل اور جاہر معاشرے میں حکمت و دانائی اور عدل و انصاف کی بات کرنے والے اور حق کی تبلیغ کرنے والے کو لوگ دیوانہ کہتے ہیں، خواہ وہ حضرت رسول اکرم ﷺ کی ذات اقدس ہو۔ ویقولون انه لمجنون یعنی جاہل اور کافر عرب کہتے ہیں کہ یہ حضرت محمدؐ دیوانے ہیں۔۔۔ کچھ آگ لینے جاتے ہیں اور پیغمبری پالیتے ہیں، کچھ کے لیے (صداقت ایمانی کی وجہ سے) آگ مہکتے پھول بن جاتی ہے، کچھ خدا بننے کی کوشش میں جہنم کی آگ کا ایندھن بن جاتے ہیں اور کچھ کے لیے (دشمن حق ہونے کی وجہ سے) زندگی دھکتی آگ بن جاتی ہے اپنے اپنے اعمال ہیں۔ حضرت موسیٰ، حضرت ابراہیمؑ نمرود اور ابولہب کے واقعات اہل دانش کو بصیرت و عبرت عطا کرتے ہیں۔

قرآن پاک کے مطابق تغیر و ترقی زندگی کی ایک بہت بڑی حقیقت ہے۔ ہر چیز ہر وقت غیر محسوس طریقے سے تغیر و ترقی کے عمل سے گذر رہی ہے اور کل یوم ہو فی شان (یعنی وہ

(خداوند تعالیٰ) ہر روز نئی شان میں ہے (۱) کی حقیقت پیش کر رہی ہے وہی لوگ ما قابل تغیر ہوتے ہیں جو حماقت میں ابولہب اور ”حکمت“ میں ابو جہل ہوں۔۔۔ حسد اور ہٹ دھرمی سے صاحب حکمت و دانش بھی بدترین جاہل بن جاتا ہے اور حق و حقیقت کو سمجھنے سے قاصر رہتا ہے اور لہجہ قلوب لا یفقہون بہا (یعنی ان کے دل ہیں لیکن سمجھتے نہیں) کی مثال کامل ہوتا ہے۔۔۔ حق اور حقیقت کو آزاد ذہن ہی قبول کر سکتے ہیں اور اسلام ذہن انسانی کو ہر قسم کے غلط دباؤ و غلط خواہشات اور تعصبات سے پاک کرنا ہے اور یوں ایک سچا مسلمان ہی صحیح معنوں میں آزاد ذہن کا مالک ہوتا ہے کہ فرمان حق ہے ویضع عنہم اصرہم والا غلل النہی کانت علیہم (الاعراف) یعنی حضرت رسول ﷺ نے لوگوں کے ذہن کو ہر قسم کے دباؤ اور ان کی گردن کو ہر نوع کی زنجیروں سے آزاد کر دیا ہے (۲)۔ لیکن لب تو آزاد ہوں اور دل ہوس اور حسد و کینہ سے آزاد نہ ہو تو آزادی گفتار بلیسیت ہے۔ حق کو سمجھنا اور حق بات کہنے کے لیے قلب سلیم کی ضرورت ہے۔ حضرت امراہیم نے قلب سلیم ہی کی برکت سے اپنے آبائی مذہب کی جاہلانہ روایت کو ترک کیا، حق کو پایا اور حق کی تبلیغ کی۔ حکمت قلب سلیم سے وابستہ ہے اسی لیے ابلیس اور ابو جہل جو بہت زیادہ عقل و دانش رکھنے کے باوجود قلب سلیم سے محروم تھے، حق کو نہ پاسکے، راندہ درگاہ حق اور مردود دھر ہوئے اور حضرت امراہیم علیہ السلام اور حضرت ابوالقاسم محمد ﷺ جو صاحب حکمت اور صاحب قلب سلیم تھے، حق و سلامتی کی راہ پر گامزن ہوئے، یوں انہوں نے اپنے آبائی مذہب کی جہالت سے کنارہ کشی اختیار کی۔ ابلیس کی دلیل کہ میں آدم کو کیوں سجدہ کروں کہ میں آدم سے افضل ہوں کیونکہ میں آگ سے بنا ہوں وہ مٹی سے اور آگ مٹی سے افضل ہے: نفسانی عقل کا نتیجہ ہے اور نمرود کے دربار میں حضرت امراہیم علیہ السلام کی یہ محکم دلیل کہ میرا رب سورج مشرق سے نکالتا ہے تو اسے مغرب سے نکال کر دکھا دے: قلب سلیم سے وابستہ حکمت کا کرشمہ ہے۔

تاریخ بتلاتی ہے کہ جو قوم افکارنازہ کو قبول نہیں کرتی یا روح عصر کے مطابق اپنی زندگی کو نہیں ڈھالتی، زوال اس کا مقدر بن جاتا ہے، فکر و تدبیر سے محروم قومیں یا محکوم ہو جاتی ہیں یا

معدوم۔ ایسی قوموں کو قرآن پاک نے گونگی، بہری اور اندھی قومیں کہا ہے جو فلاح و صلاح کی راہ کی جانب نہیں لوٹ سکتیں۔ گویا وہ ”صم بکم عمی فہم لایرجعون“ ۱۳۱ کی تصویر و تمثیل ہوتی ہیں۔

معاشرے کے تین بنیادی ستون ہیں: ایک اہل حکومت، دوسرے اہل حکمت یعنی علمائے کرام، تیسرے ارباب معیشت یعنی اہل زراعت و تجارت و صنعت۔ تینوں بگڑ جائیں تو فرعون و ہامان و قارون کے جانشین اور ملک و قوم کی تباہی کا سبب بن جاتے ہیں۔

جس قوم کے عوام جبر اور خوف کا شکار ہوں، حکمران عدل و مساوات کی اقدار کو بڑی بے دردی اور دیدہ دلیری سے پامال کرتے ہوں، علمائے دین اور اہل فکر و نظر جاہِ ظلی کے مریض اور دنیا داری میں لگن ہوں اور ارباب معیشت ہر جائز و ناجائز طریقے سے دولت جمع کرنے میں مصروف ہوں، اس قوم کا جغرافیہ تاریخ میں بدل جائے تو کوئی تعجب کی بات نہیں بلکہ ایسا ہی ہونا چاہیے کہ یہ سنت حق ہے اور سنت حق تبدیل نہیں ہوتی۔ قوم فرعون، قوم نوح، قوم ہود، قوم ثمود اور قوم شعیب کی تباہی کی داستانیں اسی سنت حق کا ثبوت ہیں۔ تاریخ میں اس سنت حق کے ایسے بہت سے فیصلے محفوظ ہیں کہ جب کسی قوم نے حق و انصاف کے قانون کے احترام کو منادیا تو زمانے نے اس قوم کے وجود کو منادیا۔ قرآن کہتا ہے وما کنا مہلکی القری الا و اہلہا ظالمون۔ ۱۴۱ یعنی ہم اسی بہتی کو بلاک کرتے ہیں جس کے باشندے ظلم کرنے کو اپنا شعار بنا لیتے ہیں۔

تاریخ اس سنت حق کو پیش کرتی ہے کہ دنیا کی حکمرانی صالح لوگوں کو ملتی ہے کہ ان الارض یرثہا عبادی الصالحون ۱۵۱ وہ صالح لوگ جو قوت بازو اور قوت ذہنی سے مالامال ہوں، جنہیں قرآن نے اولی الابدی والا بصر ۱۶۱ ہاتھوں اور آنکھوں والے کہا ہے، یعنی جو جدوجہد حیات میں اپنی قوت بازو اور اپنی بصیرت سے پوری طرح کام لیتے ہیں، وہی حکمرانی جہان کے اہل ہوتے ہیں۔ لیکن جب ان میں عیش و عشرت اور ظلم و تکبر جیسی برائیاں پیدا ہو جاتی ہیں تو عیش و عشرت سے ان کی ذہنی اور جسمانی قوتیں کمزور ہو جاتی ہیں اور وہ ظلم و تکبر سے صحیح فیصلہ

کرنے کی قوت سے محروم ہو جاتے ہیں؛ جس کے نتیجے میں یہ لوگ حکمرانی کے قابل نہیں رہتے پھر حق تعالیٰ تَوْتَى الْمَلِكِ مِنْ تَشَاءِ لِحَى (یعنی جسے چاہے اللہ تعالیٰ حکومت عطا کر دیتا ہے) کے مطابق ان سے حکمرانی چھین کر کسی دوسری قوم کو عطا کر دیتا ہے۔ یوں یہ سنت حق ___ ”مَلِكِ الْاِيَامِ نَدَا وَلِهَابِ بَيْنِ النَّاسِ“ یعنی ہم ان ایام کو لوگوں کے درمیان اوتے بدلتے رہتے ہیں اَلْمُـ پوری ہوتی رہتی ہے ___ وہ تو میں جو زندگی کی نشوونما میں مدد و معاون اور مفید نہیں رہتیں؛ بے عملی یا بد عملی، ظلم و ستم اور فساد فی الارض کو شعار بنا لیتی ہیں تو ان کو نظرت مٹا کر نئی قوموں کو برسر اقتدار لے آتی ہے؛ فرمان حق ہے کہ اگر اللہ تعالیٰ ظالموں کو معاشرے سے مٹانا نہ رہتا تو دنیا کا امن تباہ ہو جاتا، عبادت گاہیں برباد ہو جاتیں؛ اللہ تعالیٰ انسانوں پر بڑا کرم فرماتے ہیں:

وَكُلُوا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسِ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ۱۹ وَكُلُوا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسِ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ۲۰ قرآن تاریخ کی اس حقیقت کو بھی بیان کرتا ہے کہ دنیا میں ہر قوم ایک مدت تک برسر اقتدار رہتی ہے پھر دوسری قوم اُس کی جگہ لے لیتی ہے جسے قرآن نے یوں کہا ہے کہ ہر قوم کے لیے موت مقرر ہے اور جب وہ آتی ہے تو اپنے معین وقت پر نہ ایک لمحہ پہلے نہ ایک لمحہ بعد جیسا کہ ان آیات میں فرمان حق ہے:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ۲۱ وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ (4) مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلُهَا وَمَا يَسْتَأْجِرُونَ (5) ۲۲

اور یہ بات بھی نہیں کہ اللہ تعالیٰ ظلم سے بستیوں کو ہلاک کرتے ہیں بلکہ جب کسی بستی کے افراد ظلم اور غفلت کو شعار بنا لیتے ہیں تو اللہ تعالیٰ اپنی سنت کے مطابق اُس بستی کو ہلاک کر دیتے ہیں جیسا کہ فرمان حق ہے:

ذَلِكْ اَنْ لَّمْ يَكُنْ رُبُّكَ مُهْلِكَ الْقَرْمِيْ بِظُلْمٍ وَاَهْلَهَا غَافِلُوْنَ ۲۳

ہر وہ روایت، وہ دستور، وہ طریقہ کار یا وہ چیز جو تمام انسانوں کے لئے عام طور پر مفید ہے وہ اس دنیا میں قائم و باقی رہتی ہے اور اس سنت حق پر ___ کہ و اما ما ی نفع الناس فیما کت فی الارض ۲۴ یعنی زمین پر اسی چیز کو بقاء و قیام ہے جو بنی نوع انسان کیلئے نفع بخش ہے۔ ___ فطرت کا عمل ہزاروں لاکھوں سال سے جاری و ساری ہے اور اہل علم و نظر اسے خوب سمجھتے ہیں اور اس لیے یہی لوگ صحیح معنوں میں عرفان حق اور خوف خداوندی رکھتے ہیں۔ سچا مورخ ایک حقیقی اہل علم بلکہ اہل فکر و نظر ہوتا ہے کہ وہ ماضی کے حالات و واقعات پر غور و فکر کرتا ہے اور حال کے حقائق کا گہری نظر سے مطالعہ کرتا ہے، پچھلی قوموں کے عروج و زوال کی داستانیں اس کے ذہن میں محفوظ ہوتی ہیں اور موجودہ قوموں کے کردار و حالات اس کی نظروں کے سامنے ہوتے ہیں اس کی چشم بصیرت فطرت کے قوانین کو جو خاموش اور غیر محسوس طریقے سے عمل کر رہے ہیں دیکھتی ہے اور سمجھتی ہے۔ سو خوف حق اور عرفان حق سے اس کا دل معمور ہوتا ہے اور ایک لحاظ سے اس آیت شریفہ انما یخشى الله من عباده العلماء (یعنی خدا سے اس کے وہی بندے ڈرتے ہیں جو اہل علم ہیں ۲۵) کا مظہر صحیح معنوں میں سچا مورخ ہوتا ہے اور ایسا مورخ ہزاروں تاریخ دانوں، تاریخ نویسوں، دانشوروں اور ادیبوں پر بھاری ہوتا ہے۔

قرآن پاک اپنے افکار و تعلیمات کے لحاظ سے خواہ وہ اخلاق سے متعلق ہوں یا حکومت سے یا معاشیات سے یا تاریخ سے معجزہ ربانی ہے، قرآنی تعلیمات پر عمل کر کے انسان فلاح دارین حاصل کر سکتا ہے، مسلم قوم اگر ان تعلیمات پر خلوص دل سے عمل کرے، تاریخ سے سبق سیکھتے ہوئے مذہبی اختلافات کو ختم کر کے متحد ہو جائے اور اسلام کی سر بلندی اور بنی نوع انسان کی بھلائی کو مقصود بنا کر جدید علوم حاصل کرے، عدل و انصاف کی اسلامی روایات اور جمہوری اقدار کو اپنا کر تجارت و صنعت کو فروغ دے تو تاریخ انسانی میں ایک نئے باب کا اضافہ کر سکتی ہے اور دنیا کی بہترین قوم بن سکتی ہے۔

تاریخ شاہد ہے کہ آج مغرب کو جو دنیاوی ترقی حاصل ہے اس کی وجہ یہ ہے کہ اس نے عقل و دانش، معاشیاتی اصول و نظریات اور معاشرتی عدل کے مطابق اقتصادی منصوبہ بندی کر کے مسلسل جدوجہد سے یہ ترقی حاصل کی ہے کیونکہ اہل مغرب نعروں کے بجائے حقائق کی روشنی میں غور و فکر کے بعد قدم اٹھاتے ہیں، وہ ہر کام سوچ سمجھ کر کرتے ہیں۔۔۔ وہ خدا کو نہیں مانتے، فواحش میں بھی مبتلا ہیں لیکن دنیا کے معاملات میں عقل و دانش کی سیادت کو تسلیم کرتے ہیں۔۔۔ مغرب کے لوگ جب تک عقل و دانش اور معاشرتی عدل پر عمل کر کے اپنے مسائل حل کریں گے انہیں دنیاوی ترقی اور خوشحالی حاصل رہے گی کہ فرمان حق ہے:

ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً اَنْعَمَهَا عَلٰى قَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ ۗ ۱۷۱
یعنی یہ بات اس سبب سے ہے کہ اللہ تعالیٰ کسی ایسی نعمت کو جو کسی قوم کو عطا فرمائی ہو نہیں بدلتے جب تک کہ وہی لوگ اپنے ذاتی اعمال کو نہیں بدل ڈالتے ۱۷۱۔۔۔ اور ہم (آج کے دور کے مسلمان) خدا کو زبانی کلامی مانتے ہیں، تفرقہ بازی کو دین سمجھتے ہیں، نعروں سے کام لیتے ہیں، دہشت گردی کرنے کو ثواب جانتے ہیں، عقیدے کے ذرا سے اختلاف پر جنت میں جانے کے لیے دوسروں کو قتل کرتے ہیں اور دنیا والوں کے لیے اس دنیا کو جہنم بناتے ہیں، حالانکہ قرآن پاک بار بار کہتا ہے کہ تم ایک امت ہو، خدا کی رسی کو مضبوطی سے پکڑے رہو اور تفرقہ بازی نہ کرو۔ تمام مسلمان بھائی بھائی ہیں، اگر ان میں اختلافات پیدا ہو جائیں تو صلح کرو، مسلمانوں کو چاہیے کہ آپس میں تنازعہ پیدا نہ کریں کہ ان کی باہمی جنگ سے دشمن فائدہ اٹھائیں گے:

۱۷۲ اِنَّ هٰذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً ۗ

۱۷۳ وَاِنۡ هٰذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً ۗ

۱۷۴ وَاعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوْا ۗ

۱۷۵ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ ۗ فَاصْلِحُوْا بَيْنَ اٰخْوَانِكُمْ ۗ

۱۷۶ وَلَا تَنٰزَعُوْا فَتَفْشَلُوْا وَتَذٰهَبَ رِجۡلُكُمْ ۗ

ہم جب تک قرآنی تعلیمات کے مطابق خود کو نہیں ڈھالیں گے، اتحاد ملی قائم کر کے عقل و دانش کی روشنی میں دنیا کے مسائل کو نہیں سمجھیں گے اور نہیں سلجھائیں گے تاریخ کے اوراق میں ہم اپنا مقام ایک منتشر و محکوم انسانوں کے گروہ کے طور پر ہی ثبت کرتے رہیں گے۔۔۔ قرآن پاک کا یہ فرمان کتنا پر معانی اور فکر انگیز ہے کہ کوئی قوم اس وقت تک ترقی نہیں کرتی جب تک وہ خود ترقی کے لیے کوشاں نہ ہو:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ۗ ۳۲۔

حوالہ جات:

سورہ ۱۲۵ آیت ۱۱۱	۱
سورہ ۵۹ آیت ۲	۲
سورہ ۳ آیت ۱۵۹	۳
سورہ ۸ آیت ۲۷	۴
سورہ ۳۰ آیت ۹	۵
سورہ ۱۲۵ آیت ۱۱۱	۶
سورہ ۷۰ آیت ۶۰	۷
سورہ ۷۶ آیت ۶۶	۸
سورہ ۶۸ آیت ۵۱	۹
سورہ ۵۵ آیت ۲۹	۱۰
سورہ ۷۰ آیت ۱۷۹	۱۱
سورہ ۷۰ آیت ۱۵۷	۱۲
سورہ ۱۸ آیت ۱۸	۱۳
سورہ ۲۸ آیت ۵۹	۱۴
سورہ ۳۱ آیت ۱۰۵	۱۵
سورہ ۳۸ آیت ۲۵	۱۶
سورہ ۳ آیت ۲۶	۱۷
سورہ ۳ آیت ۱۳۰	۱۸
سورہ ۱۲ آیت ۲۵۱	۱۹
سورہ ۲۲ آیت ۳۰	۲۰
سورہ ۷۰ آیت ۳۳	۲۱
سورہ ۱۵ آیت ۵۲	۲۲
سورہ ۶ آیت ۱۳۱	۲۳
سورہ ۱۳ آیت ۱۷	۲۴

سورہ ۳۵ آیت ۲۸	۲۵
سورہ ۸۰ آیت ۵۳	۲۶
سورہ ۲۱ آیت ۹۲	۲۷
سورہ ۲۳ آیت ۵۲	۲۸
سورہ ۳۰ آیت ۱۰۳	۲۹
سورہ ۳۹ آیت ۱۰	۳۰
سورہ ۸۰ آیت ۲۶	۳۱
سورہ ۱۳ آیت ۱۱	۳۲

حواشی:

- آیت اللہ آصف محسنی: تفریب مذاہب از نظر با عمل نشر ادیان، قم، امیران، ۱۳۸۷ھ۔
- ابوالکلام آزاد، مولانا: قانون قرآن کا عروج و زوال، لاہور، ۱۹۶۱ء۔
- کوروش کبیر (ذوالقرنین) ترجمہ فارسی ازباستانی پاریزی، تہران، ۱۳۳۴ھ۔
- برہان احمد فاروقی، ڈاکٹر: قرآن، مسلمانوں کے زندہ مسائل، ادارہ ثقافت اسلامیہ، لاہور، ۱۹۹۱ء۔
- شاہ ولی اللہ: الفوز الکبیر فی اصول التفسیر، ترجمہ اردو از رشید احمد انصاری، نذیر سنز پبلشرز، لاہور، تاریخ طباعت ندارد۔
- شوقی، ابو فیل: طلسم القرآن، دارالسلام، لاہور، ۱۳۳۳ھ۔
- صادق صالح: جایگاہ عقل و دانش در اسلام، ۱۳۶۹ھ۔
- قطب شہید، سید: اسلام میں عدل اجتماعی، مترجم ڈاکٹر محمد نجات اللہ صدیقی، اسلامک پبلی کیشنز لمیٹڈ، لاہور، ۱۹۷۷ء۔
- مجیب احمد تہناتی: اسکندر و ذوالقرنین، لکھنؤ۔
- محسن قرآنی: عدالت اجتماعی، قم، تاریخ ندارد۔
- محمد آصف محسنی: تفریب مذاہب از نظر با عمل، قم، امیران، ۱۳۸۷ھ۔
- محمد باقر جمعی، ڈاکٹر سید: تاریخ قرآن کریم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تہران، ۱۳۷۷ھ۔
- محمد عزت دروزہ: تاریخ قرآن، ترجمہ محمد علی لسانی، فٹنارکی، تہران، ۱۳۵۹ھ۔
- محمد جواد مشکور (ڈاکٹر): فرهنگ ترقی اسلامی، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴ھ۔
- محمود رامیا، ڈاکٹر: تاریخ قرآن، مترجم سید انوار احمد بنگر ای، مصباح القرآن ٹرسٹ، لاہور، ۱۳۱۵ھ۔

مولانا عزیز الدین عظامی اور ان کا کلیات

Abstract:

Maulana Aziz-ul-Din Uzami was a great Persian poet of the sub-continent. His taste for poetry was natural. He became a pupil of Maulana Ghulam Qadir Garami in Jalandhar and claimed a high position in poetry. Maulana Uzami was a scholar and a great Sufi of Chishtia order. Therefore, impact of Sufisms is visible in his poetry.

Key Words:

1. Uzami
2. Persian Poet
3. Sufi
4. Contentment

خلاصہ:

مولانا عزیز الدین عظامی بر عظیم میں فارسی زبان کے عظیم شاعر تھے۔ شاعری کا ذوق فطری تھا۔ جالندھر میں مولانا غلام قادر گرامی کی شاگردی اختیار کی اور فن سخنوری کی بلندیوں پر فائز ہوئے۔ مولانا عالم اور شاعر ہونے کے ساتھ صاحبِ دل صوفی بھی تھے اور سلوک و معرفت کی منازل طے کرنے کی غرض سے پشتیہ سلسلے میں بیعت بھی کی تھی۔ چنانچہ ان کے کلام پر تصوف کے واضح اثرات دکھائی دیتے ہیں۔

کلیدی الفاظ:

- ۱۔ عظامی
- ۲۔ فارسی شاعر
- ۳۔ صوفی
- ۴۔ قناعت

فارسی شاعری کی جو روایت بر عظیم میں وسط ایشیا اور خراسان سے آئی اس کا آغاز غزنوی دور میں ہوا۔ سلاطین دہلی کے زمانے میں یہ برگ و بار لائی اور عہد مغلیہ میں اپنے عروج کو پہنچی۔ ہمارے یہاں فارسی کے بڑے ممتاز اور برگزیدہ شاعر پیدا ہوئے۔ اس کے عناصر خمسہ میں حضرت امیر خسرو، فیضی فیاضی، حضرت عبدالقادر بیدل، اسد اللہ خاں غالب اور علامہ اقبال کے نام لیے جاسکتے ہیں۔ علامہ اقبال کے دوست مولانا گرامی جالندھری بھی نغز گو شاعر تھے۔ انگریز حکمرانوں کے زمانے میں فارسی زبان سرکاری سرپرستی سے محروم ہو گئی اور فارسی شاعری کا بازار کا سد ہو گیا۔

مولانا عزیز الدین عظامی ۱۸۹۸ء میں شرقی پنجاب کے مردم خیز شہر ہوشیار پور میں پیدا ہوئے۔ ابھی چھ برس کے تھے کہ ان کے والد شیخ الہی بخش وفات پا گئے۔ گیا رہ سال کی عمر میں بڑے بھائی ظہیر الدین احمد کے سایہ عاطفت سے محروم ہوئے۔ اس کے باوجود علم کا شوق انہیں پہلے گاؤں تھی اور پھر دارالعلوم دیوبند لے گیا جہاں شیخ الہند مولانا محمود حسن اور مولانا انور شاہ کشمیری جیسے نابغہ روزگار اساتذہ کے آگے زانوئے تلمذت کیا۔ واپسی پر جامعہ پنجاب سے منشی فاضل کی سند لی اور پہلے اسلامیہ ہائی اسکول ہوشیار پور اور بعد ازاں گورنمنٹ ہائی اسکول میں علوم شرقیہ کے استاد مقرر ہوئے۔ ۳ ملازمت کے سلسلے میں جالندھر پہنچے۔ شاعری کا ذوق نظری تھا۔ جالندھر میں مولانا غلام قادر گرامی کی شاگردی اختیار کی اور فن سخنوری کی بلند یوں پر فائز ہوئے۔ استاد کی ان پر شفقت اور استاد سے ان کی عقیدت مثالی کہی جاسکتی ہے۔

معروف صحافی دیوان سنگھ مفتون (ایڈیٹر ہفتہ وار ”ریاست“) کی خواہہ حسن نظامی سے بڑی دوستی تھی۔ مفتون کا تخلص بھی خواہہ صاحب ہی کا عطا کردہ تھا۔ جب دونوں کی بگڑی تو خواہہ صاحب نے کہا کہ میں نے دیوان سنگھ کو جو تخلص مفتون دیا تھا وہ والہ و شیدا والا نہیں فتنہ پرداز کے معنوں کا حامل تھا۔

حضرت عظامی کے تخلص کا معاملہ ذرا مختلف ہے۔ ان کے منحنی اور دھان پان جسم کے

پیش نظر ان کا تخلص ”عظّامی“ ہونا چاہیے تھا یعنی ہڈیوں کا ڈھانچنا ہم استاد نے ان کی عظمت کے خیال سے ”عظّامی“ مناسب سمجھا۔

صحیف و نزار ہونے کے باوجود مولانا نہایت فعال اور ملی معاملات سے وابستہ آدمی تھے۔ یہ بات کم لوگوں کو معلوم ہے کہ وہ قیام پاکستان سے پہلے جالندھر مسلم لیگ کے نائب صدر بھی تھے۔ ۱۹۴۷ء میں پاکستان آ کر ننگر می شہر (موجودہ ساہیوال) میں قیام پذیر ہوئے۔ ۱۹۵۳ء میں ملازمت سے سبکدوش ہو کر یہیں مقیم رہے اور ۱۴ فروری ۱۹۵۷ء کو وفات پائی۔ ۳ مولانا غلام دستگیر نامی نے یہ تاریخ وفات کہی:

دریغا کہ شاگرد نامی گرامی کہ سی کرد خود را تخلص عظامی
چو شد فوت، تاریخ، ہاتف بنامی بگفتا کہ ”زیبا سخنوز عظامی“
ایک قطعہ تاریخ مولانا بدر عالم سنبھلی نے بھی لکھا تھا:

عظامی بود تلمیذ گرامی بذوق صحبتش سوی جنان رفت
بگوای بدر تاریخ وفاتش ”عزیز الدین عظامی از جہاں رفت“
دونوں قطعہات سے سال ۱۹۵۷ء برآمد ہوتا ہے۔

مولانا عظامی عالم اور شاعر ہونے کے علاوہ صاحب دل صوفی بھی تھے۔ انہوں نے وادی سلوک و معرفت کی منازل طے کرنے کی غرض سے مولانا محمود حسن کے ہاتھ پر چشتیہ صابریہ سلسلے میں بیعت بھی کی تھی چنانچہ ان کے کلام پر تصوف کے اثرات بڑے واضح دکھائی دیتے ہیں۔ ۵۰ مولانا کا دستیاب کلام ان کے اپنے خط میں موصوف کے فرزندوں رضی الدین احمد اور معز الدین احمد نے ۱۹۸۵ء میں ”کلیات عظامی“ کے نام سے شائع کر دیا تھا جس کے لئے ہم ان کے ممنون ہیں۔ اس کا مقدمہ فارسی کے معروف استاد ڈاکٹر غلام سرور، سابق صدر شعبہ فارسی، جامعہ کراچی نے لکھا تھا۔

مولانا عظامی کے کلام میں جدت اور ایچ تو کم ہے تاہم اس کا معیار بہت بلند ہے۔

وہ بنیادی طور پر غزل کے شاعر ہیں۔ انہوں نے حافظ، نظیری، عراقی اور بیدل کے تتبع میں جو غزلیں کہی ہیں ان سے قاری متاثر ہوئے بغیر نہیں رہ سکتا اور مولانا کے حوصلے کی داد دینا پڑتی ہے۔ ان کی فنی پختگی کا اندازہ کرنے کی خاطر یہاں بعض روایتی مضامین پر ان کے بعض اشعار کا جائزہ لیا جاتا ہے۔

☆ جبر و اختیار کا موضوع ہماری شاعری میں بکثرت ملتا ہے۔ ہر شاعر یہ شکوہ کرنا دکھائی دیتا ہے کہ ناحق ہم مجبوروں پر یہ تہمت ہے مختاری کی۔ مولانا بھی صوفی صافی ہونے کے اعتبار سے اس کی تائید یوں کرتے ہیں:

بدست جبر عنان است اختیارم را گز اختیار ہمین است ز اختیار چہ خطۂ
☆ قدرت انسان کو تینوں کے کھلونوں سے بہلاتی ہے اور نتیجہ وہی ڈھاک کے تین پاتے ہوتا ہے۔ اس صورت حال پر عظامی اپنے دکھ کا اظہار یوں کرتے ہیں:

صد حیف برین عقل کہ در باغ تمنا آن نحل نمانیم کہ بی برگ و ثمر بودی
☆ حافظ نے کہا تھا:

شکوہ ناج سلطنتی کہ بیم جان درو در جست کلاہ دلکش است اما درد سرنمی اررد
مولانا نے اپنی قناعت پسندی کا اظہار اس شعر میں کیا ہے:

سجادۂ پارینہ و این کہنہ کلاہی ساحت جیم و ناج سکندر نفروشم
☆ شاعر اقلیم جنوں کا فرماں روا ہے، اسے ساز و سامان کی چنداں حاجت نہیں۔ بے سرو سامانی اس کے لئے باعث فخر ہے۔ فرماتے ہیں:

ما بادشاہ کشمور دیوانگی بدیم دامن نبود و چال نبود و رفو نبود
سچ ہے جب دامن ہی نہ ہو تو چاک کا کیا سوال اور رفو کی کیا حاجت؟

☆ فلسفی اور شاعر کبھی اپنے دور کے اطوار و اقدار سے مطمئن نہیں ہوتے اور زیادہ حساس ہونے کی بنا پر شعرا تو عدم اطمینان کا اظہار کرتے ہوئے طنز پر بھی اتر آتے ہیں۔ مثلاً:

حاصل کن ہے یہ جہان خراب یہی ممکن تھا اتنی عجلت میں (جون ایلیا)

مولانا عظامی زمانے کی دوں پروری، معاشرے کی بے بسی اور حالات کی ماسازگاری
کا شکوہ یوں کرتے ہیں:

چمن بی گل، سمن بی بو، صبا مثل سموم ایجا تو خود انصاف دہ، من این چمن را چون چمن گویم
☆ علم و عقل اور عشق و جنوں کا مقابلہ بڑا اہم موضوع رہا ہے۔ یوں تو اس بحر کے غواص
علامہ اقبال ہیں تاہم مرزا غالب کا یہ شعر بھی ملحوظ خاطر رہے:

آن راز کہ در سینه نہان است نہ وعظ است سردار تو ان گہمت و نہ منو نتوان گہمت
مولانا عظامی نے بھی اس موضوع پر طبع آزمائی کی ہے:

سہو من منو چہ حاجت و اعظم نہ معتم فطرت منصور دارم، منرم جز دار نیست
اور یہ شعر تو سہل ممتنع کی اچھی مثال ہے:

مسارک باد منو و اعطان را عطاسی را سرداری مسارک
علامہ اقبال کا مشہور شعر ہے:

بے خطر کود پڑا آتشی نمود میں عنشق عقل ہے محو تماشا ہے لب نام ابھی
مولانا عظامی کہتے ہیں:

عنشق بے تاسانہ رد خود را نگرداب بالا عقل محو راحت نونگ سلجل ملند ملند
عقل اور عشق کا بنیادی فرق بڑی پرکاری سے یوں واضح کرتے ہیں:

عقل است کہ ارتارے صد نعمہ برون آرد عنشق است کہ یک نعمہ آورد صد تلرے
☆ ایک کم معروف شاعر رضا تھا میری کا معروف اردو شعر ہے:

آدی بلبہ ہے پانی کا کیا بھروسا ہے زندگانی کا

عظامی نے موت اور زندگی کے امتیاز کی تشبیہات کی مدد سے صراحت کی ہے:

چہ گویمت کہ چہ ہست لتیل موت و حیات کہ موت سنگ گران و حیات ہست زحلیج
اب میں غزل کے موضوع کو چھوڑ کر عظامی کے دوسری اصناف پر مبنی کلام کا ذکر کرنا
ہوں۔ اگلے زمانے میں کامل شاعر کی پہچان یہ تھی کہ اسے ہر صنف میں سخن گوئی پر عبور حاصل ہو۔

اس پہلو سے اگر دیکھا جائے تو مولانا عظامی ایک کامیاب شاعر ٹھہرتے ہیں۔ انہوں نے غزلیات کی طرح قصائد میں بھی بڑے بڑے شاعروں مثلاً عرفی اور صائب وغیرہ کی پیروی کی ہے۔ وہ اپنے قصائد پر بجا طور پر مازاں ہیں:

بر خیز اے عظامی ما اے ظہیر وقت اے نازش گرامسی و اے فخر انوری ۱۹
اپنے استاد مولانا گرامی کو وہ یہاں بھی فراموش نہیں کرتے مثلاً:

در جواب صنائب آنتنی رباں اینک جواب ار غلامان گرامسی لاجواب آید برون ۲۰
ایک اور قصیدے میں کہتے ہیں:

اے عظامی وادی مدحست ارسی پر خطر گبیر خضوره گرامسی، سید و آفای من ۲۱
استاد کے دیوان کی تعریف میں جو نظم لکھی ہے اس کا ایک شعر ہے:

رہین منست فکر گرامسی است گرامسی نازش صدہا عظامی است ۲۲
استاد پرستی کے جذبات کا بھر پور اظہار مولانا گرامی کی وفات پر لکھے گئے مرثیے میں ہوا ہے جس کا آغاز یوں ہوتا ہے:

ساقیا سرور بے کیف است صہبای سخن در نمک آخر کہ مگر منست مینای سخن ۲۳
شاعری میں اپنے رہنما کے علاوہ عظامی نے اپنے علمی استاد کو بھی سعادت مند شاگردوں کی طرح یاد رکھا ہے چنانچہ مولانا انور شاہ کشمیری کی مدح میں باقاعدہ قصیدہ لکھا ہے ۲۴ اور ان کی عظمت کا کھل کر اعتراف کیا ہے۔ کلیات میں قصائد کے بعد مرثیوں کا حصہ ہے۔ ان میں سب سے موثر مرثیہ جو ۱۱۴۰ شعرا پر مشتمل ہے مولانا محمود حسن کا ہے جو بصورت مثنوی ملتا ہے۔ ۲۵ اس کا عنوان ہے ”نالہ جاں گداز در ماتم قطب وقت مرشدی سیدی شیخ الہند مولانا محمود حسن قدس سرہ“۔ ان کے علاوہ مولانا گرامی، مولانا انور شاہ، مولانا اشرف علی تھانوی، مولانا محمد علی جوہر اور علامہ اقبال کی وفات پر لکھے گئے مرثیے ”از دل خیزد و بردل ریزد“ کا حکم رکھتے ہیں۔ ۲۶

مثنویات کا آغاز ”در حجر یص ترحم بر بیتیمان“ سے ہوتا ہے۔ مولانا چونکہ بچپن میں یتیم ہو گئے تھے اس لیے اس نظم میں پیش کردہ خیالات حائل ہیں نہ خیالی۔ ۲۷ مثنویات کا بیشتر حصہ اخلاقی

موضوعات پر مبنی ہے۔ مولانا شاعری کے کسی میدان میں بند نہیں اس لیے ”در سراپای معشوق“ کے عنوان کے تحت بھی جولانی طبع دکھائی گئی ہے۔ اس کی ابتدا اس شعر سے ہوتی ہے:

من آن جادو طراز بختہ کارم کہ در این فن نظیر خود ندارم ۳۸
 اس میں شک نہیں کہ یہ دعویٰ شاعرانہ تعلق نہیں حقیقت واقعہ ہے۔ اخلاقی مثنویوں کے موضوعات میں انتقام، ماحق شناسی اور آدمیت جیسے عنوانات شامل ہیں۔ ۳۹ ایک نظم ”اقبال چہت“ میں علامہ اقبال کی عظمت و اہمیت کی طرف اپناے وطن کی توجہ منعطف کرائی گئی ہے۔ ۴۰ کزور جسم کا مالک ہونے کے باوجود مولانا عظامی کونن پہلوانی سے بڑی رغبت تھی۔ اس کا ثبوت رستم زماں گاماں پہلوان پر لکھی ہوئی ان کی نظم سے فراہم ہوتا ہے۔ ۴۱ یہ مثنوی خاصی طویل ہے۔ مولانا نے ہجو کو بھی فراموش نہیں کیا۔ ایک مختصر ہجو یہ مثنوی ”در ہجو ملا زادہ“ کے نام سے موجود ہے۔ ۴۲ علاوہ ازیں ساقی نامہ پر بھی طبع آزمائی کی گئی ہے۔ ۴۳ خدا جانے ربا عیادت کی جانب مولانا نے توجہ نہ کی یا پھر یہ کلیات میں شامل ہونے سے رہ گئیں۔ اس مجموعے میں ان کی صرف دو رباعیاں ملتی ہیں۔ پہلی موتو قبل ان موتو کے موضوع پر ہے:

گاہی تو امیری و فقیری گاہی گاہی شوی آزاد و اسیری گاہی
 از کشمکش این ہمہ خواہی کہ رہی بی سرگ بمیر تا نمیری گاہی ۴۴
 دوسری رباعی غیر کے احسان سے بچنے کی خواہش پر مبنی ہے وہ ہذا:

بودم تن مردہ تو حیاتم دادی وز عشق و غم خویش براتم دادی
 خواہم کہ بدست غیر بازم ندھی یکبار چو زین ہمہ نجاتم دادی ۴۵
 کلیات کا آخری حصہ متفرقات پر مشتمل ہے۔ اس میں تاریخ گوئی کے بعض نمونے بھی موجود ہیں۔ مثلاً اپنے فرزند رضی الدین احمد کی تاریخ ہائے ولادت۔ ۴۶ تاریخ ہائے وفات میں مولانا محمود حسن کی ایک، مولانا گرامی کی تین، علامہ اقبال کی دو تیز چودھری افضل حق اور قائد اعظم کی ایک تاریخ قابل ذکر ہیں۔ ۴۷ ایک عزیز کی شادی پر کہا گیا سہرا بھی اس صنف کی

نمائندگی کے لئے شامل کلیات کیا گیا ہے۔ ۳۸

متفرقات کی دلچسپ ترین چیز سات انگریزی نظموں کے فارسی میں منظوم ترجمے ہیں۔ ان میں طامس مور کی معروف نظم Often In The Stilly Night کا ترجمہ بھی شامل ہے۔ اس نظم کے اردو میں ایک سے زیادہ منظوم ترجمے ہو چکے ہیں جن میں مادر کا کوروی کا ترجمہ خاصے کی چیز ہے۔ اس کا پہلا بند ہے:

اکثر شب تنہائی میں کچھ دیر پہلے نیند سے
گزری ہوئی دلچسپیاں بیٹے ہوئے دن عیش کے
بنتے ہیں شمع زندگی اور ڈالتے ہیں روشنی
میرے دل صد چاک پر

”یادایام گزشتہ“ کے عنوان سے مولانا کے فارسی ترجمے کا پہلا بند بھی یہاں درج کرنا بے محل نہ ہوگا: ۳۹

چنین شب دراز غم بسر شود بخلو تم
کہ رفتہ دور راجتے گزشتہ عہد عشرتے
برنگ شمع، زندگی بیفکند ضیا صہمی
پہ قلب چاک چاک من

اردو ترجمے کا وزن مستفعلن مستفعلن (رجز) اور فارسی ترجمے کا مفاعلسن مفاعلسن (ہزج مقبوض) ہے۔ سچ پوچھیے تو ترجمے کے اعتبار سے مولانا کا اختیار کردہ وزن اردو ترجمے سے بھی بازی لے گیا ہے۔

ان گزارشات کے اختتام پر میں مولانا عظامی کی شخصیت کے ایک خصوصی پہلو پر روشنی ڈالنا چاہتا ہوں۔ حقیقت یہ ہے کہ مولانا ایک باہمہ اور بے ہمہ قسم کے درویش تھے۔ اس کا اندازہ درج ذیل واقعہ سے ہوتا ہے۔

قیام پاکستان سے کچھ عرصہ قبل جب جالندھر ریلوے اسٹیشن پر وہ افسوسناک واقعہ ہوا

جس میں مسلم لیگ جالندھر کے سرگرم کارکن شمس الحق نے مولانا حسین احمد مدنی کو گالیاں دیں، ٹوپی اتار کر پاؤں سے روندی، ڈاڑھی نوچی اور تھپڑ مارا تھا تو اس کے بعد شمس الحق سنی مسلم لیگ جالندھر کے دفتر پہنچا جہاں مولانا عظامی بطور نائب صدر سنی مسلم لیگ موجود تھے۔ جب شمس الحق نے فخر یہ انداز میں اپنی کارکردگی بیان کی تو مولانا یہ سن کر لرز گئے۔ بار بار پوچھتے کہ کیا واقعی تم نے یہ حرکات کیں۔ جب یقین ہو گیا کہ یہ امر واقعہ ہے تو فرمانے لگے ”میاں جس شخص نے یہ کام کیا ہے اس کی تو لاش بھی زمین قبول نہیں کرے گی۔“ پھر مولانا کا کہا جس انداز سے پورا ہوا، ایک زمانہ اس کا شاہد ہے۔ قیام پاکستان کے بعد شمس الحق لاکل پور (فیصل آباد) میں مقیم ہوا۔ شہر کے کارخانوں میں کام کرنے والے مزدوروں کا لیڈر بن بیٹھا۔ اس کے اکسانے پر مزدور آئے دن ہڑتال کر دیتے۔ تنگ آ کر کسی صنعت کار نے اسے اغوا کر لیا اور پھر اس کا کچھ پتہ نہ چلا، کہتے ہیں اغوا کرنے والوں نے اسے کسی فاؤنڈری کے گھلے ہوئے لوہے میں ڈال کر ختم کر دیا۔

بس تجویہ کر دیم درین دیو مکافات

بادرد کشاں ہر کہ در افتاد بر افتاد

حواشی:

- ۱۔ غلام سرور، دکتور، معرفی استاد سخن عظامی ہوشیار پوری (بمبائے فارسی)، کلیات عظامی، لاہور ۱۹۸۵ء۔
- ۲۔ ایضاً، ص ۵۔
- ۳۔ ایضاً، ص ۵۔
- ۴۔ ایضاً، ص ۵۔
- ۵۔ ایضاً، ص ۵۔
- ۶۔ ایضاً، ص ۱۳۶۔
- ۷۔ ایضاً، ص ۱۰۱۔
- ۸۔ حافظ شیرازی، دیوان حافظ، باہتمام سید محمد رضا جلالی نائینی، موسسہ انتشارات امیر کبیر، تہران، ۱۳۶۳ ش، ص ۳۹۔
- ۹۔ کلیات عظامی، ص ۱۶۸۔

ایضاً، ص ۷۲۔	۱۰
ایضاً، ص ۱۸۷۔	۱۱
غالب، مرزا اسد اللہ خان، کلیات غالب فارسی، جلد سوم، ص ۱۱۳، لاہور ۱۹۶۷ء۔	۱۲
کلیات عظیمی، ص ۵۳۔	۱۳
ایضاً، ص ۱۵۲۔	۱۴
ایضاً، ص ۸۹۔	۱۵
ایضاً، ص ۲۳۵۔	۱۶
محمد خورشید الحق، اردو کے ضرب النثل اشعار، ص ۳۲، کراچی، ۲۰۰۳ء۔	۱۷
کلیات عظیمی، ص ۵۹۔	۱۸
ایضاً، ص ۲۶۲۔	۱۹
ایضاً، ص ۲۳۸۔	۲۰
ایضاً، ص ۲۵۱۔	۲۱
ایضاً، ص ۲۶۷۔	۲۲
ایضاً، ص ۳۰۵۔	۲۳
ایضاً، ص ۲۵۷۔	۲۴
ایضاً، ص ۳۰۰ تا ۳۰۵۔	۲۵
ایضاً، ص ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۳۔	۲۶
ایضاً، ص ۳۲۳۔	۲۷
ایضاً، ص ۳۲۳۔	۲۸
ایضاً، ص ۳۲۵، ۳۲۳، ۳۳۹۔	۲۹
ایضاً، ص ۳۱۹ تا ۳۲۰۔	۳۰
ایضاً، ص ۳۲۷ تا ۳۲۸۔	۳۱
ایضاً، ص ۳۲۷ تا ۳۲۸۔	۳۲
ایضاً، ص ۳۲۷ تا ۳۲۸۔	۳۳
ایضاً، ص ۳۰۳۔	۳۴
ایضاً، ص ۳۰۳۔	۳۵
ایضاً، ص ۳۰۸ تا ۳۰۹۔	۳۶
ایضاً، ص ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹۔	۳۷
ایضاً، ص ۳۰۶۔	۳۸
ایضاً، ص ۳۱۰۔	۳۹

احوال و آثار شیخ نظام الدین تھانیسریؒ

Abstract:

Shaikh Nizam-ud-Din Thanasari was one of the prominent mystics of Chishtia Sabria order in India. He was the disciple and successor of Hazrat Jalal-ud-Din Thanasari who himself was the Khalifa of Shaikh Abdul Quddus Gangohi. He did not receive formal education from any teacher. God had gifted him with such informal knowledge that he wrote some very good books on Tafseer (Exegesis) and Tasawwuf (Mysticism). In the present article his life and works have been discussed.

Keywords: 1. Tasawwuf 2. Thanasari
3. Bahr-ul-Tasawwuf 4. Ummi

خلاصہ:

شیخ نظام الدین تھانیسریؒ ہندوستان کے چشتیہ صابریہ سلسلہ کے اکابر صوفیہ میں سے ہیں۔ وہ شیخ عبدالقدوس گنگوہیؒ کے خلیفہ حضرت جلال الدین تھانیسریؒ کے خلیفہ اور جانشین ہیں۔ آپ نے رسمی طور پر کسی استاد کے پاس بیٹھ کر تعلیم حاصل نہیں کی تھی مگر اللہ نے آپ کو ایسا علم لدنی عطا کیا کہ آپ نے تفسیر و تصوف کے موضوعات پر نہایت عمدہ کتابیں تصنیف کیں۔ زیر نظر مقالے میں ان کے احوال اور تالیفات کا جائزہ پیش کیا گیا ہے۔

☆ سابق صدر شعبہ فارسی، گورنمنٹ کالج، فیصل آباد۔

کلیدی الفاظ: ۱۔ تصوف ۲۔ تھائیسری

۳۔ بحر التصوف ۴۔ اُمّی

عارف رموز ربانی واقف اسرار سبحانی شیخ المشائخ والاولیاء حضرت شیخ خواجہ نظام الدین بن عبدالشکور العمری (فاروقی) کابلی تھائیسری بلخی رحمۃ اللہ علیہ ہندوستان اور ماوراء النہر کے اکابر صوفیا میں سے ہیں۔ چشتیہ صابریہ قدوسیہ سلسلہ طریقت سے آپ کا تعلق ہے۔ حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے خلیفہ اعظم حضرت خواجہ جلال الدین تھائیسری (م. ۹۸۹ھ/ ۱۵۸۲ء) کے بھتیجے، داماد، مرید خلیفہ اور جانشین ہوئے ہیں۔ صاحب ”مقتباس الانوار“ نے خواجہ نظام الدین تھائیسری کے احوال و مقامات کا آغاز ان الفاظ میں کیا ہے:

”آن نسیم صبح وصال، آن نسیم مقام رجال، مخصوص بعنایت رسول عربی ﷺ، متصرف ولایت شرقی و غربی، متعلم مکتب خانہ ام الکتاب، معلم مدرسہ بہدی اللہ من اب، بدانش ملک شریعت را انتظام، قطب دائرہ کائنات شیخ المشائخ حضرت نظام الدین قدس سرہ بحر اسرار و معدن حقائق و معارف تھے۔ آپ ”عشق کامل، شوق وافر، وجد صادق، حال قوی اور مہمت بلند میں مشہور تھے۔ اس قسم کے تصرفات ظاہری و باطنی جو آپ کو حاصل تھے انبیاء علیہم السلام کے بعد کسی کو کم حاصل ہو گئے۔ آپ کے اقوال و افعال تمام اولیاء و اقطاب کے لئے حجت قاطع اور بہان ساطع [روشن] ہیں۔ آپ ریاضات و مجاہدات اور کشف و کرامات میں مجوبہ روزگار اور تکمیل و ارشاد میں یگانہ عصر تھے۔ چنانچہ آپ کی ایک نظر سے طالب صادق کا کام بن جاتا تھا اور تھوڑی سی توجہ سے سالک مستعد کو جمال حضرت لایف نصیب ہو جاتا تھا“۔ ۱

خواجہ نظام الدین نے تھائیسری کے مقام میں ولادت پائی۔ کہا جاتا ہے کہ آپ نے ربی طور پر کسی استاد کے پاس بیٹھ کر تعلیم حاصل نہیں کی تھی مگر اللہ کریم نے آپ کو علم کدنی ایسا عطا کیا تھا کہ آپ نے تفسیر و تصوف کے موضوعات پر نہایت عمدہ کتابیں تصنیف کیں۔ ۲ آپ حنفی مذہب، چشتی صابری شرب اور خاندانی اعتبار سے فاروقی الاصل ہیں۔ آپ کے والد ماجد بھی شیخ

جلال الدین تھانیسری کے خلفائیں سے ہیں۔

سلسلہ عالیہ چشتیہ میں خواجہ نظام الدین کا شرب عرفان خاص ہے۔ محققین صوفیہ نے لکھا ہے کہ معارف و مکشوفات حضرت نظام الدین تھانیسری اور حضرت محی الدین ابن عربیؒ میں بڑا تفاوت یہ ہے کہ مکشوفات اقدس کمالاتِ نبوت کی پیداوار ہیں اور مکشوفات حضرت ابن عربیؒ کمالاتِ ولایت کا نتیجہ ہیں۔ چنانچہ حضرت اقدس کے معارف اصل ہیں اور حضرت ابن عربیؒ کے معارف ظل و فرع ہیں۔ پھر چونکہ آپ کے خادم اور مرید بہت جلد درجہ ولایت پر فائز ہوتے تھے آپ کا نام ”شیخ ولی تراش“ مشہور ہو گیا۔^۲

اب ہم شیخ نظام الدین کے معاصرین کی آراء کا ذکر کرنا زیادہ مناسب سمجھتے ہیں۔
’ہفت اقلیم‘ میں امین احمد رازی (۱۰۱۰ھ) لکھتے ہیں:

”والجمال شیخ نظام بن شیخ عبدالشکور کہ خلیفہ و جانشین وی [شیخ جلال تھانیسری] است و برسا وہ خدا شناسی تکیہ زدہ خواص و عوام بخدمت لوازیم حسن عقیدت و ارادت بجای می آرند و با آنکہ تتبع متداولات نموده و از کتب صوفیہ ہیج مطالعہ نموده چند نسخہ در تصوف تصنیف فرمودہ کہ جملہ بمسند اہل عرفانست و ایضاً تفسیری املا نموده کہ معانی آنرا ہمہ در قالب تصوف بیان کردہ۔“^۳

گلزار ابرار (سال تالیف ۹۹۸ھ سے ۱۰۲۲ھ) میں محمد غوثی شطاری مانڈوی ”تاریخ

نظام تھانیسری“ میں یوں رقمطراز ہیں: [اروڑ جمعیت پیش خدمت ہے]

”آپ صاحب توکل و تسلیم ہیں۔ علم کدنی سے تعلیم پائی ہے ہجری سنہ ایک ہزار سات میں اپنے وطن سے سفر حجاز کو دریا کے راستہ سے گئے تھے اور حرمین محترمین کا طواف کر کے سعادت دارین حاصل کی تھی۔ پھر ہجری سنہ ایک ہزار بیس میں بندر کن کے جہاز پر سوار ہو کر شہر بیجاپور میں پلٹ آئے۔ یہاں کے حاکم نے اور نیز دیگر بزرگان دین و دولت نے آپ کی تشریف آوری کو

مبارک سمجھ کر نہایت تعظیم اور تواضع کی۔ جب یہاں سے روانہ ہوئے تو اپنے وطن مالوف میں پہنچے۔ پھر ملک عجم اور بلا دیشال کی سیروسیاحت کا شوق دل سے اٹھ کھڑا ہوا۔ بے اختیار بلخ اور بدخشان کی طرف روانہ ہو گئے۔^۵

”توزک جہانگیری“ میں شہنشاہ نورالدین محمد جہانگیر نے ۱۷ ذی الحجہ ۱۰۱۳ھ (۱۶۰۶ء) کی کارروائی میں آپ کا ذکر ان الفاظ میں کیا ہے: [اردو ترجمہ]

”شیخ نظام تھا میری جو ایک عیار [شاید] آدمی ہے، نے خسرو سے مل کر اس کو خوش کرنے کے لئے جھوٹی خوشخبریاں سنائیں اور اسے روانہ کر کے میرے پاس ملاقات کرنے کے لئے آیا۔ چونکہ اس کی باتیں میرے کانوں تک پہنچ چکی تھیں، میں نے اس کو سفر خرچ دے کر کہا کہ وہ خانہ کعبہ کی زیارت کے لئے چلا جائے۔“^۶

”توزک جہانگیری“ کی دلیل سے راقم الحروف کو ”گلزار اہمار“ میں مذکور ۱۰۰۷ھ میں صداقت کا پہلو نظر نہیں آتا البتہ ۱۰۴۰ھ قمر بن قیاس ہو سکتا ہے کیونکہ روایات ملتی ہیں کہ آپ نے حرمین شریفین میں کچھ مدت قیام فرمایا اور اسی دوران میں مکہ اور مدینہ میں بیٹھ کر ”لمعات“ کی دو شرحیں تحریر کیں۔

”حدائق الحنفیہ“ اور ”تذکرہ علمائے ہند“ کے مصنفین لکھتے ہیں: چونکہ شیخ نظام الدین کا خرچ آمدنی سے زیادہ تھا اسلئے اکبر بادشاہ نے حاسدوں کے کہنے پر دو دفعہ آپ کو برصغیر سے بلا وطن کیا۔ ۷ راقم الحروف کے نزدیک بدلیل ”توزک جہانگیری“ ان دونوں تذکرہ نگاروں کی روایت بھی محل نظر ہے۔

”مقتباس الانوار“ اور ”خزینۃ الاصفیاء“ کے مطابق شروع میں شہنشاہ جہانگیر کو حضرت نظام الدین سے غیر معمولی عقیدت تھی لیکن شہزادہ خسرو (شاہجہان) کی بغاوت کے سلسلے میں یہ عقیدت زائل ہو گئی۔ جب خسرو بغاوت کر کے بھاگا اور تھاہیر سے گزرا تو وہ آپ کی خدمت میں حاضر ہو کر دعا کا طالب ہوا۔ آپ نے اس کو ہر چند سمجھایا اور بغاوت سے باز رکھنا چاہا مگر وہ نہ مانا۔

حضرت شیخؒ کے معاندین کو اس ملاقات سے موقع ہاتھ آ گیا انہوں نے آپؒ کے خلاف جہانگیر کے کان بھر دیئے وہ ان کا مخالف ہو گیا اور آپؒ کو ملک بدر کر دیا۔ چنانچہ آپؒ زیارت حرمین شریفین کے لئے تشریف لے گئے۔ ۵

قراٹھ سے پتہ چلتا ہے کہ آپؒ دو مرتبہ ترک وطن پر مجبور ہوئے۔ پہلی مرتبہ آپؒ ہندوستان میں واپس تشریف لائے۔ جب خطہ برہان پور میں پہنچے تو شیخ عیسیٰ سندھیؒ نے مع اپنے اصحاب کے پابہ ہند آپؒ کا استقبال کیا اور آپؒ سے استفادہ و استفادہ کیا۔ دوسری مرتبہ جہانگیر کی ماراٹھی کی وجہ سے آپؒ بلخ تشریف لے گئے۔ منقول ہے کہ تھامیر سے بلخ کے سفر کے دوران ان دونوں مقامات کے درمیانی علاقے کے لوگ بکثرت آپؒ کی ذات بابرکات سے مستفیض ہوئے اور تقریباً سات سو مریدین درجہ ارشاد و کمال کو پہنچے جن میں سے ہر ایک کو حضرت اقدسؒ نے خلافت دے کر اپنے علاقے میں ہدایتِ خلق پر مامور فرمایا۔ ۱۱

بلخ میں جب خواجہ نظام الدینؒ کی ولایت کا شہرہ بلند ہوا تو بلخ کا بادشاہ امام قلی خان ازبک اور دوسری روایت کے مطابق نذر محمد خاں بھی آپؒ کے حلقہ ارادت میں شامل ہو گیا اور ہفتہ میں ایک بار حاضر خدمت ہو کر شرف باریابی سے سرفراز ہونے لگا تو شہر کے بعض علما کے دل میں یہاں بھی حسد و کینہ کی آگ بھڑک اٹھی۔ انہوں نے آپؒ کی مخالفت اور رسوائی کے لئے کئی پاپڑ بیٹے مگر حضرت اقدسؒ کے مرادب روحانیت کے سامنے ان کی ایک نہ چلی۔ بالآخر علمائے حاسدین سمیت تمام لوگ دل و جان سے آپؒ کے مرید ہو گئے۔ بلکہ بلخ کا سارا خطہ آپؒ کا حلقہ گوش ہو گیا اور حسد و مخالفت کا ہمیشہ کے لئے خاتمہ ہو گیا۔ ۱۲

حضرت نظام الدین تھامیریؒ کے شجرہ طریقت اور خرقہ خلافت کی ترتیب درج ذیل ہے: خواجہ نظام الدین تھامیریؒ نے خرقہ خلافت اخذ کیا اپنے مرشد خواجہ جلال الدین تھامیریؒ سے۔ انہوں نے قطب العالم حضرت عبدالقدوس گنگوہیؒ سے۔ انہوں نے حضرت شیخ محمد رودلویؒ

سے۔ انہوں نے حضرت مخدوم شیخ عارف سے۔ انہوں نے شیخ العالم مخدوم احمد عبدالحق رودلوی سے۔ انہوں نے خواجہ جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی (م ۶۵ھ) سے۔ انہوں نے خواجہ شمس الدین ترک پانی پتی سے۔ انہوں نے سید الطائفة الچشتیہ الصامیہ حضرت سید مخدوم علاء الدین علی احمد صابری رحمۃ تعالیٰ علیہ سے اور انہوں نے بابا فرید گنج شکر سے۔

شیخ نظام الدین کے خلفا کی تعداد بہت زیادہ ہے۔ ہندوستان، عربستان، افغانستان، کشمیر، وسط ایشیا اور توران تک ہر جگہ ان کے خلفا پھیلے ہوئے ہیں۔ انہوں نے چشتیہ صابریہ سلسلہ کی وساطت سے دین اسلام کی خوب تبلیغ فرمائی۔ حضرت اقدس کے خلیفہ اول و اعظم اور جانشین مطلق شیخ ابوسعید گنگوہی ہیں جن کا نسب تعلق حضرت عبدالقدوس گنگوہی کے خاندان سے ہے۔

”اقتباس الانوار“ کے مصنف نے آپ کی اولاد کا ذکر خیر اس طرح کیا ہے کہ: آپ کثیر الاولاد تھے اور آپ کے تمام بیٹے بزرگ و صالح تھے سب سے بڑے بیٹے شیخ محمد سعید اور ان کے بھائی شیخ عبدالحق دونوں کسی تقریب کے سلسلے میں بلخ سے ہندوستان آئے۔ حضرت شیخ محمد سعید نے اپنے آبائی شہر تھانیس میں اقامت اختیار کر لی۔ آپ کا مزار بھی تھانیس میں ہے۔ حضرت عبدالحق نے کراچ میں سکونت اختیار کی۔ آپ کا مزار کراچ میں ہے اور حضرت کی باقی اولاد بلخ میں روضہ اقدس کے قرب و جوار میں مقیم رہی۔

خواجہ نظام الدین تھانیسری بلخی دنیا جہان کو اپنے باطنی کمالات سے فیضیاب کر کے بلخ میں رحلت فرما گئے۔ باستناد از ”اقتباس الانوار“ آپ کا وصال ۲۸ رجب بروز جمعہ ۱۰۳۵ھ اور دوسری روایت کے مطابق ۱۰۳۶ھ میں ہوا۔ ”تخریج الصغیر“ کی رو سے آپ ۸ رجب بروز جمعہ ۱۰۳۶ھ کو راہی ملک عدم ہوئے۔ ”حدائق الحنفیہ“ اور تذکرہ علمائے ہند میں آپ کا سال وفات ۱۰۲۳ھ درج ہے لہذا جو کسی قرینہ سے قرین حقیقت نہیں ہو سکتا۔ بہر صورت آپ کا مزار بالاتفاق بلخ میں واقع حاجت روا اور پشت پناہ خواص و عوام ہے۔

آثار و تصانیف

”خزینۃ الاصفیاء“ اور ”حدایق الحنفیہ“ میں مرقوم ہے کہ شیخ نظام الدین تھانیسری جامع علوم ظاہری و باطنی، حاوی کمالاتِ صوری و معنوی، واقف رموز شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت، توکل و تسلیم میں ثابت قدم اور راسخ دم تھے۔ علوم غرائب کیمیا، سیمیا، لیمیا، ہیما وغیرہ میں آپ کو کامل مہارت حاصل تھی۔ تمام خزائن غیب اور انبیین لاریب آپ پر منکشف تھے۔ علامہ راقم الحروف نے آپ کے حوال کے ضمن میں آپ کے معاصر تذکرہ ”ہفت اقلیم“ کا اقتباس نقل کیا ہے اس میں صریحاً درج ہے کہ آپ نے کتب صوفیہ کا مطالعہ نہیں کیا لیکن تصوف کے قالب میں تفسیر اور دیگر کتابیں تصنیف فرمائیں جو اہل عرفان کے ہاں مقبول اور پسندیدہ ہیں۔ ۱۵۔

”اقتباس الانوار“ میں مذکور ہے: ”اس فقیر نے بھی آپ کی بعض کتب کا مطالعہ کیا ہے۔ آپ کے ایک مرید کہتے ہیں کہ حضرت شیخ نظام الدین رحمۃ اللہ علیہ کی طرح اُمی تھے اور زبان مبارک سے جو حقائق و معارف سرزد ہوتے تھے مریدین و خلفان کو لکھ لیتے تھے اور کتابیں مرتب کرتے تھے۔ معنی میں آپ کو استغراق اس قدر تھا کہ حرف نہیں پہچان سکتے تھے۔ جب مریدین آپ کے سامنے آپ ہی کے بیان کردہ اسرار و رموز پڑھ کر سناتے تھے تو آپ کاغذ ان کے ہاتھ سے لے کر انگلی سے اشارہ کر کے فرماتے تھے کہ اس سطر سے اس سطر تک قلمزن کرو اور باقی پڑھو۔ جب مریدین بقیہ کلام پڑھتے تو اول سے آخر تک عبارت میں پورا ربط ہوتا تھا اور قلم زدہ عبارت بے ربط معلوم ہوتی تھی۔ آپ بڑے صاحب ذوق تھے۔ ۱۶۔

اب ہم حضرت نظام الدین تھانیسری کے جملہ آثار و رسائل کا حسب استطاعت تعارف پیش کرتے ہیں:

۱۔ بحر الصوف: شرح رسالہ سوانح احمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ

یہ کتاب قلمی نسخے کی صورت میں پنجاب پبلک لائبریری لاہور میں شمارہ ۲۹۷/۶۶ غزالی۔
نظام ۱۱۹ کے تحت محفوظ ہے۔ جیسا کہ عنوان سے بھی عیاں ہے رسالہ سوانح تالیف امام احمد بن

محمد الغزالی الطوسی (م ۵۱۷ھ / ۱۱۳۳ء) کی نہایت قابل قدر شرح ہے جس میں مسائل سلوک و تصوف بالخصوص مقامات عشق کا بیان ہے۔ مطالب کتاب کو عین سوانح کے مطابق ۶۸ فصلوں میں تقسیم کیا گیا ہے۔^۴

کیفیت نسخہ یوں ہے کہ بحر التصوف کا یہ مخطوطہ ایک مجموعے میں شامل ہے جو دو کتابوں ”بحر التصوف“ اور ”کنز السعادت“ پر مشتمل ہے۔ ”بحر التصوف“ کا حجم ۱۱۲ اوراق ہے۔ ہر صفحہ پر ۱۷ سطریں ہیں اور صفحات ۱۷ ر-پ، ۱۹ ر-پ اور ۲۸ ر-پ خالی ہیں صرف اوپر ایک ایک دو دوسطریں لکھی ہیں۔ ”سوانح“ کی اصل عبارات کو کاتب نے سرخ لکیروں کے ساتھ مشخص کیا ہے اور فصل کا لفظ بطور عنوان بھی سرخ قلم کے ساتھ لکھا ہے۔ کاتب کا نام تظلی بن معین الدین بن الشیخ حمزہ ہے جس نے بدوران اعتکاف روز پنجشنبہ ۲۶ رمضان المبارک ۱۱۳۸ھ میں اسے پایہ تکمیل تک پہنچایا۔

آغاز نسخہ: ”و بہ نستعین بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ الحمد للہ الذی شرح قلوب العارفين فیوض انوارہ و نورھا بطل العدا سرارہ“۔

انجام مخطوطہ: ”تمت تمام شد شرح سوانح..... و صلی اللہ علی محمد وآلہ وصحبہ“۔
شیخ نظام الدین حمد و سلوٰۃ کے بعد اپنا اور شیخ احمد غزالی کا ذکر کرتے ہوئے محتویات کتاب کی طرف یوں اشارہ کرتے ہیں:

”چند فصل ثبت افتاد چنانکہ تعلق بہ ہیچ جانب ندارد یعنی ہمگی آن خصوصہ باحوال مبتدی و متوسط و منتہی دارد بلکہ آینه معشوق نمای هر عاشق قسمت تا اگر مبتدی در عبارات این کتاب تفکر نماید حال خود را در آن معاینہ کند. و اگر متوسط تأمل شافی کند واقعہ خود را مطابق آن یابد. و اگر منتہی باین فصول التفات فرماید در آن دشمنی یابد از واقعات و واردات خود

و حظی گبورد. یا آنکہ این فصول نہ تخصیص باحوال عاشق دارد
و نہ تخصیص باحوال معشوق بلکہ ہم احوال عاشق درو مبین
شدہ و ہم اطوار معشوق. ۴۴

راقم الحروف بفضل ایزدی اس گرا نقدر تصنیف کی تصحیح و تعلیق کیلئے کمر بستہ ہے انشاء اللہ
العزیز فونوٹوٹیٹ کاپی حاصل کرنے کے لئے کوشش جاری ہے۔ نسخہ کبھی اچھی حالت میں تھا مگر اب
تو اسے کرم لگ چکا ہے۔ لائبریرین نے اس کی حفاظت کے پیش نظر پورے نسخے کی لمبی نمیشن کا
پروگرام وضع کر رکھا ہے۔ خدا توفیق دے۔

۲۔ تفاسیر قرآن: تفسیر نظامی، ریاض القدس

شیخ نظام الدین تھانی نے قرآن حکیم کے مختلف حصوں کی تفسیریں لکھی ہیں۔ ان
کے نام تذکروں اور مخطوطات کی فہرستوں میں مختلف آئے ہیں مثلاً ریاض القدس تفسیر نظامی ۲۵
تفسیر سورہ فاتحہ، تفسیر پارہ ہفتم اور تفسیر دو پارہ اخیر قرآن۔ احمد منزوی نے فہرست مشترک نسخہ های
خطی فارسی پاکستان (۵۳/۱-۵۴) میں ان کے سات موجود نسخوں کا ذکر کیا ہے۔ دارالعلوم شرقیہ
پشاور میں ”ریاض القدس“ کا نسخہ تفسیر چرخ مکتوبہ ۹۴۰ھ کے ہمراہ مجموعہ میں شامل ہے۔ تاریخی
اعتبار سے ”ریاض القدس“ کی کتابت ۹۴۰ھ میں ممکن نہیں ہے۔ لہذا ہمارے پاس قدیم ترین
مخطوطہ موزہ ملی پاکستان کراچی کا ہے جو مؤلف کی وفات (۱۰۳۶ یا ۱۰۳۵ھ) کے بعد قریب ترین
زمانہ ۱۰۸۳ھ میں استساخ ہوا۔ یہ نسخہ ۵۲۸ صفحات پر مشتمل ۱۲۲-۱۹۷۵ N.M. نمبر کے تحت تفسیر
سورہ فاتحہ، پارہ ہفتم اور پارہ ہی ام کا حامل ہے۔ نستعلیق خوش میں ملتا زمان کا تحریر کردہ ہے اور اس
کا نام ”ریاض القدس“ ترقیمہ میں مذکور ہے۔

درج بالا شواہد کی روشنی میں راقم الحروف شیخ نظام الدین کی تین مختلف تفسیروں کا ذکر
کرنا یہاں درست خیال کرتا ہے۔ ممتاز ایرانی فہرست نگار احمد منزوی نے بھی فہرست مشترک
پاکستان (۵۳/۱) میں ان تفاسیر کے تین مختلف آغاز نقل کئے ہیں۔

الف تفسیر سورہ فاتحہ

راقم الحروف کو موزہ ملتی پاکستان کراچی اور کتا بخانہ گنج بخش اسلام آباد کے قلمی نسخے دیکھنے کا موقع تو نہیں ملا البتہ باستفادہ از فہارس، مختصر ذکر پر اکتفا کیا جاتا ہے۔ کتا بخانہ گنج بخش میں تفسیر سورہ فاتحہ کا نسخہ مجموعہ شماره ۱۶۱ء میں آٹھویں نمبر پر صفحہ ۲۸۶-۲۹۶ کے مابین ۱۲۲۲ھ کا نستعلیق پختہ میں کتابت شدہ ہے۔

آغاز نسخہ: الحمد للہ والصلوة والسلام علی نبی محمد وآلہ جمعین۔ هذا تفسیر فاتحہ الکتاب من مصنفات حضرت قطب الاقطاب..... شیخ نظام الدین شریف عمری التائیمیؒ..... بسم اللہ۔ نام حضرت الحقائق کہ مستحق جمع عبادات روحانی۔ ۲۱

ب تفسیر پارہ ہفتم

موزہ ملتی پاکستان کراچی والے نسخہ بنام ”ریاض القدس“ میں پارہ ہفتم کی تفسیر بھی شامل ہے۔ فہرست نگار سید عارف نوشاھی کے بقول ”متن پارہ ہفتم شگرف است۔“ ۲۲

ج تفسیر پارہ سی ام

موزہ ملتی پاکستان کراچی کے مذکورہ بالا نسخہ میں تیسویں پارہ کی تفسیر بھی شامل ہے۔ احمد منزوی (فہرست مشترک پاکستان ۱۵۲/۱) کا تیسرا آغاز بھی اس پر دلالت کرتا ہے۔
آغاز ۳: عم یتساءلون۔ از چہ می پرسند یکدیگر را عن النبأ العظیم، از چیز بزرگ و این چیز عبارت از وحدت الوجود است۔“

اقتباس الانوار (فارسی ص ۲۶۰) میں ”تفسیر دو جزو اخیر از قرآن“، خزینۃ الاصفیا (۲۶۳/۱) میں ”وریاض القدس تفسیر دو جزو اخیر قرآن“ اور فہرست مخطوطات فارسیہ (عباسی، ص ۱۶۰) میں ”اورریاض القدس۔ قرآن حکیم کے آخری دو پاروں کی تفسیر میں“ واضح لکھا ہے۔
تحفۃ الامار (ص ۱۷۵) میں ”تفسیر نظامی۔ دو جزو آخر قرآن وغیرہ میں“ درج ہے۔ لیکن راقم الحروف کو پارہ ۲۹ کی تفسیر کا کوئی نسخہ یا مخطوطہ نا حال دستیاب نہیں ہو سکا۔ ۲۳

۳۔ رسالہ بلخیہ: رسالہ بلخی

”خزینۃ الاصفیاء“ میں آپ کی دیگر تصانیف کے ساتھ مرقوم ہے: ”رسالہ بلخی در جواب اعتراضات علما بلخ و اباحت سماع“۔ ۴۹۔ علاوہ ازین حدائق الحنفیہ (ص ۴۰۲)، تذکرہ علمائے ہند (ص ۵۲۵) اور فہرست مخطوطات دیال سنگھ ٹرسٹ لاہور ص ۱۳۱/۷ درگزارش شرح لمعات میں ”رسالہ بلخیہ“ کا صرف نام ضبط تحریر ہوا ہے۔ اس کے نسخے کا کہیں سراغ نہیں ملا ہے۔ فہرست نگار مخطوطات دیال سنگھ یہ بھی لکھتے ہیں کہ علمائے بلخ کی مخالفت کو دور کرنے اور سماع کو جائز قرار دینے کے لئے انہیں متعدد درسا لے لکھنے پڑے۔

۴۔ رسالہ حسانیہ

دکتر ممتاز بیگم نے ”کتا بہای تصوف بزبان فارسی در شبہ قارہ پاکستان و ہند“ میں شیخ نظام الدین تھانیسری کی ذیل میں اس رسالے کا نام درج کیا ہے۔ مخطوطہ کا کہیں ذکر نہیں مل سکا۔ ۴۰۔

۵۔ رسالہ حقیقت: رسالہ حقیہ

اس کے لئے حقیقت ۴۱، رسالہ حقیقت ۴۲، رسالہ حقیہ در بیان ہفت لطن وجود ۴۳ اور رسالہ در تصوف ۴۴ از شیخ نظام الدین تھانیسری جیسے نام استعمال ہوئے ہیں۔ اس کا ایک مخطوطہ پنجاب یونیورسٹی لاہور میں اور دوسرا کتا بخانہ گنج بخش اسلام آباد میں تفسیر سورہ فاتحہ والے مجموعہ میں نمبر ۹ پر (صفحات ۴۹۶-۵۱۲) محفوظ ہے۔

راقم الحروف نے پنجاب یونیورسٹی والے نسبتاً قدیم ۱۱۸۱ھ کے مکتوبہ نسخہ سے استفادہ کیا ہے۔ نسخہ کے عنادین سرخ سیاہی کے ساتھ مرقوم ہیں۔ خاص خاص عارفانہ اصطلاحات و ترکیبات پر بھی سرخ قلم کے ساتھ علامات لگائی گئی ہیں۔ مخطوطہ مجموعی طور پر کرم خوردہ ہے تاہم کسی جدید طریقے سے اب اس کو کرم خوردی سے محفوظ کر دیا گیا ہے۔ مجموعہ میں صفحہ ۷۷ سے ۹۱ تک یہ رسالہ ہے۔ ہر صفحہ گیارہ سطروں پر مشتمل ہے۔ فارسی عبارات خط نستعلیق میں اور عربی عبارات

عربی رسم الخط میں لکھی ہیں۔

آغاز: الحمد لله والصلوة على نبيه وآله. فايده بداركاه اين رساله ايت مستمى به "حقيقت"
در تحقيق سخن بعضى صوفيه كه درتو حيدمت مرتبه نهايه اند..... از مصنفاات..... حضرت شيخ نظام الدين
التائيرى العمرى...
انجام: وصلى الله على خير خلقه محمد وآله جمعين -

آغاز نسخہ میں شیخ نظام الدین کے نام کے ساتھ بیسٹارالقبابت اس امر کے شاہد ہیں کہ
یہ رسالہ حضرت اقدس کے معتقد خاص نے ان کی صوفیانہ تعلیمات سے متاثر ہو کر تحریر کیا اور انہی
کے نام سے منسوب کر دیا۔ بہر حال رسالہ بڑی عمدہ اور ذی قیمت عارفانہ علومات سے پر ہے مثلاً
ملاحظہ فرمائیے:

☆ ”بدان ای عزیز: حضرت رسالت پناہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را نور گفتند
قد جاءكم من اللہ نور، وقرآن را ہم نور گفتند.....“ ۲۵

☆ ”جملہ انبیا و اولیادین سرگردان و حیران باشند بھر کسی کہ یافت بقدر خود یافت
انبیا بقدر خود، اولیا بقدر خود بیت

ترا چنانکہ توئی ہر کسی کجا داند؟

بقدر دانش خود ہر کسی کند ادراک“ ۲۶

مرتب کنندہ نے سارے رسالہ کے مطالب و مضامین کو آیات، احادیث، فارسی ابیات
اور تمثیلات سے مزین کیا ہے۔

۶۔ رسالہ در اسرار الہیہ

اس رسالے کا ایک مخطوطہ پنجاب پبلک لائبریری لاہور کے ایک مجموعہ رسائل میں
دوسرے نمبر پر شمارہ ۶۳/۲۹۷۱ نکلا۔ ۱۳۵ کے تحت شامل ہے۔ مجموعہ کے سرورق اور فہرست
مخطوطات فارسیہ میں اسے ”نامعلوم الاسم“ ظاہر کیا گیا ہے۔ رسالہ کے ترجمہ (خاتمہ) میں ”این

چند ورق در اسرار الہیہ“ کے کلمات مسطور ہیں۔ بدین ثبوت اس کو ”رسالہ در اسرار الہیہ“ کا نام دیا گیا ہے۔ اکثر فہرست نگاروں کے معمول کے مطابق اس کا نام ”رسالہ در تصوف“ یا ”رسالہ عرفانی“ بھی فرض کیا جاسکتا ہے۔ رسالہ کے کل ۱۱۵ اوراق ہیں۔ نستعلیق شکستہ میں نہایت صاف یوم پینچشنبہ ماہ مفر ۱۱۴۴ھ کا کتابت شدہ ہے۔ ہر صفحہ میں ۱۶ تا ۱۴ سطریں ہیں۔ نسخہ کو دیمک لگ چکی ہے تاہم ابھی تک قابل استفادہ ہے۔

فہرست نگار منظور احسن عباسی نے اظہار خیال کیا ہے: ”بہ ظاہر یہ رسالہ عنوان تصوف و معرفت پر ایک مقالہ ہے جس کو مؤلف مدوح کے کسی شاگرد یا مروی نے نقل کر دیا ہے۔ مطالب مفیدہ پر مشتمل ہونے اور مطبوعہ نسخہ موجود نہ ہونے کے باعث قابل قدر رسالہ ہے۔“

آغاز: الحمد للہ علیہ والصلوٰۃ علی نبیہ وآلہ حال [قال] الامام الکامل العالم العالم..... شیخ نظام الدین بن عبدالشکور العمری التائیسریؒ بدانکہ منتہای مراتب مرتبہ ذات جنت کہ عبارت از لاتعین است.....

انجام: ... ومؤلف را بدعای خیر خاتمه یا دارودالسلام علی من اتبع الهدی۔

اسرار و رموز باطنیہ کی توضیحات کے ضمن میں کہیں کہیں مصنف کے اپنے اور اکابر شعرا کے اشعار اور اقوال بزرگان کا استعمال عام ملتا ہے۔ دوران مطالعہ جبروت، لاہوت، ماسوت، تلویں، حکمیں، سیر فی اللہ جیسی اصطلاحات سے واسطہ پڑتا ہے۔ حفظ شریعت کیلئے نماز، روزہ، زکوٰۃ، حج وغیرہ کی تلقین نظر آتی ہے۔ علم و ادب اور متابعت پیغمبر ﷺ پر بہت زور دیتے ہیں، کہتے ہیں: ”ای برادر! ہر علمی کہ داری، ہر خدا باید تا دیدہ دل بکشاید.....“ آگے چل کر لکھتے ہیں:

”مثل مشہور است کہ فی ادب ہرگز بخدا رسد“:

”ادب تا چہست نور الہی بندہ سرمد و ہر جا کہ خواہی اینجا ادب در گاہ است چون نماز، روزہ، زکوٰۃ، حج و بہشت رساند، ادب بخدا رساند و کوشش شریعت درین فرض عینست و در پیروی مصطفیٰ ﷺ بوسع امکان خود کوش تا حق تعالیٰ ترا شایستہ دوستی خود گرداند.....“

محال است سعدی کہ راہ صفا
توان رفت جز در پی مصطفیٰؐ

اس طریقہ سے اس رسالے میں نہایت دلچسپ پیرائے میں ساکان طریقت کی
تربیت معنوی کا سامان میسر ہے۔

۷۔ رسالہ وحدت

دکتر ممتاز بیگم نے اپنے ڈاکٹریٹ کے مقالہ ”کتاہای تصوف بزبان فارسی“ میں شیخ
نظام الدین تھامیریؒ کی کتب و تصانیف کی فہرست میں اس رسالے کا نام دیا ہے مگر افسوس کہ قلمی
نسخہ دسترس میں نہیں ہے۔ ۲۹

۸۔ روایت خدا

فہرست نگار احمد منزوی کے قول کے مطابق کتابخانہ گنج بخش کے مجموعہ شمارہ ۱۶۱ء میں
حضرت نظام الدین تھامیریؒ کے دیگر رسائل کے ہمراہ (صفحہ ۵۰۹-۵۱۲) رسالہ ”روایت خدا“
بھی شامل ہے۔ شاید یہ بھی شیخ نظام الدین کی تالیفات میں سے ہو۔ فہرست کتابخانہ گنج بخش میں
اس کا اندراج سہواً نہیں ہو سکا۔

تجلی الہی اور روایت باری کے سلسلے میں مؤلف یوں رقمطراز ہے:

”مقدمہ دیدن حق بنمودی ست و آن تعطیل حواس ظاہری

ست.....

یار ما بہ عین نور دیدہ ماست

لاجرم ما بہ عین پیا نیم“

آغاز نسخہ: قوله تعالیٰ و لما جاء موسیٰ لمیقاتنا، ہر گاہ کہ آمد

موسیٰ (ع) در میقات، مراد کلمہ ربہ۔

۹۔ شرح آیات

۱۰۔ شرح ایام والامردان

احمد منزوی کے بقول یہ دونوں رسالے بھی کتابخانہ گنج بخش کے مجموعہ رسائل شمارہ ۱۲۱ کا حصہ ہیں اور اتفاقاً فہرست کتابخانہ گنج بخش میں درج ہونے سے رہ گئے ہیں۔ لہذا راقم الحروف ان کے بارے میں کسی رائے کا اظہار کرنے سے قاصر ہے۔^{۴۱}

۱۱۔ ۱۲۔ شرح لمعات^{۴۲} مکی ومدنی

حضرت شیخ محمد اکرم قدوسی اقباس الانوار میں مرقوم فرماتے ہیں:

”اس فقیر نے تو اتر سے اپنے مشائخ کی زبانی سنا ہے کہ جب حضرت شیخ نظام الدین قدس سرہ مکہ معظمہ اور مدینہ منورہ کی زیارت کے لئے گئے تو ”لمعات“ کی ایک شرح مکہ معظمہ میں لکھی جس کا نام ”شرح مکی“ رکھا اور دوسری مدینہ منورہ میں تصنیف کا نام آپ نے ”شرح مدنی“ رکھا۔ ان دونوں شرحوں کے لکھتے وقت آپ خلوت نشین ہوتے تھے اور خلوت خانہ کے دروازہ پر خادم بٹھا دیتے تھے تاکہ کوئی شخص اندر نہ آسکے۔ اُس وقت حضرت رسالت پناہ ﷺ کی روحانیت تشریف لا کر آپ کو ”لمعات“ تعلیم کرتی تھی اور اس کے اسرار و رموز جمع کر کے دو کتابیں تالیف فرمائیں۔ کہتے ہیں کہ لمعات میں ایک سطر ایسی تھی کہ جس کی طرف رسول اکرم ﷺ نے بطور خاص اشارہ فرمایا اور حضرت شیخ نظام الدین نے اُس کے گرد آب زر سے حلقہ لگا دیا۔ وہ ”لمعات“ آج تک حضرت اقدس کے خاندان میں موجود ہے۔ اور اس فقیر نے بھی آپ کی بعض کتب کا مطالعہ کیا ہے۔“^{۴۳}

خزینۃ الاصفیاء (۱/۲۶۳) میں ”و شرح لمعات مکی ومدنی قدیم وجدید“ کا ذکر آیا ہے۔ حدائق الحنفیہ (ص ۴۰۲) میں صرف ”شرح لمعات قدیم وجدید“ ضبط تحریر ہے۔ فہرست مخطوطات شفیع میں دکتز بشیر حسین نے یہ انداز اختیار کیا ہے: ”... قسمتی از این تالیف را در مکہ معظمہ و قسمتی را در مدینہ منورہ ساختہ است۔“^{۴۴}

فہرست مخطوطات فارسیہ (ص ۱۶۰) میں بحر التصوف کی گزارش میں حسب سابق شرح

لمعات کی اور مدنی (دونوں شرحوں) کا نام مذکور ہے۔

راقم الحروف نے اپنی جستجو سے شیخ نظام الدین تھانیسری کے نام کی دو علیحدہ علیحدہ شرحیں تلاش کی ہیں:

الف۔ تجلیات الجہال

ب۔ معدن الاسرار

ان دونوں کے چند مخطوطے بھی دیکھنے کا موقع ملا ہے مگر حیف کہ ان نسخوں میں کئی اور مدنی یا قدیم اور جدید کی نسبت سے متعلق کوئی علامت نظر نہیں آئی مگر اس بات سے انکار کی گنجائش بھی نہیں ہے کیونکہ اس کے راوی شیخ محمد اکرم قدوسی، شیخ نظام الدین شارح لمعات کے تقریباً ایک صدی بعد اقتباس الانوار کو ترتیب دیتے ہیں اور ذمہ داری کے ساتھ مذکورہ روایت کو درج کتاب کرتے ہیں۔ پھر چونکہ امتدادِ زمانہ سے معاملات سے تہدیلی رونما ہوتی رہتی ہے اسی طرح شرح لمعات کے عام نسخے بھی کاتبوں کی سستی اور کاپی کی وجہ سے مکہ و مدینہ کی نسبت سے عاری ہو گئے ہوتے۔ بدین صورت عدم ثبوت کی بنا پر ان دونوں شرحوں کو کئی یا مدنی کی نسبت سے منسوب کرنے کی بجائے ان کے مجوزہ ناموں سے یاد کر کے ان کا جائزہ پیش کریں گے۔

الف۔ تجلیات الجہال: شرح لمعات عراقی

احمد منزوی نے فہرست مشترک پاکستان (۱۸۴۸/۳) میں تجلیات جہال کے تین نسخوں کی طرف اشارہ کیا ہے: (۱) دیال سنگھ ٹرسٹ لاہور (۲) مخطوطات شفیع لاہور (۳) خواجہ محمد سلیم لاہور ۱۹۵۸ء میں سے دیال سنگھ ٹرسٹ لاہور کی مخطوطہ دیکھا گیا اور مخطوطات شفیع لاہور خواجہ سلیم والے نسخوں تک رسائی ممکن نہ ہو سکی۔ البتہ شرح لمعات ازنا شناس شمارہ ۲۶۸۳ مملوکہ کتابخانہ گنج بخش اسلام آباد کا عکس منگوا کر دیال سنگھ والے نسخے سے تطبیق کیا گیا تو وہ دونوں یکسانیت عبارات کے لحاظ سے ”تجلیات جہال“ کے مخطوطے ثابت ہوئے، صرف یہ فرق ہے کہ اسلام آباد والے نسخے سے شارح کا نام کہیں مذکور نہیں ہے اور دیال سنگھ والے مخطوطہ کے آغاز میں

ایک پورا صفحہ ”شرح لمعات نظام الدین بن عبدالشکور العمری التھانیسمری“ کے لئے مختص ہے اور ترقیمہ میں بھی کاتب نے مع القاب شیخ نظام الدین کا نام درج کیا ہے۔

آغاز: الحمد للہ الذی نوروجہ حبیبہ تجلیات الجمال جمیع مہمات مختص است بحضرت وجود مطلق را کہ روشن گردانید.....

اختتام: سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد للہ رب

العالمین. ۴۶

دیال سنگھ والے مخطوطے کی حالت بڑی اچھی ہے۔ ۲۰۰ ورق کا یہ نسخہ خط نستعلیق میں ۱۱۱۸ھ کا کتابت شدہ ہے۔ ہر صفحے میں ۷ اسطریں ہیں۔ کاتب کا نام صادق چشتی ثبت ہے۔ تین سو سال گزرنے کے باوجود ابھی تک اس پر بوسیدگی یا کھنگلی کے آثار پیدا نہیں ہوئے۔ کاتب نے متن کی عبارات پر سرخ کبیریں لگا دی ہیں تاکہ متن اور شرح میں امتیاز رہے۔ معاً شارح نے شیخ عراقی ”کو مصنف علیہ الرحمہ“ کے طور پر یاد کیا ہے اور عاشقانہ اور عارفانہ مباحث کی خوب عقدہ کشائی فرمائی ہے۔

ب۔ معدن الاسرار: شرح لمعات عراقی

اس شرح کا یگانہ نسخہ مخطوطات شیرانی کتابخانہ دانشگاہ پنجاب لاہور میں شمارہ ۳۵۰۰/۳۷۶ کے تحت موجود ہے۔ مخطوطات شیرانی کے فہرست نگار و کٹر بشیر نے یہ نام لکھنے پر قناعت کی ہے۔ ۴۸ رقم الحروف نے ۱۹۷۳ء میں اپنے ڈاکٹریٹ کے تھیسز کی تیاری کے دوران میں یہ مخطوطہ ملاحظہ کر کے اسے شیخ نظام الدین تھانیسمری کی تالیفات میں شمار کیا تھا۔ نسخہ واقعی کرم خوردہ ہے لیکن ظاہراً آغاز و انجام کے صرف ایک ایک دو دو صفحے غائب ہیں باقی نسخہ سے قدرے استفادہ کیا جاسکتا ہے۔

نسخہ کے موجودہ آغاز میں جو تمہیدی کلمات پر مشتمل ہے حضرت عراقی، رسالہ لمعات اور شرح کا نام ”معدن الاسرار“ درج ہے۔ ایک جگہ ”المصنف بصفات اللہ بالتمام سید الطاہر حضرت

شیخ نظام..... ۴۹ کے الفاظ بھی تم ہیں۔ اسلوب نگارش یہ ظاہر کرتا ہے کہ حضرت اقدس کے کسی مخلص دوست اور محبت نے آپ کی زبان فیض ترجمان سے عارفانہ مفہیم سن کر اس شرح کو تدوین کیا ہے مثلاً مرقوم ہے 'بالنون والهاء ذمہ این بندہ واجب و لازم بود و چون از ایشان شرح واقع شدہ بود، بنا بر آن کلمات چند در سلب تقریر و سمط تحریر انتظام یافت۔' ۵۰ تمہید اور مقدمہ کے بعد شرح مطالب لمعات اس طریقہ سے شروع کی گئی ہے: 'الحمد للہ بذا تکہ الف و لام کہ در الحمد است از برای حسن است یا استغراق، و حمد مصدر است۔' ۵۱ لمعات کے متن اور اصل عبارات کو 'م' سے اور شرح کے مطالب و مضامین کو 'ش' کے ساتھ مشخص کیا گیا ہے۔ مجموعی طور پر یہ لمعات کی بڑی عمدہ شرح اور تفسیر ہے۔ نسخہ حاضر کا خاتمہ مولانا جامی کی ایک دوہتی پر ہوتا ہے۔ ۵۲

۱۳۔ شعر شیخ نظام الدین تھائیرئی

شیخ نظام الدین کے دور حیات ۱۰۱۰ھ میں تالیف شدہ تذکرہ 'ہفت اقلیم' میں آپ کے مختصر ترجمہ حال کے آخر پر منقول ہے:

"فردی مطالعہ بعضی متداولات کردہ روزمرہ درستی دارد و شعر ہمواری میگوید این ابیات او

راست: بیت

بخت بد جز بغضہ رہبر نیست
جنگ با بخت بد منبر نیست
از عطش میام از آب شود
کوزہ ہر جام ہم سراب شود
نیست گر زاہد و گر اندم
عیبم الا ہمیں کہ از ہندم" ۵۳

علاوہ ازیں آپ کے جملہ آثار و رسائل منشور میں اساتذہ کی رباعیات و ابیات کے ساتھ ساتھ آپ کے اپنے اشعار بھی مختلف مقامات پر مسطور ہیں۔

۱۴ - مظاہر و مراتب ظہور

احمد منزوی نے فہرست مشترک پاکستان (۱/۵۳) میں ریاض القدس و تفسیر نظامی کے ضمن میں شیخ نظام الدین کی دیگر مصنفات کے ہمراہ ”مظاہر و مراتب ظہور“ کا نام بھی شمار کیا ہے اور لکھا ہے کہ ”در این فہرست خواہد آمد“ لیکن راقم الحروف کو اس نام کے رسالے کا سراغ نہ فہرست مشترک کی باقی جلدوں میں اور نہ مخطوطات کے دیگر خزائن و مراکز میں کہیں ملا ہے۔

نتیجہ

یہ تھی مختصر رونداد خواجہ نظام الدین تھانیسری کے احوال و مقامات و آثار و تصانیف عرفانیہ کی شناسائی کی، جو تا حال راقم الحروف مختلف ماخذ، مخطوطات اور فہارس کی مدد سے مرتب کر سکا ہے۔ ہم نے دیکھا کہ خواجہ عرفان و افکار اسلامی میں نہایت اعلیٰ اور ارفع مقام و مرتبہ پر فائز ہونے کے باوجود ابھی تک گوشہ گمنامی میں پڑے ہوئے ہیں۔ حالانکہ سلسلہ عالیہ چشتیہ صابہ یہ قدوسیہ میں آپ ایک خاص رنگ، آہنگ اور شرب کے موجد ہیں۔ گو آپ کے مرشد شیخ جلال الدین تھانیسری (م. ۹۸۹ھ) اور دادا مرشد شیخ عبدالقدوس گنگوہی (م. ۹۴۵ھ) کا شمار بھی سلسلہ صابہ کے صاحب تصانیف بزرگوں میں ہوتا ہے اور حضرت عبدالقدوس گنگوہی تصوف میں صاحب تصانیف عدیدہ ہوئے ہیں مگر خواجہ نظام کے احوال زندگی، علم لدنی اور آثار عرفانی اس بات کی عکاسی کرتے ہیں کہ آپ کو بارگاہ الہی اور مقصود کائنات و فخر موجودات ﷺ کی روحانیت سے حصہ وافر نصیب ہوا تھا چونکہ اس کا عکس آپ کی تصانیف میں نمایاں طور پر نظر آتا ہے۔ صاحب ”آفتاب الانوار“ لکھتے ہیں: ”اگرچہ آپ نے علم ظاہری جو قیل و قال کے نام سے مشہور ہے کسی ظاہری استاد سے نہیں پڑھا تھا لیکن دفتر و عنده ام الکتاب اور مکتب اؤ بیٹی ربی [میرے رب نے مجھے تعلیم وتر بیت دی] میں سے ایسے علوم و نکات آپ بیان فرماتے تھے کہ جن کا احاطہ قلم الہی کے بغیر ناممکن ہے اور آپ کی تصانیف..... میں سے ہر ایک مشکوٰۃ شریف اور مصباح ولایت کے معارف کا خزانہ ہے۔“

حضرت اقدس نے شیخ احمد غزالی اور شیخ فخر الدین عراقی کے آثار میں سے ”سوانح“ اور ”لمعات“ کو خصوصی اہمیت دیتے ہوئے شرح و تفسیر کے لئے منتخب فرمایا۔ شیخ احمد غزالی اور شیخ عراقی تصوف اسلامی میں ایک خاص مکتب کے نمایندہ ہیں جسے مکتب عشق الہی کے نام سے موسوم کیا جاسکتا ہے۔ مولانا جامی نے شیخ اوحہ الدین کرمانی کو بھی ان کے ساتھ شامل کیا ہے۔ نجات الانس میں لکھتے ہیں:

”حسن ظن بلکہ صدق اعتقاد نسبت بجماعتی ازا کاہر چون شیخ احمد غزالی و شیخ اوحہ الدین و شیخ عراقی قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم کہ بمطالعہ جمال مظاہر صوری حسی اشتغال می نمودہ اند، آنت کہ ایشان در آن صور مشاہدہ جمال مطلق حق سبحانی کردہ اند و بصورت حسی مقید نبودہ اند“ ۵۵

اس طریقہ سے شیخ احمد غزالی اور شیخ عراقی حدیث پیغمبر ﷺ ان اللہ جمیل و محب الجمال پر بڑی سختی سے کار بند تھے۔ ”سوانح“ اور ”لمعات“ میں عشق الہی اور مراتب عشق و عاشق و معشوق کی تعلیمات کے سابق نہایت مختصر الفاظ اور رمزی انداز میں مندرج و مسطور ہیں۔ حضرت نظام الدین نے ان دونوں رسالوں کو بطور خاص پیش نظر رکھا اور ساکان طریقت و طالبان حقیقت کی راہنمائی اور سہولت کی خاطر شرحیں لکھیں تاکہ انہیں خدا شناسی اور خداری کا راستہ آسانی سے مل سکے۔

حواشی:

۱. محمد اکرم قدوسی: اقتباس الانوار، تذکرہ مشائخ چشتیہ صامریہ، ترجمہ کپتان واحد بخش سیال، بزم اتحاد المسلمین لاہور ۱۳۰۹ھ، ص ۶۹۸، نیز ملاحظہ کیجئے: اقتباس الانوار (فارسی)، مطبع سلامیہ لاہور، بابت تمام مولوی کرم بخش، ص ۲۶۲۔
۲. مشتاق احمد پنجھوی: انوار العاشقیں، حالات بزرگان سلسلہ چشتیہ صامریہ، صوفی فاؤنڈیشن بہاولپور و مکتبہ انوار اسلام لاہور اشاعت دوم ۱۹۷۸ء، ص ۷۱؛ نیز ملاحظہ کیجئے: علماء ہند کا شاندار ماضی، مولانا سید محمد میاں، مکتبہ محمودیہ کریم پارک لاہور

- ۱۹۷۷ء، ۳۶۵/۱، خزینۃ الاصفیاء، مفتی غلام سرور لاہوری، مطبع شہر ہند لکھنؤ، ۳۶۳/۱۔
۳. مشتاق احمد انٹھوی: انوار العاشقین، ص ۷۷؛ اور ملاحظہ کیجئے: اقتباس الانوار، اردو ترجمہ ص ۶۹۹-۷۰۰۔
۴. باصحیح تعلیق جواد فاضل، کتاب فرشتی علی اکبر علمی، تہران ۳۵۱/۱۔
۵. فضل احمد جیوری (مترجم): اذکار امیر اردو ترجمہ گلزار امیر، اسلامک بک فاؤنڈیشن لاہور، ۱۳۹۵ھ، ص ۵۸۰۔
۶. ترجمہ و حواشی اعجاز الحق قدوسی، نظر ثانی سید حسام الدین راشدی، مجلس ترقی ادب لاہور طبع اول ۱۹۶۸ء، ۱۳۰/۱۔
۷. فقیر محمد جہلمی، مولوی: حدائق الحفویہ، نوکلشور لکھنؤ، ص ۳۰۲؛ تذکرہ علمائے ہند، مولوی رحمان علی، مترجم محمد ایوب قادری، کراچی ۱۹۶۱ء، ص ۵۲۵۔
۸. محمد اکرم قدوسی: اقتباس الانوار، اردو ترجمہ ۷۰۷-۷۰۸، خزینۃ الاصفیاء، ۳۶۳/۱-۳۶۳: توزک جہانگیری، ۱۷۲/۱۔
۹. فقیر محمد جہلمی: حدائق الحفویہ، ص ۳۰۲؛ تذکرہ علمائے ہند، ص ۵۲۵۔
۱۰. محمد اکرم قدوسی: اقتباس الانوار، اردو ترجمہ ص ۷۰۸؛ اقتباس الانوار (فارسی)، ص ۲۶۶۔
۱۱. محمد اکرم قدوسی: اقتباس الانوار، اردو ترجمہ ص ۷۰۹، ۷۱۳۔
۱۲. الہدیہ ابن شیخ عبدالرحیم: سیر الاقطاب، تذکرہ خواجگان چشت، مترجم پروفیسر معین الدین دروائی، فنیس اکیڈمی کراچی ۱۹۷۹ء، ص ۲۳۱؛ نیز ملاحظہ کیجئے: اقتباس الانوار، اردو ترجمہ ۷۱۸-۷۱۹؛ اقتباس الانوار (فارسی) ص ۲۷۱؛ قصر عارفان، مولوی احمد علی چشتی، ترجمہ اقبال فاروقی، مکتبہ نبویہ لاہور ۱۹۸۸ء، ۲۵۱/۲؛ انوار العاشقین، ص ۷۴-۷۵؛ خزینۃ الاصفیاء، ۳۶۵/۱-۳۶۶؛ علماء ہند کا شاندار ماضی، ۳۶۷/۱۔

۱۳. محمد اکرم قدوسی: اقتباس الانوار، اردو ترجمہ، ص ۷۱۸۔
۱۴. ایضاً، ص ۷۱۸: اقتباس الانوار (فارسی)، ص ۲۷۱۔
۱۵. خزینۃ الاصفیاء، ۱/۳۶۵: اور ملاحظہ کیجئے: علماء ہند کا شاندار ماضی، ۱/۳۶۷۔
۱۶. حدائق الحنفیہ، ص ۴۰۲: تذکرہ علمائے ہند، ص ۵۲۵: فہرست مخطوطات (عربی و فارسی) دیال سنگھ ٹرسٹ لاہور، مرتبہ مولانا سید محمد متین ہاشمی و مولانا ساجد الرحمن صدیقی، لاہور، ۶۲/۷۳۔ اور ملاحظہ کیجئے: تختہ الامرار، مؤلفہ و منتخبہ نواب مرزا آفتاب بیگ چشتی سلیمانی، مطبع رضوی دہلی، ۱۳۲۲ھ، جدول ثانی ص ۱۷۵ کہ تاریخ وفات ۲۸ رجب روز جمعہ ۱۰۲۲ھ / روز دوشنبہ از وفیات لاخیر ۱۰۳۵ھ درج ہے۔
- مزید برآں شیخ نظام الدین تھانیمری کے شرح احوال کے ضمن میں درج ذیل کتب سے استفادہ کیا جاسکتا ہے:
- ☆ انیس العاشقین، نسخہ خطی کتابخانہ دانشگاہ پنجاب لاہور، شمارہ ۱۹۶۰، ص ۲۰-۲۲۔
- ☆ نزہۃ الخواطر وبہجۃ المسامع و النواظر، للعلامة عبدالحی حسنی، حیدرآباد دکن ۱۳۵۵ھ، ۵/۵۲۰-۵۲۲۔
- ☆ شیخ عبدالقدوس گنگوہی اور اس کی تعلیمات، اعجاز الحق قدوسی، کراچی، بار اول ۱۹۶۱ء، ص ۵۲۰-۵۲۲۔
- ☆ مقام شیخ فخر الدین ابراہیم عراقی ہمدانی در تصوف اسلامی، نگارش محمد اختر چیمہ، مقالہ ڈاکٹریٹ دانشگاہ تہران ۱۳۵۲-۵۳ھ، [غیر مطبوعہ] ص ۳۹۸-۴۰۰: مطبوعہ مرکز تحقیقات فارسی، م ۲۰۰۶، ص ۲۷۶-۲۷۸۔
۱۷. خزینۃ الاصفیاء، ۱/۳۶۳: حدائق الحنفیہ، ص ۴۰۱ علم ریسیا کا ذکر صرف اسی کتاب میں ملتا ہے۔ (اختر چیمہ)

۱۸. ہفت اقلیم، ۳۵۱/۱۔
۱۹. محمد اکرم قدوسی: اقتباس الانوار، اردو ترجمہ، ص ۶۹۹-۷۰۰؛ اقتباس الانوار (فارسی) ص ۲۶۲-۲۶۳۔
۲۰. مجموعہ آثار فارسی احمد غزالی، باہتمام احمد مجاہد، انتشارات دانشگاہ تہران تیرماہ ۱۳۵۸ء ص ۲۵۲ پر صیحیح نے ”شرح سوانح“ کے زیر عنوان تین شرحوں کا ذکر کیا ہے اور ”بحر التصوف“ ان میں شامل نہیں ہے۔ لہذا ہماری شرح ان تینوں کے علاوہ ہے اور نا حال بوتہ گمنامی میں پڑی ہوئی ہے۔ بقول آقا کے احمد مجاہد رسالہ سوانح سات بار شائع ہو چکا ہے۔ وہ مطبوعہ نئے جو راقم الحروف نے ملاحظہ کئے درج ذیل ہیں:
- ۱- سوانح، توسط ہلموت ریز شرق شناس آلمانی، استنبول ۱۹۳۲ء۔
- ۲- السوانح فی العشق، یکوشش مہدی بیانی (رئیس ادارہ کتابخانہ ملی تہران)، تہران ۱۳۲۲ھ ق۔ نیز تجدید چاپ والا نسخہ بھی راقم الحروف کی نظر سے گزرا ہے۔
- ۳- رسالہ سوانح غزالی، بالضمائم المبعوث اللغات جامی و چند کتاب عرفانی دیگر، صیحیح و مقابلہ احمد ربانی، تہران، ۱۳۵۲ء۔
- ۴- رسالہ سوانح و رسالہ ای در موعظہ، از آقا حضرت شیخ احمد غزالی، باصحیح و کتر جواد نور بخش، انتشارات خانقاہ نعمت الہمی، تہران، ۱۳۵۲ء۔
- ۵- سوانح صیحیح احمد مجاہد، شامل مجموعہ آثار فارسی احمد غزالی، ص ۲۳۸-۲۶۳۔
۲۱. منظور احسن عباسی: تفصیلی فہرست مخطوطات فارسیہ، پنجاب پبلک لائبریری لاہور، لاہور ۱۹۶۳ء، ص ۱۶۱۔
۲۲. بحر التصوف، مخطوطہ ص ۲۔
۲۳. منظور احسن عباسی: تفصیلی فہرست مخطوطات فارسیہ، ص ۱۶۱۔

۲۴. ریاض القدس کے لئے ملاحظہ کیجئے: اقتباس الانوار، فارسی ص ۲۶۲: اقتباس الانوار، اردو ترجمہ ص ۲۹۸؛ خزینۃ الاصفیاء، ۴۶۳/۱، انوار العاشقین، ص ۷۱: تحفۃ الابرار ۱۷۵/۲: فہرست مخطوطات فارسیہ پنجاب پبلک لائبریری، ص ۱۵۰، فہرست مشترک نسخہ های خطی فارسی پاکستان، تالیف احمد منزوی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ۱۹۸۳، ۵۳/۱۔
۲۵. تفسیر نظامی کے لئے ملاحظہ کیجئے: حدائق الحفییہ، ص ۴۰۲، تذکرہ علمائے ہند، ص ۵۲۵: فہرست مخطوطات (عربی و فارسی) دیال سنگھ ٹرسٹ لائبریری، ۷۳/۱، تحفۃ الابرار ۱۷۵/۲۔
۲۶. احمد منزوی: فہرست نسخہ های خطی کتابخانہ گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۹۷۸، ص ۳۱/۱۔
۲۷. عارف نوشاہی، سید: فہرست نسخہ های خطی فارسی موزہ ملی پاکستان کراچی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۹۸۳، ص ۶۔
۲۸. ملاحظہ کیجئے انوار العاشقین ص ۷۱ ”ریاض القدس قرآن شریف کی دو شرحیں لکھیں ایک مکہ معظمہ میں لکھی اُس کا نام مکی رکھا۔ دوسری مدینہ منورہ میں لکھی اُس کا نام مدنی رکھا۔“ غالب گمان یہ ہے کہ انوار العاشقین کے مصنف یا کاتب نے سہو القلم سے ”لمعات“ کی بجائے ”قرآن شریف“ کا لفظ ضبط کر دیا ہے۔ (اختر چیمہ)
۲۹. خزینۃ الاصفیاء، ۴۶۳/۱۔
۳۰. خانم ممتاز بیگم نے اس موضوع کے تحت مفصل مقالہ لکھ کر دانشکدہ ادبیات دانشگاہ تہران سے ۱۳۳۶-۲۷ھ میں ڈاکٹریٹ فارسی کی ڈگری حاصل کی تھی مگر یہ گرانقدر مقالہ ابھی تک غیر مطبوعہ صورت میں پڑا ہے۔ ملاحظہ کیجئے: شمارہ ۱۸۲، ۲۰۳/۲۔
۳۱. خود مخطوطہ میں ”رسالہ ایست مسمی بہ حقیقت“ لکھا ہے۔ بنامہ ین فہرست نگار احمد منزوی نے فہرست گنج بخش (۶۰۰/۲) اور فہرست مشترک پاکستان (۱۳۱۷/۳) میں صرف

”حقیقت“ کو بطور اسم رسالہ ترجیح دی ہے۔

۳۲. خزینۃ الاصفیاء ص ۲۶۳، حدائق الحنفیہ ص ۴۰۲، تذکرہ علمائے ہند ص ۱۵۲۵ اور فہرست مخطوطات دیال سنگھ لائبریری (۱/۷۳) میں، سوائے اول الذکر کے ساتھ ”در بیان ہفت بطن وجود“ کا اضافہ کیا ہے، مؤخر الذکر تینوں ماخذ میں صرف ”رسالہ حقیقت“ درج ہے۔
۳۳. محمد اکرم قدوسی: اقتباس الانوار (فارسی) ص ۲۶۲، اقتباس الانوار، اردو ترجمہ ص ۴۹۸؛ تحفۃ الامراء ۵/۲۱۷ میں ”رسالہ ہدیہ در بیان ہفت بطن وجود قرآن“ مندرج ہے۔ ظاہراً یہاں لفظ ”قرآن“ فالتو لگتا ہے۔ شاید اسی لئے احمد منزوی نے اسے حذف کر دیا ہے۔
۳۴. پنجاب یونیورسٹی لائبریری کے مجموعہ رسائل شمارہ A P-C IV / 18 کے سرورق کے اندر دوسرے نمبر پر ”رسالہ در تصوف از شیخ نظام الدین قنایسری“ کا نام ثبت ہے۔
۳۵. رسالہ در تصوف، قلمی پنجاب یونیورسٹی، ص ۸ پ۔
۳۶. رسالہ در تصوف، قلمی پنجاب یونیورسٹی، ص ۱۲ ر۔
۳۷. فہرست مخطوطات فارسیہ، ص ۱۷۵۔
۳۸. رسالہ در اسرار الہیہ، مخطوطہ پنجاب پبلک لائبریری، ص ۱۱ پ، ۱۲ پ۔
۳۹. کتابہای تصوف بزبان فارسی در پاکستان و ہند، ۴/۲۰۴۔
۴۰. فہرست مشترک پاکستان، ۳/۱۵۳۷۔
۴۱. ملاحظہ کیجئے: فہرست مشترک پاکستان، ۱/۵۳۱، ۳/۱۵۳۸۔
۴۲. ”لمعات“ حضرت شیخ فخر الدین ابراہیم عراقی ہمدانی (م. ۶۸۸ھ مدفون در دمشق)، ایران کے معروف عاشق پیشہ عارف، شاعر اور نثر نگار کی گرانمایہ تصنیف ہے جسے انہوں نے رسالہ سوانح کے طرز اسلوب میں شیخ اکبر ابن عربی کے افکار کے خلاصہ کے طور پر فارسی میں تحریر کیا۔ حضرت عراقی، شیخ الاسلام بہاء الدین زکریا سہروردی ملتانی کے باصفا مرید، خلیفہ اور داماد تھے۔ تعلیمات تصوف میں آپ ”خلیفہ ابن عربی“ شیخ صدر الدین

- قونیوی کے شاگرد رشید تھے۔ آپ کی تصانیف میں دیوان اشعار، مثنوی عشاقنامہ،
لمعات، رسالہ حمد لہ فی التفسیر، رسالہ لطیفہ فی الذوقیات و مکتوبات قابل ذکر ہیں۔
رسالہ ”لمعات“ کلیات شیخ عراقی باہتمام سعید نفیسی میں ضمیمہ کے طور پر تہران سے چار
بار ۱۳۳۵ء سے ۱۳۳۸ھ تک شائع ہو چکا ہے۔
- رسالہ ”لمعات“ کی پانچویں اشاعت رسالہ اصطلاحات تصوف عراقی کے ہمراہ پوسی
دکتر جوونور بخش انتشارات خانقاہ نعمت الہی تہران سے خرداد ماہ ۱۳۵۳ء میں ہوئی۔
۴۳. محمد اکرم قدوسی: اقتباس الانوار، اردو ترجمہ ص ۶۹۹: اقتباس الانوار (فارسی)
ص ۲۶۲۔
۴۴. محمد بشیر حسین، دکتر: فہرست مخطوطات شیعہ (فارسی، اردو، پنجابی)، انتشارات دانشگاہ
پنجاب لاہور، دسمبر ۱۹۷۲ء، ص ۲۸۶۔
۴۵. خواجہ سلیم کے کتابخانہ میں محفوظ ”شرح لمعات از شیخ نظام الدین تھانیسی“ کا ذکر مجلہ
سہرورد، سہروردی فاؤنڈیشن لاہور اکتوبر ۱۹۸۹ء، ۹/۹۹ میں بھی ملتا ہے۔
۴۶. دیال سنگھ سٹ لائبریری لاہور، مخطوطہ شمارہ ف ۶/۲۹۷۔ ۲۵۰۔
۴۷. فہرست مخطوطات دیال سنگھ، ۱/۷۲۔
۴۸. ادارہ تحقیقات پاکستان، دانشگاہ پنجاب لاہور، ۱۹۶۹ء، ۲/۲۵۲۔
۴۹. معدن الاسرار، ص ۲۔
۵۰. معدن الاسرار، ص ۳۔
۵۱. معدن الاسرار، ص ۳۔
۵۲. ملاحظہ کیجئے: مقام شیخ عراقی در تصوف اسلامی، (غیر مطبوعہ)، ص ۳۹۹-۴۰۰۔
۵۳. ہفت اقلیم، ۱/۳۵۱۔
۵۴. محمد اکرم قدوسی: اقتباس الانوار، اردو ترجمہ ص ۶۹۸-۶۹۹: اقتباس الانوار (فارسی)،
ص ۲۶۲۔
۵۵. شیخ و مقدمہ مہدی توحیدی پور، انتشارات رات کتاب فروشی محمودی، تہران ۱۳۳۶ ش، ص ۵۹۱۔

ڈاکٹر علی شریعتی.....

اقبال کا ہموا انقلابی مفکر

Abstract:

Iran's revolutionary thinker and activist Dr. Ali Shariati was greatly inspired by the Iqbalian thought and he conveyed it to the oppressed, in all his lectures delivered in Hussainia Irshad, and throughout his struggle against Shah's tyrannical regime.

Keywords: 1. Iqbal 2. Ali Shariati
3. Hussainia Irshad 4. Iran

خلاصہ:

ایران کے انقلابی مفکر اور سیاسی رہنما ڈاکٹر علی شریعتی، اقبال کی فکر سے بہت زیادہ متاثر تھے اور انہوں نے اس پیغام کو معاشرے کے محکوم طبقات تک پہنچایا۔ حسینہ ارشاد میں دیے گئے تمام خطبات اور شاہ ایران کی ظالمانہ حکومت کے خلاف اپنی جدوجہد کے دوران میں انہوں نے اقبال کے تصورات کو عام کیا۔

کلیدی الفاظ:

۱۔ اقبال ۲۔ علی شریعتی

۳۔ حسینہ ارشاد ۴۔ ایران

اردو کے علاوہ اقبال کی شاعری کی زبان فارسی ہے جبکہ مولانا روم ان کے مرشد ہیں جن کی مثنوی آخر حیات تک ان کے زیر مطالعہ رہی اور ان کے فکری ارتقاء میں ایک اہم ماخذ کی حیثیت بھی رکھتی ہے۔ اقبال کے ڈاکٹریٹ کا موضوع: "Development of Metaphysics in Persia" بھی اقبال کی اہل فارس سے دلچسپی کا ثبوت ہے جس کے چھ ابواب میں انہوں نے فلسفہ عجم کے ارتقاء کا تحقیقی مطالعہ پیش کیا ہے جسے خود اقبال نے جدید فلسفیانہ اصطلاحات میں ایرانی تفکر کے منطقی تسلسل کی جستجو سے تعبیر کیا ہے۔

اقبال کی شاعری میں ایرانی شعراء کے کثرت سے حوالے آئے ہیں جن میں رومی، سعدی، غزالی، فردوسی، سینا، خیام، فارابی، رازی، طوسی، نظامی، عطار، سنائی، خاتانی اور دیگر شخصیات شامل ہیں۔ اسی طرح ایرانی اہل قلم نے بھی، جن میں محیط طباطبائی، ڈاکٹر غلام حسین یوسفی، ڈاکٹر مجتبیٰ مینوی، آقائے سعید نفیسی، احمد علی رجائی، ضیاء الدین سخاوی، عبدالحسین زری کوکب، غلام رضا سعیدی، حسین خطیبی، ڈاکٹر علی شریعتی، قائدین انقلاب ایران بالخصوص آیت اللہ العظمیٰ خامنہ ای اور سینکڑوں دوسرے عظیم اقبال کو خراج تحسین پیش کرنے والوں میں شامل ہیں جس کو دیکھتے ہوئے ہم ایران میں اقبال شناسی کی روایت کو بے مثال قرار دے سکتے ہیں گو کہ دوسرے ممالک اسلامی کے مقابلے میں ایران میں اس کا آغاز تاخیر سے ہوتا ہے۔ یہ ایک حقیقت ہے کہ ایران سے پہلے، اقبال افغانستان میں ایک ادبی مجلہ "کابل" کے ذریعے سے متعارف ہوتے ہیں۔ اس کی ایک وجہ اقبال کا دورہ افغانستان (اکتوبر، نومبر ۱۹۳۳ء) بھی ہو سکتا ہے جس کے دوران میں اقبال نے افغانستان کے شعراء اور دانشوروں سے ملاقاتیں بھی کیں۔ چنانچہ افغانستان ہی کے ایک شاعر سرور خاں گویا، جو بعد میں مشیر تعلیم، افغانستان بھی رہے اقبال سے بہت متاثر ہوئے۔ وہ خود بھی اس امر کا اعتراف کرتے ہیں:

”یہ امر میری زندگانی کے فخر و مباہات میں سے ہے کہ وہ (اقبال) جتنے دنوں کابل، غزنہ اور قندھار میں ٹھہرا ہے، اس کی صحبت اور ہمراہی کا شرف میرے نصیب میں رہا۔ یہ

دوستی اور دل رسی کا رشتہ اس کے آخری دن تک قائم رہا۔ چنانچہ اس کے گراں قدر مکتوبات جو میرے پاس محفوظ ہیں، اس تعلق باہمی کا روشن ثبوت ہیں۔“

مجلد ”کابل“ میں ۱۹۳۱ء سے اقبال کا کلام چھپتا رہا، شاید اسی لیے ایک مدت تک اقبال کو افغانستان ہی کا شاعر سمجھا جاتا رہا۔ اقبال کی وفات (۱۹۳۸ء) پر تہران کے ایک ہفت روزہ رسالے نے ان کا صرف ایک قطعہ رسالہ ”کابل“ کے حوالے سے شائع کیا۔ سید محیط طباطبائی بھی جو سرور خاں گویا کی وساطت سے ہی اقبال سے متعارف ہوئے، لکھتے ہیں:

”مقام حیرت ہے کہ اہل ایران، پاکستان کے اس فارسی گو شاعر سے یورپ میں مستشرقین کے ہاں اس کی شاعری اور افکار کی اشاعت کے بہت بعد آشنا ہوئے۔ اقبال کی شہرہ آفاق تصنیف ”اسرار خودی“ کا انگلستان میں انگریزی ترجمہ اس کے فارسی متن کے ایران میں شائع ہونے سے پہلے تارمین کے ہاتھوں تک پہنچ گیا تھا اور انگریزی کی اس عارفانہ تصنیف تک رسائی، شاعر کے ”ہم سخن“ اور ”ہم زبان“ ایرانیوں سے پہلے ہوئی۔“

سید طباطبائی کو اس بات کا بھی قلق ہے کہ اس وقت ایران کی اقبال سے ماواقفیت کا یہ حال تھا کہ فردوسی طوسی کے ہزار سالہ جشن ولادت کے منتظمین کو اس بات کا خیال تک نہ آیا کہ برصغیر ہندوپاک میں ایک ایسی عظیم شخصیت بھی موجود ہے جو ایسے جشن میں شرکت کے لیے تمام مشرقی شخصیات میں سب سے زیادہ استحقاق رکھتی ہے۔ پچاس سالہ اس جشن فردوسی میں برصغیر کی نمائندگی کے لیے ٹیکور کا انتخاب کیا گیا تھا۔ ۱۹۳۵ء میں سید محیط طباطبائی نے اپنے ادبی مجلہ ”محیط“ کا اقبال نمبر شائع کیا۔

مارچ ۱۹۸۶ء میں تہران یونیورسٹی میں علامہ اقبال بین الاقوامی کانگریس سے خطاب کرتے ہوئے، رہبر انقلاب اور اس وقت صدر اسلامی جمہوریہ ایران کے عہدہ جلیلہ پر فائز، آیت اللہ سید علی خامنہ ای نے اقبال کو شرق کا بلند ستارہ قرار دیتے ہوئے شاندار الفاظ میں ہدیہ عقیدت پیش کیا اور اس امر پر افسوس کا اظہار بھی کیا کہ:

”ہمارے عوام جو دنیا میں اقبال کے پہلے مخاطب تھے افسوس کہ وہ دیر کے بعد اس سے آگاہ ہوئے۔ ہمارے ملک کی خاص صورت حال، خصوصاً اقبال کی زندگی کے آخری ایام میں ان کے محبوب ملک ایران میں منحوس استعماری سیاست کا غلبہ اس امر کا باعث بنا کہ وہ کبھی ایران میں نہ آئے۔۔۔ سالہا سال تک ان کی کتابیں ایران میں شائع نہ ہوئیں۔ اقبال کا کوئی شعر اور کوئی تصنیف مجالس و محافل میں عوام کے سامنے نہ لائی گئی“۔

ایران میں اقبال شناسی کی روایت میں تاخیر کے اسباب خواہ کچھ بھی کیوں نہ رہے ہوں، حقیقی معنوں میں قیام پاکستان کے بعد اس روایت میں برگ و بار پھوٹے اور اس تاخیر کا مداوا اہل ایران نے کچھ اس انداز میں کیا ہے کہ اقبال اب ان کے لیے قومی شاعر کی حیثیت اختیار کر گیا ہے اور پاکستان کی طرح ایران میں بھی ہر سال یوم اقبال خاص اہتمام سے منایا جاتا ہے۔

اقبال کی مقبولیت روز افزوں ہے۔ ان کی شاعری اور فلسفیانہ افکار پر بہت کچھ لکھا جا رہا ہے اور یہ سلسلہ جاری ہے۔ تہران میں پی ایچ ڈی کی سطح کے تحقیقی مقالات لکھے جا چکے ہیں۔ نامور شعراء صادق سرمد، ڈاکٹر رضا زادہ شفق، احمد گلچین معانی، علی اصغر حکمت اور قاسم رسا اقبال کو منظوم خراج تحسین پیش کر چکے ہیں۔

برصغیر میں استعماری قوتوں کی پالیسیوں کے نتیجے میں فارسی کی علمی حیثیت پر زبردست زور پڑی تھی۔ اقبال نے فارسی کو اپنے شاعرانہ ظہار کا اس وقت ذریعہ بنایا جب بقول ڈاکٹر صدیق شبلی، فارسی کے اقتدار کا چراغ غمگن ہو چکا تھا اور اقبال کی عظیم فارسی شاعری کے ہاتھوں برصغیر میں فارسی زبان کی عمر کچھ اور طویل ہو گئی۔

فارسی شاعری کے اسالیب کی روایت میں سبک خراسانی، سبک عراقی اور سبک ہندی رائج تھے لیکن اقبال نے ان میں کسی سکول کی کورا نہ تقلید سے گریز کیا اور اپنی فارسی شاعری کے لیے ایک دلکش اور نیا پیرا بن تیار کیا۔ اہل ایران نے اقبال کے اس نئے شعری اسلوب کو ”سبک اقبال“ کا نام دیا۔ اقبال نے اس تخلیقی ایجاد کے ذریعے فارسی شعر کو نئی عظمتوں سے روشناس کیا۔

ڈاکٹر غلام حسین یوسفی نے اہل ایران کے دلوں میں اقبال کے لیے پائے جانے والے احترام کے جذبات کا تجزیہ کرتے ہوئے خاص طور پر اس کی دو وجوہ کا ذکر کیا ہے جن میں ایک تو یہ ہے کہ اقبال نے فارسی زبان کے ساتھ اپنی وابستگی کے ذریعے برصغیر میں اس زبان کو ایک نئی وسعت اور رونق بخشی اور دوسرے یہ کہ اقبال نے جب بھی فکر و عمل کی اصلاح کی خاطر کوئی نئی اور موثر بات کہی تو ان کی توجہ کسی مخصوص سرزمین تک محدود نہ رہی بلکہ انہوں نے عام طور پر مسلمانانِ عالم کو خطاب کیا یا عالم انسانی کو۔

ایران کے انقلابی مفکر اور اقبال کے شیدائی، ڈاکٹر علی شریعتی تہران کے جس مرکب علمی ”حسینیا رشاڈ“ میں اپنے خطبات کے ذریعے نوجوانوں کو انقلاب کے لیے تیار کر رہے تھے، اس کی چھتوں پر بھی اقبال کے فارسی اشعار لکھے ہوئے ہیں۔ ایران میں شاہ کے خلاف انقلابی جدوجہد کے دوران بھی مختلف اجتماعات میں آیت اللہ خمینی کی تصویر کے ساتھ ساتھ جمال الدین افغانی (جسے ایران میں اسدا بادی بھی کہا جاتا ہے) اور اقبال کی تصاویر بھی آویزاں نظر آئیں۔

نوجوان نسل پر افکار اقبال کے اثرات کا جائزہ لیتے ہوئے ڈاکٹر وحید عشرت نے لکھا ہے کہ: ”اقبال پوری فارسی شاعری میں انقلاب کا نغمہ گر ہے۔ یہی وجہ ہے کہ ملوکیت کے خلاف جنگ میں ایران کے انقلابیوں کی قیادت حافظ سعدی و نظیری نے نہیں کی بلکہ اقبال کے سرمدی نعمات انقلاب نے کی ہے۔“

فلسفہ اقبال کے تحریک اور انقلاب آفرینی کا اس سے بڑا ثبوت اور کیا ہو سکتا ہے کہ انہوں نے اپنی زندگی میں برطانوی امپریلزم کے عہد میں ایک آزاد اسلامی مملکت کا لائحہ عمل مرتب کر کے ایک منجمد اور مضحل قوم کو جدوجہد کا راستہ دکھایا۔ ان کی وفات کے بعد بھی، ان کے زندہ افکار کے ذریعے سے ایک قوم کو وہ رہنمائی نصیب ہوئی کہ جس کے نتیجے میں ڈھائی ہزار سالہ پہلوی شہنشاہیت کی غلامی کا خاتمہ ہو گیا۔ یہ اہل ایران کی اقبال کے ساتھ سچی وابستگی کا نتیجہ تھا کہ ان کو ڈاکٹر علی شریعتی جیسا مفکر اور مفسر اقبال نصیب ہوا جس نے نعمات اقبال کو ایک ہر سوز اور

پُر جوش لُحْن کے ساتھ اپنی قوم کے سینوں کی دھڑکنوں میں بسا دیا۔ بلاشبہ ڈاکٹر علی شریعتی اقبال شناسی کی روایت کا ایک روشن باب ہیں۔

علی شریعتی ۲۳ نومبر ۱۹۳۳ء میں صوبہ خراسان میں دشت کویر کے کنارے آباد ایک گاؤں مزنیان کے ایک دیہی گھرانے میں پیدا ہوئے۔ ان کے دادا اپنے کمالاتِ علمی کی بدولت تہران، مشہد، اصفہان اور نجف کی ایک معروف علمی شخصیت تھے۔ والد محمد تقی بلند پایہ عالم اور مفسرِ قرآن تھے۔ شریعتی نے ابتدائی تعلیم اپنے والد سے ہی حاصل کی۔ شاید اسی لیے مختار مسعود نے لکھا ہے کہ ”استاد محمد تقی شریعتی کے ساتھ علی شریعتی کے کئی رشتے تھے۔ فرزند، شاگرد، مریدی، عاشق“۔ فرزند اور شاگردی کے بعد دوسرے رشتوں کی معنویت اس وقت سمجھ میں آتی ہے جب ۱۹۵۶ء میں شاہ کے خلاف مزاحمتی تحریک میں شمولیت کی بناء پر باپ بیٹا دونوں تہران کی ایک بدنام زمانہ جیل میں ساواک کے تشدد کا نشانہ بنتے ہیں۔

مشہد کے ٹیچرز ٹریننگ کالج سے دو سالہ کورس کی تکمیل کے بعد مشہد کے اطراف میں واقع احمد آباد کے گاؤں میں معلم مقرر ہوئے اور تصنیف و تالیف کی طرف بھی توجہ کی۔ شریعتی نے پہلی کتاب اپنے ہیرو، حضرت ابو ذر غفاریؓ پر قلمبند کی جس میں وہ حضرت ابو ذر کو ”اولین خدا پرست سوشلسٹ“ کے نام سے یاد کرتے ہیں۔

مزید تعلیم کے لیے وہ مشہد یونیورسٹی میں داخل ہو گئے اور ۱۹۵۶ء میں ادبیات میں ڈپلومہ حاصل کیا۔ اسی دوران ان کے دل میں اپنی ایک ہم درس، ڈاکٹر پوران شریعت رضوی کے لیے محبت کے جذبات پیدا ہو گئے اور بالآخر دونوں رخصتہ ازدواج میں منسلک ہو گئے۔

اسی زمانے میں انہوں نے آیت اللہ طالقانی، ڈاکٹر سبحانی اور مہدی بازرگان کی فوجی تحریک میں شمولیت اختیار کی اور گرفتار بھی ہوئے۔

مشہد یونیورسٹی کے سینٹ نے ان کو بیرون ملک اعلیٰ تعلیم کے لیے وظیفہ کی منظوری دی اور شاہ کی حکومت نے نہ چاہتے ہوئے بھی مجبوراً ان کو فرانس جانے کی اجازت دے دی جہاں

انہوں نے جامہ شناسی (سوشیالوجی) کے شعبہ میں داخلہ لے لیا۔

وہ فرانس میں قائم ”سازمان انقلابی جوانان ملی“ کی انقلابی سرگرمیوں میں شریک ہونے لگے۔ یہ وہ زمانہ تھا جب الجزائر کے نمٹے عوام، فرانسیسی استعماریت کے خلاف آزادی کی جنگ لڑ رہے تھے۔ شریعتی اپنی حریت پسندی کے سبب براہ راست آزادی کی اس جنگ میں شامل ہو گئے اور اس طرح ان کو فرانز فینس، حواری بو مدین اور بن بیلا جیسے انقلابیوں سے آشنا ہونے اور ان کے قریب رہنے کا موقع مل گیا۔ وہ فینس سے زیادہ متاثر ہوئے اور جلد ہی اس کے دوست بھی بن گئے۔ انہوں نے فینس کی معروف تصنیف ”Le demnes de la terre“ (فرانس ۱۹۶۱ء) کو جسے انقلابیوں کی انجیل قرار دیا جاتا ہے، اور جس کا دیباچہ وجودی فلسفی ژاں پال سارتر نے تحریر کیا تھا، فارسی میں ”دوزخیان زمین“ کے عنوان سے فارسی میں ترجمہ کیا۔

یہ زمانہ شریعتی کے فکری ارتقاء کے حوالے سے خاص اہمیت کا حامل ہے۔ ان کو ساربروں یونیورسٹی میں عمرانیات کے شہرت یافتہ اساتذہ لوئی ماسینون اور گوروتج سے استفادہ کا موقع ملا۔ ژاں پال سارتر، شوارز اور جان کوکتو جیسے دانشوروں کی صحبتوں سے مستفید ہونے کے مواقع ملے۔ ساتھ ہی ساتھ افریقی انقلابی عمر اوزغان (صاحب ”افضل الجہاڈ“) کے افکار و نظریات سے روشناس ہونا نصیب ہوا۔

۱۹۶۳ء میں عمرانیات اور تاریخ مذاہب میں ڈاکٹریٹ کی دو ڈگریاں حاصل کر کے وطن واپس پہنچنے کے فوراً بعد ہی زنداں میں دھکیل دیئے گئے کہ وہ فرانس میں قیام کے دوران شاہ مخالف سرگرمیوں میں ملوث رہے تھے۔ فرانس کے علمی و ادبی حلقوں کے شدید احتجاج پر آخر آپ کو رہا کرنا پڑا جس کے بعد کچھ عرصہ مشہد کے مضافات میں واقع ایک مقام ”فردوس“ میں معلم کی حیثیت سے فرائض ادا کئے لیکن جلد ہی مشہد یونیورسٹی میں ان کا تقرر ہو گیا۔ ۱۹۷۰ء سے انہوں نے حسین ارشاد میں اپنے خطبات کا آغاز کیا۔ یہی وہ دور تھا جب انہوں نے عظیم اجتماعات کے سامنے بالخصوص تاریخ، اسلام، فلسفہ مذہب اور مغرب زدگی جیسے موضوعات پر فکرائگیز لیکچرز دیئے

جس سے ان کی مقبولیت میں اس قدر اضافہ ہوا کہ شاہ کے اقتدار کے لیے خطرہ تصور کیا گیا۔ شاہ کی خفیہ پولیس ’ساواک‘ حرکت میں آئی، حسینہ ارشاد میں تالے ڈال دیئے گئے اور شریعتی ایک بار پھر اٹھارہ ماہ کے لیے قید کر دیئے گئے۔ الجزائر کے صدر حواری بو مدین نے ان کی جیل سے رہائی کے لیے ذاتی طور پر کوششیں کیں۔ ان کو جیل سے نکال کے گھر میں نظر بند کر دیا گیا لیکن وہ کسی نہ کسی طرح ۱۹۷۷ء میں لندن منتقل ہو گئے جہاں ساواک کے ایجنٹوں نے ان کا تعاقب جاری رکھا۔ ۱۹ جون ۱۹۷۷ء کو پراسرار حالت میں شریعتی شہید کر دیئے گئے۔ ایران میں ان کی تدفین کی اجازت نہ ملنے کی وجہ سے ان کو دمشق کے قبرستان، زہنبیہ میں سپرد خاک کر دیا گیا۔

ان کی بیشتر تصانیف جیسے: اسلام شناسی، تاریخ مذاہب، مغربی ثقافت کی پہچان، اسلام کی طرف واپسی، قرآن کی طرف واپسی، فاطمہ فاطمہ ہے انسان، اسلام اور مغربی۔ کاتھیب فکر، چہار زندان انسان وغیرہ ان کے وہ خطبات ہیں جو انہوں نے حسینہ ارشاد اور دوسری جامعات کے اجتماعات میں ارشاد فرمائے۔

فکر اقبال کے موضوع پر ان کی دو تحریریں:

۱. ماوا اقبال ۲. علامہ اقبال (مصلح قرن آخر)

دراصل حسینہ ارشاد میں دیئے گئے لیکچرز پر مبنی ہیں جو تہران سے شائع ہوئیں۔ یہ دونوں کتابیں بھی اردو میں ترجمہ ہو چکی ہیں۔

اقبال اور شریعتی کے حالات میں کئی باتیں قدر مشترک کی حیثیت رکھتی ہیں۔ دونوں نے جن معاشروں میں آنکھ کھولی وہ اپنی اساس سے محروم ہو چکے تھے۔ ایک برطانوی امپریلزم کے استحصال کا شکار تھا تو دوسرا پہلوی شہنشاہیت کے استبداد میں جکڑا ہوا تھا۔ دونوں مفکرین کو حالات کی سنگری کا شدید احساس تھا۔ دونوں نے مغرب کی درسگاہوں میں اعلیٰ تعلیم حاصل کی۔ اقبال نے انگلستان اور میونخ (جرمنی) کی یونیورسٹیوں سے قانون اور فلسفہ میں ڈگریاں حاصل کیں جبکہ شریعتی سارہوں (فرانس) سے سوشیالوجی اور تاریخ مذاہب میں ڈاکٹریٹ کر کے

آئے۔ دونوں نے جبر کا ساتھ دینے کی بجائے اپنے وطن کے بھسور اور متہور عوام کے حقوق اور آزادی کے لیے جدوجہد کی۔

ڈاکٹر شریعتی نے اپنے فکری سفر میں جن شخصیات سے گہرا اثر قبول کیا، ان میں علامہ اقبال سرفہرست ہیں جس کی تصدیق شریعتی کی تحریروں کے مطالعے سے بار بار ہوتی ہے۔ شریعتی کے نزدیک اقبال ایک ایسے مفکر ہیں جو آج کے فکری انتشار، روحانی افلاس اور جدید تمدن کے انحطاطات اور انحرافات کے بارے میں میرے تمام سوالوں کا جواب دے سکتے ہیں۔ ان کے ایک طویل بیان کا مفہوم اس طرح سے ہے کہ اقبال ایک ایسے انسان ہیں جو نہ تو مغرب کی طرح سائنس کو انسانی ارتقاء اور اس کے دکھوں کے مداوا کے لیے کافی سمجھتے ہیں اور نہ ہی اپنے ہم وطنوں یعنی ہندوستان کے بڑے مفکروں اور بدھ مذہب والوں کی طرح ہیں کہ باطن کے صفا اور زوان کو انسان کے مشن کا انجام سمجھتے ہوں اور ساتھ ہی یہ خیال کرتے ہوں کہ معاشرے میں موجود بھوک، غلامی، کمزوری اور استحصال سے قطع نظر کر کے روحانی اور اخلاقی بلندی حاصل کی جاسکتی ہے بلکہ وہ اسلامی فکر کا ایسا تصور پیش کرتے ہیں جو ایک طرف دنیا اور انسان کی مادی ضروریات کی طرف پوری توجہ دیتا ہے اور پھر انسانوں کو ایسا قلب عطا کرتا ہے جو زندگی کے حسن کو آہ سحر گاہی اور فکر و تدبیر میں تلاش کرتا ہے۔ اس کے ساتھ ساتھ وہ ایسے انسان ہیں جو ہمارے زمانے میں ٹیکنالوجی کی ترقی اور انسانی شعور کی بلندی کو احترام کی نگاہ سے دیکھتے ہیں۔ ۳۱

ڈاکٹر شریعتی، سید جمال الدین اور اقبال کے حوالے سے جس بات پر زور دیتے ہیں وہ ”اپنی اصل کی طرف مراجعت“ کی تحریک ہے جسے ان دونوں عبقری مفکرین نے پوری امت میں جاری کیا لیکن اس مراجعت کے معنی مقامی اور بدوی خرافات کی طرف ایسی واپسی نہیں ہے جو ”پتھر کے عہد کے انسان“ کی یاد دلاتی ہو بلکہ اپنی اصل کی طرف مراجعت کے معنی ہیں، اپنی شرف و منزلت کی حامل انسانی خصوصیات کی طرف واپسی اور ان فکری اور تمدنی اقدار کا احیاء ہے جو ہم کو آگہی عطا کرنے کے ساتھ ساتھ ترقی کی راہ پر گامزن کرتی ہوں۔ ۳۲

ڈاکٹر علی شریعتی نے افکار اقبال کی تشریح و تفسیر کرتے ہوئے اپنے عہد کی پیچیدگیوں پر اپنی توجہ کو مرکوز رکھا اور عالم اسلام کی تاریخ کے تناظر میں بعض شخصیات کی فکر اور کارناموں کا تجزیہ اپنے اسلوب میں کیا ہے جس سے اختلاف بھی کیا جاسکتا ہے لیکن اس میں کوئی شک نہیں کہ ایران میں نصف صدی سے زائد عرصہ پر پھیلی ہوئی اقبال شناسی کی روایت کو شریعتی نے ایک نئی جہت ضرور عطا کی ہے جیسا کہ کبرا احمد جانی نے خیال ظاہر کیا ہے:

”اقبال کی شاعری پر انقلاب سے پہلے متعدد ایرانی ماقدوں اور عالموں نے ناظہار خیال کیا تھا مگر اقبال شناسی کا جو دور علی شریعتی کی تقریروں کے بعد شروع ہوتا ہے وہ پہلے دور سے مختلف ہے۔“ ۱۵

ایران میں اقبال شناسی کے اس مختصر جائزے کو ہم ڈاکٹر جمیل جالبی کے اس تجزیے پر ختم کرتے ہیں جو یقیناً چشم کشا بھی ہے اور فکر انگیز بھی:

”ایران میں انقلاب کے بعد جتنا کام اقبال پر ہوا ہے اتنا کام پاکستان کو چھوڑ کر کسی اور مسلم ممالک میں نہیں ہوا۔ ایران کے علی شریعتی اور حسین نصر نے بھی فکر اقبال سے اپنی فکر و بصیرت کا چراغ روشن کیا ہے۔ جن موضوعات اور سوالات کو اقبال نے آج سے پچاس ساٹھ سال پہلے اٹھایا تھا وہ آج مسلم اُمہ کے لیے بنیادی حیثیت رکھتے ہیں۔“ ۱۶

حواشی:

- ۱۔ علامہ اقبال، تمہید فلسفہ عجم، اردو ترجمہ، میر حسن الدین، نفیس اکیڈمی، کراچی، پانچواں ایڈیشن ۱۹۶۲ء، ص ۱۰۔
- ۲۔ سروگویا اعتمادی، اقبال اور افغانستان (مضمون) مشمولہ مقالات یوم اقبال (۱۹۶۷ء)، ص ۳۶۔
- ۳۔ محمد محیط طباطبائی، ایران میں اقبال شناسی کا پس منظر (مضمون) اردو ترجمہ ڈاکٹر آفتاب اصغر، مشمولہ ”ایران میں اقبال شناسی کی روایت“ مرتبہ ڈاکٹر سلیم اختر، سنگ

میل پبلی کیشنز، لاہور ۱۹۸۳ء، ص ۱۳۔

- ۳۔ ایضاً، ص ۱۲۔
- ۵۔ سید علی خامنہ ای، آیت اللہ، "اقبال"۔ شرق کا بلند ستارہ، اردو ترجمہ و تدوین، ڈاکٹر سید محمد اکرم، دفتر ثقافتی نمائندہ، اسلامی جمہوریہ ایران، اسلام آباد، ۱۹۹۶ء، ص ۷، ۹۔
- ۶۔ ایران میں اقبال شناسی کی روایت، ص ۷۹۔
- ۷۔ ڈاکٹر غلام حسین یوسفی، ایران میں اقبال شناسی کی روایت، ص ۱۳۸، ۱۳۹۔
- ۸۔ ڈاکٹر وحید عشرت، پاکستان میں اقبالیات کا مطالعہ، بزم اقبال، لاہور، ۱۹۹۲ء، ص ۱۱۔
- ۹۔ مختار مسعود، لوح ایام، فیروز سنز لمیٹڈ، لاہور، طبع ہفتم، ۱۹۹۸ء، ص ۲۲۶۔
- ۱۰۔ فریڈ فیلمین کی اس تصنیف کو "افنادگان خاک" کے عنوان سے محمد پرویز اور سجاد باقر رضوی نے مشترکہ طور پر اردو میں ترجمہ کیا جسے نگارشات لاہور نے پہلی بار ۱۹۶۹ء میں شائع کیا۔
- ۱۱۔ ڈاکٹر شریعتی کے سوانحی حالات کے لیے بنیادی طور پر کبیر احمد جانی کے اس جامع مقدمہ سے استفادہ کیا گیا ہے جو انہوں نے شریعتی کی کتاب "اقبال مصلح قرن" کے اردو ترجمے کے لیے تحریر کیا اور شریعتی کی اپنی تحریر "گوھر" کو بنیادی ماخذ کے طور پر استعمال کیا۔ بیشتر مقالہ نگاروں نے اسی تحریر پر تکیہ کیا ہے۔ نیز الطاف جاوید کے مضمون "اقبال۔ علی شریعتی کی نظر میں" مضمولہ "المعارف" ادارہ ثقافت اسلامیہ، لاہور، اکتوبر، دسمبر ۱۹۹۶ء، جنوری، مارچ ۱۹۹۷ء اور غلام حیدر کے مضمون "اقبال اور شریعتی"، مضمولہ پیغام آشنا (علامہ اقبال خصوصی اشاعت) ثقافتی قونصلیٹ اسلامی جمہوریہ ایران، اسلام آباد، دسمبر ۲۰۰۰ء سے بھی مدد لی گئی ہے۔
- ۱۲۔ ڈاکٹر علی شریعتی کی تقریباً تمام کتب اردو میں ترجمہ ہو چکی ہیں۔ بعض کتب کا ترجمہ ایک سے زائد اصحاب نے کیا ہے جیسے ۱۹۷۶ء میں تہران سے شائع ہونے والی کتاب "ماوا اقبال" کا خواجہ حمید یزدانی کا ترجمہ و تلخیص، سہ ماہی "اقبال" (بزم اقبال،

- لاہور) کے اکتوبر ۱۹۸۱ء کے شمارے میں شائع ہوا۔ پروفیسر سردار نقوی مرحوم نے بھی اس کو ترجمہ کیا جو بعض جرائد میں قسط وار شائع ہوا (جیسے ماہنامہ طلوع افکار، کراچی)۔ ہمارے پیش نظر جاوید اقبال قزلباش کا ترجمہ ہے جو دفتر ثقافتی قونصلر، اسلامیہ جمہوریہ ایران، اسلام آباد کی طرف سے ۱۹۹۶ء میں شائع ہوا۔ اقبال۔ مصلح قرن آخر کا ترجمہ کبیر احمد جانیسی (ریڈر، اقبال انسٹی ٹیوٹ، سری نگر) نے کیا جو پروفیسر آل احمد سرور کے پیش لفظ کے ساتھ اقبال انسٹی ٹیوٹ، سری نگر نے شائع کیا جسے فرنٹیر پوسٹ پبلیکیشنز، لاہور نے بھی ۱۹۹۴ء میں شائع کیا۔
- ۱۳۔ ڈاکٹر علی شریعتی، ہم اور اقبال، اردو ترجمہ، جاوید اقبال قزلباش، ص ۳۴۔
- ۱۴۔ ڈاکٹر علی شریعتی (مصلح قرن آخر) ص ۹۵۔
- ۱۵۔ مقدمہ از کبیر جانیسی، علامہ اقبال (مصلح قرن آخر) ص ۲۴۔
- ۱۶۔ اپریل ۱۹۸۷ء میں پاکستان اسٹڈی سنٹر، جامعہ کراچی میں ”اقبال: فکرِ اسلامی کی تشکیلِ جدید“ کے موضوع پر منعقدہ سیمینار میں پڑھے گئے خطبات کو اسی عنوان سے دسمبر ۱۹۸۸ء میں کراچی سے شائع کیا گیا۔ ڈاکٹر جمیل جالبی کا تعارفی مضمون اس مجموعے میں شامل ہے۔ دیکھیے ص ۱۲۱۔

انجم طاہرہ

شہزادی زیب النساء سے منسوب ایک قطعہ کی اصل حقیقت

Abstract:

"O Waterfall ! for whose sake art thou weeping? "

"In whose sorrowful recollection hast thou wrinkled thy brows?

"What pain was it that impelled thee, like myself, the whole night, "

"To strike thy head against stone and to shed tears?"

(Muhammad Latif, Lahore, Its History-----, p.141.

This beautiful quatrain was composed by the beloved daughter of Aurang Zeb Alamgir, while enjoying the beautiful scene of the waterfall of Shalimar Garden. But critically evaluated with historical facts, the reference proved to be a misquote, because actually these verses were composed by Khawaja Muhammad Hashim Kishmi while enjoying the sight of the twin waterfalls of Karara, constructed in Burhanpur in the identical palaces built by the order of Shahjahan. These twin waterfalls exceed in beauty the one that was built at Shalimar Garden.

☆ اسٹنٹ پروفیسر، شعبہ زبان و ادبیات فارسی، لاہور کالج برائے خواتین یونیورسٹی، لاہور۔

Keywords:

1. Zaib-ul-Nisa
2. Shalimar Garden
3. Water Fall
4. Khawaj Muhammad Hashim Kishmi

خلاصہ:

یہ خوبصورت قطعہ اورنگ زیب عالمگیر کی محبوب شہزادی زیب النساء سے منسوب ہے جو انہوں نے شالامار باغ کی آبشار کے حسین منظر سے لطف اندوز ہوتے ہوئے کہا لیکن تاریخی حقائق اور مستند حوالوں کا جائزہ لینے سے یہ ثابت ہوا کہ دراصل یہ قطعہ خواجہ محمد ہاشم کشمی کی ندرت طبع کا نتیجہ ہیں جو انہوں نے برہانپور کی سیرگاہ کرا میں موجود دو آبشاروں کے حسن میں کھوکھو کر ادا کیا۔

کلیدی الفاظ:

- ۱۔ زیب النساء
- ۲۔ شالامار باغ
- ۳۔ آبشار
- ۴۔ خواجہ محمد ہاشم کشمی

ای آبشار نوحہ گراز بہر چیستی؟
چین بر جبین فکنده زانده وہ چیستی؟
آیا چه بود درد کہ چون من تمام شب
سر را بسنگ می زدی و می گریستی

مندرجہ بالا قطعہ اورنگ زیب عالمگیر کی بڑی بیٹی شہزادی زیب النساء بیگم (۱۰۴۸ھ - ۱۱۱۳ھ) سے منسوب ہے۔ شیخ احمد علی خاں ہاشمی سندیلوی تذکرہ مخزن الغرائب (سال تالیف ۱۲۱۸ھ/۱۸۰۳ء) میں رقمطراز ہیں:

”عصمت قباب نواب زیب النساء بیگم دختر بزرگ محی الدین اورنگ زیب است. فاضلہ کاملہ بود. در شعرو انشا قدرت تمام داشته. زیب المنشآت کہ از تالیفات آن جنابست، فقیر آن رازبارت نموده. اما دیوان اشعارش جایی بنظر نیامده مگر در تذکرہ ای اشعار انتخابش

بنظر آمدہ۔ لیکن اعتبار رائے شاید۔ سبب آنکہ اکثر شعرا ساتھ، صاحب آن تذکرہ بنام بیگم نوشتہ بود۔ چند بیت کہ مرقوم خوابد گردید، ازان تذکرہ است۔ خدا راست کند کہ از بیگم صاحب باشد والآنہ ازہر کس کہ باشد، مالک اوست۔“ لے

ترجمہ: " عصمت قباب شہزادی زیب النساء محی الدین اور نگزیب عالمگیر کی بڑی صاحب زادی اور صاحب علم و فضل تھیں اور شعروا نثاء میں قدرت کاملہ رکھتی تھیں۔ میں نے ان کی تالیف "زیب النساء" کی زیارت کی ہے، ان کا دیوان کہیں نظر نہیں آیا لیکن ایک تذکرہ میں ان کے اشعار کا انتخاب دیکھا ہے جس کے صحیح ہونے پر اعتبار نہیں کیا جاسکتا۔ سبب یہ ہے کہ صاحب تذکرہ نے ساتھ کے اکثر اشعار شہزادی زیب النساء کے نام لکھ دیئے ہیں۔ میں نے یہاں چند اشعار اس تذکرہ سے نقل کر کے شامل کئے ہیں خدا کرے یہ سچ ہو کہ یہ بیگم زیب النساء کی اپنی ہی تخلیق ہوں وگرنہ جس کے بھی ہوں مالک وہی ہے۔"

مولوی نور احمد چشتی نے تحقیقات چشتی (تالیف ۱۳۸۱ھ/۱۸۶۵-۱۸۶۳ء) میں شالامار باغ اور اس کی آبٹا کی تفصیل میں لکھا ہے:

"(دوسرے تختے میں) بر کنارہ تالاب بطرف جنوب ایک تخت سنگ مرمر..... یادگار شاہجہان رکھا ہوا ہے..... اس تخت کے جنوب رویہ ایک حوض سنگ مرمر مع فوارہ کلاں، جنوب رویہ اس بارہ دری، محل میانہ کے نیچے شمال رویہ ایک آبٹا..... سنگ مرمر کی موجود ہے کہ زیب النساء دختر عالمگیر کو اس محل میانہ بیٹھنے کا بڑا شوق تھا چنانچہ ہمیشہ یہاں آ کر سیر آبٹا رکا کرتی تھی چونکہ شاعرہ تھی ایک روز اس آبٹا کو دیکھ کر یہ باغی موزوں فرمائی:

ای آبشمار..... الخ

سید محمد لطیف لکھتے ہیں:

"On the upper terrace is a substantial pillared marble

Kiosk, or arcaded Pavilion (Baradari) open on all sides, and rendered delightful by a string of jets d'eau in front, and some on the lower terraces, which play over a cistern crossed by narrow marble bridges in miniature. In the centre is a reservoir, bordered by an elaborate coping, and a cascade falls into it over a slope of white marble screen corrugated in an ornamental carved diaper. Down this the water ripples into a pond below, whence, falling into another reservoir, it passes to the extremity of the garden." ۳

ترجمہ: "شالامارباغ کے اوپر کے طبقے میں شاندار ستونوں والی ایک بارہ دری بنی ہوئی ہے جو ہر طرف سے کھلی ہے جس کے سامنے اور کچھ نچلے طبقے پر آگے کو بڑھے ہوئے اچھلتے فواروں کی قطارا سے خوش کن منظر عطا کرتی ہے۔ یہ فوارے ایک ایسے حوض (Cistern) پر چلتے ہیں جس پر سنگ مرمر کے چھوٹے چھوٹے پل بنے ہوئے ہیں۔ درمیان میں ایک تالاب ہے جس کے کناروں پر دقت اور محنت سے تیار کردہ ڈاٹے ہے۔ ایک آبشار سفید سنگ مرمر کی، مائی دار ڈھلوانی چادر پر سے گرتی ہے۔ اس پر سے پانی لہریں بناتا ہوا نیچے تالاب میں گرتا ہے جہاں سے یہ ایک اور تالاب میں گرتا ہوا باغ کے آخری سرے تک جاتا ہے۔"

اس کی مزید تفصیل سید محمد لطیف نے حاشیہ میں اس طرح سے دی ہے:

"Zeb-un-Nissa, the talented daughter of Aurangzeb, used to sit in this marble pavilion and enjoy the scene of the waterfall. Here in her shady retreats, surrounded by the Royal Princesses, and attended by host of damsels, all in the bloom

of youth, she composed her sweet and charming odes, the lovely scenery and the beauties of nature all round being specially adapted to her vivid imagination and poetical genius. --- Once seated on a golden chair, Zeb-un-Nissa, as she beheld the water-fall in full play, composed the following unrivalled quatrain extempore:

ای آبشار الخ

ترجمہ: ”اورنگ زیب کی ہونہار بیٹی سنگ مرمر کی بنی اس بارہ دری میں بیٹھ کر آبشار کے منظر سے لطف اندوز ہوا کرتی تھی۔ یہاں سایہ دار مقام پر شہزادیوں اور خوبصورت، نونیز، نوجوان لڑکیوں کے جھرمٹ میں بیٹھی وہ اپنے واضح تخیل اور شاعرانہ ابتکار سے فطری مناظر کی دلآویزیوں میں محو لٹھین اور شیریں شعر کہتی تھی..... ایک دفعہ جب زیب النساء شہری کرسی پر تشریف فرما آبشار کے گرنے کا نظارہ کر رہی تھی تو اس نے یہ لاجواب رباعی کہی

ای آبشار الخ

شالامار کی سرگذشت میں ایم مسعودا کرام کلیم اس طرح سے رقمطراز ہیں:

”زیب النساء بیگم اس تخت مرمری پر سکوت شام میں آبشار کی روانی اور نرم سے جھٹک اٹھاتی۔ گھنے درختوں کے نیچے شاہی بیگمات، گل اندام کنیزوں کی صحبت میں اپنے شیریں کلام پر تھمیں و ستائش سے مسرت اندوز ہوتیں۔ جبکہ پس و پیش کے لفریب نظارے ان کے تخیل کی وسعت اور ان کے شاعرانہ جذبات کی جولا نگاہ ہوتے۔ زیب النساء نے ایک دفعہ آبشار کے دلکش منظر سے لطف اندوز ہو کر جذبات کے ترنم میں یوں مخاطب ہو کر کہا:

ای آبشار الخ

پتھر کی سل سے پانی کی روانی کے نظارے نے سخنور اور جدت طراز شہزادی کو کس قدر

بلندی فکر عطا کی۔“ ۵

اسی طرح سے درج ذیل مؤلفین نے بھی یہ قطعہ شہزادی زیب النساء سے منسوب کیا ہے:

- ۱۔ منشی عبدالرحمن شوق امرتسری، سوانح زیب النساء، ص ۳۶-۳۷
- ۲۔ محمد الدین فوق، تاریخ شمالا مارباغ، ص ۲۵-۳۷
- ۳۔ کرنل بھولاماتھ، شہر لاہور دی تاریخ (پنجابی زبان میں)، ص ۱۵۳-۱۵۴
- ۴۔ Robert Eric Mortimer Wheeler, Five Thousand years of Pakistan, p.87,9
- ۵۔ Shaikh Ahmad, Garden Architecture Published in "Pakistan Miscellany, Vol.II, p.60
- ۶۔ Ahmad Nabi Khan, Iran And Pakistan, p.119
- ۷۔ محمد عبداللہ چغتائی، مقالہ: شمالا مارباغ، شامل اردو وائرہ معارف اسلامیہ، جلد ۱۱، ص ۵۸۸-۵۹۰
- ۸۔ Muhammad Ishtiaq Khan, Shalimar, p.20
- ۹۔ Prof. Masood-ul-Hassan, Daughter of Islam, p. 136

جیسا کہ ہم اوپر ذکر کر آئے ہیں کہ شیخ احمد علی خاں سندیلوی کے بیان کے مطابق انہوں نے شہزادی زیب النساء کا دیوان کہیں نہیں دیکھا لیکن ایک تذکرہ میں اس کے اشعار کا انتخاب پڑھا جس کی صحت پر اعتبار نہیں کیا جاسکتا کیونکہ صاحب تذکرہ نے اساتذہ کے اکثر اشعار بیگم زیب النساء کے نام منسوب کر دیئے ہیں۔ احمد علی خاں سندیلوی نے اس تذکرہ میں سے جو اشعار

نقل کئے ہیں اُن میں مذکورہ بالا قطعہ بھی شامل ہے۔

محمد بختاور خاں نے اپنی تصنیف مرآة العالم (تالیف ۱۰۷۸ھ/۱۶۶۷ء) میں ذکر کیا ہے کہ یہ قطعہ محمد ہاشم کشمی ۱۵۱ھ کا ہے:

”از سادات صحیح النسب و سرگروه سالکان وادی طلب بود،
وانزوا در برهان پور اختیار کردہ، علم توکل می افراشت۔ مراتب فضل
و معنی اندیشی و فقرو درویشی اواز ملفوظات پیرخودش خواجہ
عبدالباقی کابلی نقشبندی کہ نگاشتنہ کلک حقایق سلک لوست، بر
ارباب کمال ظاہر می گردد، روزی بہ شکار گاہ کرارہ کہ در برهانپور
مرغزار دلکش و تفریح جای فرح افزاست و آبشاری بہ طول عرض
قریب صد گز درغایت لطافت و صفا در آنجامی ایزد، رفتہ بود، این لوی
لوی غلطان آبدار از عمان طبع گوهر بارش بہ ساحل نطق افتاد:

ای آبشار نوحہ گر..... الخ“۱۶

ترجمہ "وہ صحیح النسب سادات اور وادی طلب کے سالکوں کے امیر تھے... جو بہ بان پور
میں گوشہ نشین تھے اور صاحب زہد و توکل تھے۔ اُن کے علم و فضل اور فقر و درویشی کے مراتب اُن
کے مرشد خواجہ عبدالباقی کابلی نقشبندی کے ملفوظات سے ارباب کمال پر ظاہر ہوتے ہیں۔

ایک دن وہ شکار گاہ ”کرارہ“ میں گئے جو کہ بہ بانپور میں ایک دلکش مرغزار اور فرحت افزا
سیرگاہ ہے اور ایک آبشار نہایت لطیف و شفاف طول و عرض میں تقریباً سو گز وہاں گرتی ہے۔ (سیر
کے دوران) یہ آبدار موتی (یعنی شعر) لڑھکتا ہوا اُن کی طبع گہر بار کے سمندر سے ساحل نطق پر
نموار ہوا:

ای آبشار نوحہ گر..... الخ“

محمد بختاور خاں نے مرآة العالم میں محمد ہاشم کشمی کے حالات کے ضمن میں اُن کا نام محمد ہاشم

کشمیری لکھا ہے جو درست نہیں۔

”کشم بدخشاں کے علاقے میں ایک قصبہ ہے جہاں کے وہ رہنے والے تھے۔“ محلے
ڈاکٹر غلام مصطفیٰ خاں نے اپنے مقالات کے مجموعہ ”سراج البیان“ میں خواجہ محمد ہاشم کشمی
کے حالات قلمبند کئے ہیں۔ اُس میں مولانا اختر محمد خاں کی کتاب ”جوہر ہاشمیہ“ کے حوالے سے
یہ واقعہ لکھا ہے:

”نہ بان پور سے ۶-۷ میل کے فاصلے پر بجانب مشرق ایک جگہ محل گڑاڑا کے نام سے
مشہور ہے۔ وہاں ایک ندی ہے جس کے دونوں جانب یعنی مشرقی اور مغربی کناروں پر شاہی
زمانے کے کچھ محل بنے ہوئے ہیں۔ ان محلات سے ندی کی جو آبشار شمالی رویہ بلندی سے گرتی ہے
اس کا نظارہ نہایت دلربا اور جاذب توجہ ہے۔ لوگ سیر و تفریح کے لئے وہاں جاتے ہیں۔
حضرت خواجہ محمد ہاشم بھی سیر و شکار کرتے ہوئے احباب اور مریدین کے ساتھ وہاں تشریف لے
گئے تھے۔ آبشار کو دیکھ کر آپ کے دل پر پیر و مرشد کے سنگ فرقت کی چوٹ لگی اور بے اختیار یہ
قطعہ آپ کی خاطر دریا مقاطر سے نکلا جو آج تک وہاں کی کتب تاریخ میں محفوظ اور آپ کے عشق
صادق بجناب مرشد پر گواہ و عادل ہے (وہ قطعہ یہ ہے):

ای آبشار نوحہ گر..... (الخ) ۱۸

موضع کرارہ کی تفصیل میں عبدالحمید لاہوری نے بادشاہنامہ میں لکھا ہے:

”کرارہ دھپست سہ کروہئی برہانپور درنواحی آن رود خانہ ایست کہ
از صفا چون آئینہ حلبی رونما ست. و از لطافت چون آب زندگی گوارا. و در
بعض مواضع عرض آن صد گز بادشاہپست و در بعضی کمتر. دراز منہ سالفہ
برابر کرارہ بران رود بندی بستہ بودند بعض صد گز و ارتفاع دو گز. و از روی
آن بند آبشاری می ریخت. فرمان فرمای جہان در ایام نیک فرجام بادشاہزادگی،
ہنگامی کہ ماہجہ رايات ظفر آيات برای تنظیم مہمات دکن و تنسیق معاملات

آن فروغ بخش خطہ برہان پور بود، درائتای شکار آن مقام بجهت انتظام دیدہ حکم فرمودند کہ پیش بند سابق بندی دیگر بفاصلہ ہشتاد گز بر بندند تا میان ہر دو بند حوضی صد گز در ہشتاد گز بر روی کار آید۔ و آبشاری دیگر از روی این بند بریزد۔ و دو سوی آن دودست عمارت مطبوع برافرازند۔ و بامر پادشاہی در کمتر فرصتی حوضی و آبشاری دیگر و دو منزل دلنشین بر دو کنار آن و باغچہ متصل عمارت آن روی آب صورت اتمام یافتہ حیرت افزای دیدہ و ران دشوار پسند گشت۔ " ۱۹

ترجمہ: "کرارہ بہان پور سے تین کوس کے فاصلے پر ایک گاؤں ہے اس کے نواح میں ایک ندی ہے جو اپنی صفائی اور آب و تاب کی وجہ سے آئینہ طیبی کی طرح نظر آتی ہے اور لطافت کے سبب آب حیات کی طرح خوشگوار ہے اور بعض مقامات پر اس کی چوڑائی سو گز بادشاہی ہے اور بعض جگہوں پر اس سے کم۔ پرانے وقتوں میں اس ندی پر کرارہ کے مقابل ایک بند باندھا گیا جو سو گز چوڑا اور دو گز بلند تھا اور اس بند پر سے ایک آب نیا رگرتی ہے۔ [شاہجہان] ایام شاہزادگی میں مہمات دکن اور وہاں کے معاملات کے نظم و نسق کے لئے خطہ بہان پور میں جلوہ قلن ہوا۔ شکار کے دوران اس مقام کو دیکھ کر بغرض انتظام حکم فرمایا کہ سابقہ بند سے پیشتر اسی گز کے فاصلے پر ایک اور بند باندھیں تاکہ دونوں بندوں کے درمیان ایک حوض ۸۰ × ۱۰۰ گز کا تعمیر ہو جائے اور ایک دوسری آب نیا اس بند پر سے گرے اور اس کے دونوں جانب دو خوشنما خوبصورت عمارت تعمیر کریں۔ بادشاہ کے حکم سے کم مدت میں ایک حوض اور ایک اور آب نیا اور دو دلکش عمارتیں اس کے دونوں کناروں پر بن گئیں اور ندی کے اس پار عمارت کے متصل ایک باغچہ مکمل ہوا جسے دیکھ کر دقیق بین دیدہ و صاحب مہوت رہ گئے۔"

یہ حسین، دلکش اور جالب نظر سیر گاہ کرارہ جس کے نظارے سے متاثر ہو کر میر ہاشم کشمی نے یہ دلنشین اشعار تخلیق کئے۔ محمد صالح کنبو نے اس فرحت افزا مقام کی خوبصورتی کا ذکر شاہجہان

کے تیسرے سال جلوس ۴۰-۱۰۳۹ھ کے احوال کے ضمن میں کیا ہے کہ اس کے حسین و دلکش اور عمدہ نظارے سے آنکھیں لطف اندوز ہوتی ہیں اور کان آبتاروں کی مترنم آواز سے خوشی و انبساط پاتے ہیں۔ نیز اس سیرگاہ کی تعریف کرتے ہوئے اس کو کشمیر کی جھیل ڈل اور صفا پور کے تالاب اور ہرات کے باغ زاناں اور نہرا نجر پرتہ جی دی ہے:

”سوانح این ایام سعادت انجام بیست و پنجم آذر ماہ الہی کشش خاطر
افدس بہ نظارۂ نزہت گاہ کرارہ و شکار آن اطراف رو نمودہ نزول ہمایوں بدان
فرخندہ منزل اتفاق افتاد. و سہ روز در آن متبع عیش و شادی بہ نشاط صید و صید
نشاط بیغمی طرب اندوز بردہ چہارم روز معاودت فرمودند. بحکم آنکہ سامعہ از
شنیدن اوصاف مرغوب آن مایہ لذت می یابد کہ دیدہ از دیدن. و ازینجاست کہ
اہل حکمت انبساط گوش را کہ لذیذ ترین ملامت طبع و مشنہبات نفس
است، بی بہرہ ندانستہ اند. لا جرم درین مقام بہ تقریب ذکر کیفیت آن نزہت
کدہ غریب نظارہ فریب این حس شریف را حرمان نصیب نہ پسنایند بہ تعریف
مجملی از خصوصیات آن سامعہ افروز مستمعان می گردد.

این گل زمین بدایع آئین کہ ہمانا سوادش خال صفحہ چین بل
سرتاسر منتزہات روی زمین است بہ اسم کرارہ (نام دھکدہ ایست واقع در سہ
کروہی برہانپور کہ این جلوہ گاہ شاہد نظر بر ظاہر آن واقعہ است) اشتهار دارد.
قبل از آنکہ بالقوۃ این نزہت آباد عشرت بنیاد از توجہ این بانی میانہ جہانبانی بہ
فعل آید، پیشینیان بندی بہ طول صد ذراع و ارتفاع دو ذراع بر پیش رودی کہ در
نزدیکٹی آن جاریست، بستہ بودند و از آن احداث آبشاری نمودہ چون در ایام
شاہزادگی نہضت والا بہ تسخیر دکن روی نمودہ بود، در اثنای سیرو شکار کہ
از موکب اقبال بر آن سر زمین گذر اشرف افتاد و جوہر قابلیت آن آشکار

گردید۔ حسب الامر قضا نفاذ آن عمارت گر معمورۂ ہفت کشور بہ تیز دستی معماران جادو کار در عرض اندک روزگار بندی دیگر بہ فاصلہ ہشتاد ذراع بیشتر از بند سابق بر آن رود مترتب شد۔ چنانچہ بین السلین دریاچہ بہ طول صد ذراع و عرض ہشتاد ذراع بہم رسیدہ از دو طرف ریزشگاہ آب آن دو بند خاطر بستند و آبشار دلاویز صورت وجود بست۔

و بنا بر امر ارفع بر اطراف آن سراستانی نیز با عمارات عالی و نشیمن های دلنشین بہ وضع بدیع و ہندسہ غریب ترتیب پذیرفت۔ بہ لطفی و زینتی کہ مشاہدہ اطراف آن دریاچہ کہ از روی فساحت منظر و صفای نظر از "دل" کشمیر و تال صفا پور طرب افزا تراست۔ و بہ اعتبار نزہت باغ و صفای آب باغ زاغان و نہر انجیر ہری از یاد می برد بلکہ از روضہ رضوان و جوی شیر بہشت یاد می دہد۔ خاصہ در موسم زمستان کہ آب رود بہ افراط و تفریط فصل برشکال و تابستان نیست و در کمال اعتدال می باشد۔

بیت

چنین نزہت کدہ اندر جہان نیست
مگر باغ جنان، گرچہ چنان نیست
زلطف آبشارش فیض در جوش
رود از دیدن آن ہوش از ہوش ۴۰

ترجمہ: "شاہجہان نے ۲۵ آذر ماہ کو کراچی سیرگاہ کا نظارہ کرنے اور اس نواح میں شکار کے لئے اس مبارک منزل پر قیام کیا اور تین روز اس مرکز عیش و شادمانی میں بے فکری اور اطمینان سے نشاۃ شکار سے لطف اٹھایا اور چوتھے روز واپس آیا۔"

"چونکہ کان پسندیدہ تعریفیں سن کر جس قدر لطف اندوز ہوتے ہیں آنکھیں عمدہ

نظارے سے اسی قدر لذت یاب ہوتی ہیں لہذا اہل حکمت نے کان کی خوشی و شادمانی کو طبیعت کے لئے بہت ہی پر لطف و مناسب اور روح کی پسندیدہ ترین اور بے حد مفید غذا قرار دیا ہے۔ بے شک اس مقام پر اس عجیب و غریب تفریح گاہ کی کیفیت کے حال سے اس معزز حسن کو اس پر فریب نظارہ سے محروم نہیں رکھا جاسکتا اور اس فرحت افزا مقام کی خصوصیات سے اختصار کے ساتھ سامعین کو لطف اندوز کیا جاتا ہے۔“

”یہ سرسبز و شاداب، عجیب و غریب سرزمین جس کے گرد و نواح یقیناً انتہائی خوبصورت بلکہ سراسر روئے زمین قابل دید اور پاکیزہ مقامات میں سے ہیں۔ یہ محبوب جیسی خوبصورت جلوہ گاہ کرارہ نامی ایک گاؤں ہے جو بہان پور کے نواح میں تین کوس کے فاصلے پر واقع ہے۔ قبل اس کے کہ اس حکومت کی عمارات کے بانی کی قوت سے یہ عیش و نشاط کی نزہت گاہ وجود میں آئے، اگلے زمانے کے لوگوں نے ایک ندی پر جو اس کے نزدیک بہہ رہی ہے، سو ذراع لمبا اور دو ذراع بلند ایک بند باندھ کر اسی سے ایک آبشار تعمیر کی تھی۔ جب [شاہجہان نے] ایام شاہزادگی میں تخیل دکن کے لئے کوچ کیا تھا اور سیر و شکار کے دوران میں اس کا اقبال مند لشکر اس سرزمین سے گذرا تو اس مقام کی عمدگی اور لیاقت کا جو ہر کھلا۔ اس معمورہ ہفت اقلیم کے عمارت گر کے حسب حکم ماہر فن معماروں نے تیز رفتاری سے تھوڑے ہی عرصے میں ایک اور بند سابق بند سے اسی ذراع اوپر اس ندی پر تعمیر کر دیا چنانچہ دو بندوں کے درمیان سو ذراع لمبی اور اسی ذراع چوڑی ایک جھیل وجود میں آگئی ان دو دلپذیر بندوں کے دوطرف سے پانی کے گرنے سے دو دلا آبیاریں نمودار ہو گئیں۔“

”حکم اعلیٰ کے مطابق اس [ندی] کے اطراف میں ایک ایک خانہ باغ کے ساتھ ہی عالیشان عمارات اور دلنشین نشیمن بھی انوکھی شکل اور عجیب و غریب اقلیدی صورت کے تعمیر ہو گئے۔ اس جھیل کے اطراف کا نظارہ عمدگی، زینت، فراخی منظر اور صفائے نظر کے اعتبار سے کشمیر کی [جھیل] ڈل اور صفاپور کے تالاب سے زیادہ فرحت بخش ہے۔ باغ کی تروتازگی اور پانی کی پاکیزگی باغ زانان اور نہر انجیر [ہرات] کی یاد دل سے بھلا دیتی ہے بلکہ بہشت اور جنت کی

جوئے شیر کی یاد دلاتی ہے۔ خاص طور پر موسم سرما میں دریا کا پانی نہایت اعتدال پر ہوتا ہے۔ نہ برسات کی طغیانی ہوتی ہے اور نہ موسم گرما کی سی پانی کی قلت و کمی۔“

بیت: ”دنیا میں ایسا سرسبز و شاداب مقام کہیں نہیں ہے سوائے باغ بہشت کے مگر وہ بھی شاید ایسا نہیں ہے اس کی آبنما کی خوبی و عمدگی سے فیض جوش مارتا ہے۔ اس کے نظارے سے شعور اپنے ہوش کھودیتا ہے۔“

سید محمد مطیع اللہ راشد برہانپوری نے ”برہانپور کے سندھی اولیا“ میں اس سیرگاہ کا ذکر کیا

ہے:

”شاہجہان بزمانہ شاہزادگی..... محمد بن فضل اللہ جو ایک مرتاض تھے، کی خانقاہ میں آتا۔ یہاں ملامحب علی (۹۸۲-۱۰۵۵ھ) سے روابط بڑھے اور سیر و تفریح کے مواقع پر انہیں ساتھ رکھنے لگا۔ برہانپور میں ہی شاہجہان نے تعمیرات میں مظاہر آرٹ کی بنیادیں رکھیں۔ کراہ کی سیرگاہ کی تعمیر کا بھی حکم دیا۔ یہ مقام برہانپور سے ۶-۷ میل کے فاصلے پر فاروقی سلاطین کی شکارگاہ اور تفریحی مقام تھا..... جب شاہجہان اس سیرگاہ کی تکمیل کے بعد اسے دیکھنے کے لئے گیا تو ملامحب علی برہانپوری نے اسکی تعریف میں اشعار لکھے۔ سید محمد مطیع اللہ راشد کو اپنی خاندانی قدیم بیاض میں سے ملامحب علی کے دیگر کلام کے ساتھ اس تفریح گاہ کے متعلق یہ اشعار ملے ہیں۔ جو انہوں نے اس کتاب میں نقل کئے ہیں:

جبذا این منزل فرخندہ شاہجہان
در کراہ می نماید جلوہ باغ جنان
مطالع بر جستہ تعمیر سلطان خورم
بر کنارہ حوض اکبر این دو کاخ محترم
جفت لیکن طاق در سائک عمارات بدیع
ہریکی چون کوشک فردوس مطبوع و رفیع

چادر آب مصفا حیرت افزا آبشار
 قلب این نظارہ گویا آب حیوان آشکار
 میرود مسنانہ وار، افنان و خیزان میرود
 چون من شوریدہ نالان و گریان میرود
 کردم از نظارہ این گلشن دائم بہار
 سہر فردوسِ معلیٰ در حباتِ مستعار

مطلع برجستہ نقیر کی بلاغت و ندرت کچھ وہی حضرات سمجھ سکتے ہیں جنہوں نے یہ منظر دیکھا ہے۔ آبتار کے دونوں پہلوؤں پر یکساں عرض و طول اور یکساں طرز نقیر کے عظیم الشان دیدہ زیب و باصرہ فریب و محل ایک دوسرے کے مقابل ایک دوسرے کا اس قدر صحیح نمونہ کہ جس میں سہر موقوفات یا تجاؤ نہیں ہے۔ درحقیقت مطلع برجستہ نقیر ان محلات کی منہ بولتی تصویر ہے۔^{۱۲} ان شواہد کی روشنی میں یہ بات واضح ہو جاتی ہے کہ شالامار باغ لاہور کی ایک آبتار کرارہ کی دو آبتاروں کے مقابلے میں کس قدر کم حیثیت کی حامل ہے۔ مؤلفین نے محض زیب داستان کے لئے یہ قطعہ شالامار باغ لاہور کی اس آبتار اور شہزادی زیب النساء سے منسوب کر دیا جبکہ محمد بختاور خاں نے اپنی کتاب مرآة العالم میں زیر بحث قطعہ میر ہاشم کشمی کی ملکیت بتلایا ہے۔ اور ڈاکٹر غلام مصطفیٰ خاں نے مولانا اختر محمد خاں مؤلف ”جواہر ہاشمیہ“ (سال تالیف ۱۹۳۸ء، حیدرآباد، دکن) کے حوالے سے لکھا ہے کہ یہ قطعہ خواجہ محمد ہاشم کشمی کی جو دت طبع کا نتیجہ ہے جو کرارہ کی دلکش آبتاروں کے حسین مناظر میں کھو کر لکھا گیا۔

اس کے علاوہ احمد علی خاں سندیلوی نے بھی اپنے تذکرے میں اس قطعہ اور دیگر اشعار کے شہزادی زیب النساء سے منسوب کیے جانے پر شک و شبہ کا اظہار کیا ہے اور ان میں سے اکثر اشعار کو ساتھ ہی کی ملک بتلایا ہے۔

پس مندرجہ بالا مستند حقائق و بیانات کی روشنی میں یہ بات اظہر من الشمس ہے کہ یہ اشعار خواجہ محمد ہاشم کشمی کے ہیں۔

حواشی:

- ۱۔ احمد علی خاں ہاشمی سندیلوی، شیخ، تذکرہ مخزن القرائب، جلد دوم، پبلیشنگ ہاؤس، لاہور، ۱۹۷۰ء، ص ۳۳۰-۳۳۳.
- ۲۔ نور احمد چشتی، سولوی، تحقیقات چشتی، مرتب: سید احسان علی، پنجابی ادبی اکادمی، لاہور، ۱۹۶۳ء، ص ۸۸۳.
- ۳۔ Latif, Syed Muhammad, Lahore, Its History, Architectural Remains and Antiquities, Lahore. 1892. p.141.
- ۴۔ Ibid.
- ۵۔ مسعود اکرام کلیم، ایم، شمالا مارکی سرگذشت، مارکن اینڈ سکنی پبلیشرز، لاہور، ص ۱۰۰۔
- ۶۔ شوق امرتسری، منشی عبدالرحمن، سوانح زہب النساء بمعہ کلام منشی، ملک دین محمد جرنل کتب و پبلیشر، کشمیری بازار، لاہور، ۱۹۱۹ء۔
- ۷۔ فوق، محمد الدین، تاریخ شمالا مارباغ، ظفر برادرزادہ جرنل کتب، ظفر منزل، لاہور، ۱۹۲۳ء۔
- ۸۔ کرنل بھولانا تھہ، شہر لاہور کی تاریخ، لاہور، ۱۹۳۳ء۔
9. Wheeler, Mortimer, Robert Eric, Five Thousand years of Pakistan, Christopher Johnson (Publishers) Ltd. London, 1950.
10. Shaikh Ahmad, Garden Architecture, Pakistan, Included in: Miscellany Vol.II, Publications Post Box No. 183, Karachi, Pakistan, March 1958.
11. Ahmad Nabi Khan, Iran And Pakistan, Central Committee of the Government of Pakistan for the celebration of the 2500th Annivercery of the Iranian Monarchy, Karachi, October, 1971.
- ۱۲۔ عبداللہ چغتائی، محمد، شمالا مارباغ، مقالہ شامل اردو دائرہ ستارف اسلام، جلد ۱۱، پنجاب یونیورسٹی، لاہور، ۱۹۷۵ء۔
13. Ishtiaq Khan, Muhammad, Shalamar, Department of Archaeology and Museums Government of Pakistan, Karachi.
14. Masood-ul-Hassan, Daughter of Islam, Hazrat Data Ganj Bakhsh Academy, Allama Iqbal Road, Lahore.

۱۵۔ ”زبدۃ المقامات“ کے مصنف حضرت خواجہ محمد ہاشم کشمیری برہانپوری بدخشاں کے ایک تہذیب کشم کے بزرگ زادوں میں سے ہیں۔ والد کا نام خواجہ محمد قاسم (م: ۱۰۱۳ھ) تھا۔ عہدِ چنگیزی میں شاعر اور صوفی کے طور پر مشہور ہوئے۔ سرہند میں حضرت بجزرہ دلفاٹی کی خانقاہ میں قیام کیا۔ حضرت بجزرہ دلفاٹی کی اجازت سے ۱۰۳۳ھ میں برہانپور چلے گئے وہیں ۱۱ رجب ۱۰۳۵ھ میں فوت ہوئے۔ ”زبدۃ المقامات“ میں حضرت خواجہ بابائی باللہ اور حضرت شیخ احمد فاروقی معروف بہ حضرت بجزرہ دلفاٹی اور ان کے خلفاء کے حالات ۱۰۴۱ھ تک درج ہیں۔

ان کی دوسری کتاب ’نسبات القدس‘ ہے۔ مزید مطالعہ کے لئے دیکھئے:

- ۱۶۔ خواجہ محمد ہاشم کشمیری، زبدۃ المقامات، مکتبہ اشرفیہ، استانبول، ترکیہ، ۱۹۷۷ء۔
- ۱۷۔ شیخ بدرالدین سرہندی، حضرات القدس، مرتبہ مولانا محبوب الہی، محکمہ اوقاف، پنجاب، لاہور ۱۹۷۱ء، ص ۳۶۸-۳۸۳۔
- ۱۸۔ بخشا و رضاں، محمد، مراۃ العالم، جلد دوم، مرتبہ: ساجدہ سلطانہ حلوی، ادارہ تحقیقات پاکستان، داشنگاہ پنجاب، لاہور ۱۹۷۹ء، ص ۶۸۸۔

17. Nabi Hadi, Dictionary of Indo-Persian Literature, Indira Gandhi National Centre for the Arts, Abhinave Publications, New Delhi, 1995. p.229

۱۸۔ غلام مصطفیٰ خاں، ڈاکٹر، سراج البیان، گلاب سنز، اردو بازار کراچی، ۱۹۹۲ء، ص ۳۰۲-۳۰۵؛ غلام مصطفیٰ خاں، ڈاکٹر، مقالہ: خواجہ محمد ہاشم کشمیری، شامل ارخان فاروقی مرتبہ: ظہیر احمد صدیقی، ایچو کیٹنل پبلشنگ ہاؤس، دہلی، ۱۹۸۷ء، ص ۱۸۸-۱۸۹۔

۱۹۔ عبدالحمید لاہوری، بادشاہنامہ، جلد اول، حصہ اول، مرتبہ: مولوی کبیر الدین احمد، گلگت، ۱۸۶۷ء، ص ۳۳۲۔

۲۰۔ کنو، محمد صالح، عمل صالح الموسوم بہ شاہجہان نامہ، جلد اول، مرتبہ: دکتر غلام پروانی، ترمیم و تصحیح: دکتر وحید قریشی، مجلس ترقی ادب، لاہور، ۱۹۶۷ء، ص ۳۳۸-۳۳۹۔

۲۱۔ مطہج اللہ راشدی برہانپوری، سید محمد برہانپور کے سندھی اولیاء، سندھی ادبی بورڈ، جام شوری، حیدرآباد، ۱۹۸۸ء، ص ۲۶۲-۲۶۵۔

خواجہ مسعود بک

Abstract:

Khawaja Masood Buck (RA) was a renowned sufi of the Chishtia order. He was the disciple of Sheikh Rukn-ud-din bin Shahab-ud-din. He lived a grand early life. But when he bade farewell to such life, he became a dervesh and a state of Jazb-o-Masti, rapture & ecstasy, took him over. He was always in this state and revealed the divine secrets. His Persian poetry and prose speaks of Gnosticism and "Wahdat-ul-Wujud" (Panthiesm).

Keywords: 1. Sufi 2. Disciple
3. Ecstasy 4. Gnosticism

خلاصہ:

خواجہ مسعود بک چشتیہ سلسلہ کے مشہور بزرگ اور شیخ رکن الدین بن شہاب الدین کے مرید ہیں۔ انہوں نے ابتدائی زندگی بڑی شان و شوکت میں بسر کی۔ امیرانہ زندگی سے گریزا اختیار کیا تو درویش بن گئے اور جذب و مستی کی کیفیت ان پر طاری ہو گئی۔ حالت سکر میں رہتے تھے اور عالم جذب و مستی میں عرفان و طریقت کے اسرار فاش کر دیتے تھے۔ ان کی فارسی شاعری اور نثر عرفان، وحدت الوجود کے موضوعات کا احاطہ کئے ہوئے ہے۔

کلیدی الفاظ:

۱۔ صوفی ۲۔ مرید ۳۔ جذب و مستی ۴۔ عرفان

احمد بن محمد کشمیری بخاری ہندی متخلص بہ مسعود سلطان فیروز شاہ (ف ۹۰ھ) کے عزیز تھے اور اسی بنا پر بخاری کے نام سے مشہور ہو گئے تھے۔ صاحب نزہۃ الخواطر لکھتے ہیں کہ ان کا نام شیرخان تھا اور مسعود بیگ سے معروف تھے۔ انہوں نے ابتدائی زندگی بڑی شان و شوکت اور مرفہ الحالی میں بسر کی لیکن ان تمام کاموں کو چھوڑ کر شیخ رکن الدین بن شہاب الدین دہلوی کی بیعت کر لی اور ترک و تجرید میں رتبہ کمال کو پہنچے۔ ”نزہۃ الخواطر“ کی عبارت ہے:

”الشیخ الفاضل الصالح شیر خان الحنفی الصوفی الدہلوی المشہور بمسعود بیگ کان من عشیرۃ السطان فیروز شاہ الدہلوی صرف شطراً من عمرہ فی الغنی والا مارة ثم ترک الاشتغال بما لا ینعیہ، و باع الشیخ رکن الدین بن شہاب الدین الدہلوی والنزم ترک و التجرید و الانزواء والصیام و القیام فی جوف اللیل حتی بلغ رتبة الکمال“۔

بعض لوگ ان کو مسعود بیگ اور بعض مسعود بک کے نام سے یاد کرتے ہیں اور اس ضمن میں یہ دلیل دیتے ہیں کہ ”بک“ بخارا کا مضافاتی علاقہ ہے۔ خواجہ مسعود کے اجداد کا تعلق اس علاقہ سے تھا اور وہ یہاں سے ہجرت کر کے دہلی آ گئے تھے۔ اس علاقے کی نسبت سے ”بک“ ان کے نام کا لاحقہ بنا۔

امیرانہ زندگی سے گریز اختیار کیا تو درویش بن گئے اور جذب و مستی کی کیفیت ان پر طاری ہو گئی، حالت سکر میں رہتے تھے اور عالم جذب و مستی میں عرفان و طریقت کے اسرار و رموز فاش کر دیتے تھے۔ حضرت عبدالحق محدث دہلوی لکھتے ہیں:

”در سلسلۃ چشمت ہیج کس اینچنین اسرار حقیقت را فاش نگفتہ و مستی نکرده کہ او کردہ، بگویند اشک او بہ حدی گرم بود کہ اگر بردست یکی می افتاد، می سوخت.“

ترجمہ: چشمہ سلسلے میں ان کی طرح کسی نے اسرار حقیقت کو فاش نہیں کیا۔ کہتے ہیں کہ ان کے

آنسو اتنے گرم ہوتے تھے کہ کسی کے ہاتھ پر پڑتے تو وہ جل جاتا تھا۔

خواجہ مسعود بیگ شیخ رکن الدین بن شہاب الدین کے مرید تھے لیکن شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی (ف ۵۷۷ھ ق) کے حلقہ ارادت میں بھی رہے اور ان سے اکتساب فیض کیا۔ شیخ نصیر الدین محمود خواجہ مسعود بیگ کے دادا مرشد شیخ شہاب الدین کے پیر بھائی تھے اور دونوں حضرات خواجہ نظام الدین اولیاء (ف ۷۲۵ھ ق) کے تربیت یافتہ مرید اور چہیتے خلیفہ تھے۔ ان پر ہر وقت ایک قلندرانہ اور مجذوبانہ حالت طاری رہتی اور وہ اس حالت ”سکر“ میں شطیحات کہہ دیا کرتے تھے۔ وہ فلسفہ وحدت الوجود کے حامی تھے اور ان کی مجذوبانہ گفتگو کی وجہ سے بعض علماء ان کے سخت خلاف ہو گئے تھے اور انہی علماء کے فتویٰ پر ان کو قتل کر دیا گیا۔ صاحب ”کلمات الصادقین“ لکھتے ہیں:

”بالجملہ در مشرب عشق و محبت یگانہ وقت بود و علمای
روزگار را باوی نقاری تمام، چنانچہ گویند ہم بفتویٰ ایشان مثل
حسین منصور بہ قتل آمد و قبر شریف وی در راہ خواجہ قطب الدین
در لادو سراہ است پہلوی پیر بزرگوار خود.“

ترجمہ: مختصر یہ کہ مشرب عشق و محبت میں یگانہ روزگار تھے اور ہم عصر علماء ان سے پر خاش رکھتے تھے۔ چنانچہ کہتے ہیں کہ انہی علماء کے فتویٰ پر انہیں حسین بن منصور کی طرح قتل کیا گیا اور ان کی قبر مبارک قطب صاحب کے راستے میں لاڈوسراہ کے مقام پر اپنے مرشد کے پہلو میں ہے۔ ان کے سال شہادت کے بارے میں اختلاف پایا جاتا ہے بعض محققین ۸۳۶ھ/۱۴۳۳ء کو درست قرار دیتے ہیں^۱ لیکن اکثر محققین اس بات پر متفق ہیں کہ انہیں ۸۰۰ھ/۹۸-۱۳۹۷ء میں شہید کیا گیا^۲ اور ان کے گلے گلے کر کے دریائے جمن میں بہا دیا گیا۔^۳

مصنف ”تاریخ اور تحقیق“ نے خواجہ صاحب کے واقعہ شہادت کی تفصیل بحوالہ خواجہ گل

محمد احمد پوری یوں وی ہے:

”منقول است از حضرت غریب برور رضی اللہ عنہ کہ روزے حضرت مسعود بنک نعلین برائی شیخ خود می آورد، یکے عالمے در راه ملاقی شد، پرسید کہ کفش کدام کس برداشته آید؟ فرمودند کہ کفش حق تعالی برداشته ام. علمائے ظاہر متفق شدہ زیر قلعہ فیروزہ آباد برلب جوں آنحضرت را شهید ساخته اعضاء مبارک اور پارچہ پارچہ کردہ در آب انداختند. بعد از وقوع این قضیہ ہر چند معتقدان و احبّاء در آب جوں انداختند، اثرے ازان نیافتند. بعد از تردد بسیار جمیع اعضائے او جمع شدہ و مجسم گردیدہ در حجرۂ خاص حضرت سلطان المشایخ رضی اللہ عنہم در کیلو کھری یافتند، از آنجا برداشته در مقبر آنجا پیران قریب مقام خواجہ قطب الاسلام بختیار اوشی در لادوسرای مدفون ساختند. چون این خبر بحضرت شیخ رسید، قاضی را فرمودند کہ بکدام مسئلہ شہید کردہ اند؟ قاضی گفت کہ حق تعالی را پائی ثابت کردہ بود. حضرت شیخ فرمود کہ اضافت برای ادنی ملائمت درست است. شما پرسیدہ بود کہ کفش خدائے تعالی برائے مالکیت. حق تعالی می گفت کہ: لله مافی السموات والارض یا حق تعالی را لابس کفش می گفت. قاضی از جواب عاری شد، پس آنحضرت را جوش آمد، فرمودند: ای روسیاه. فی الحال روئے قاضی سیاہ و حالش تباہ گردید.“

خواجہ مسعود بہت اچھے شاعر تھے اور اشعار میں مسعود تخلص کرتے تھے۔ ان کا دیوان قصائد، غزلیات اور رباعیات پر مشتمل ہے ۲۱ جو خواجہ نصیر الدین محمود کی اجازت سے مکمل

کیا۔ ۳۱۔ زیادہ تر قصائد اپنے مرشد شیخ رکن الدین کی مدح میں لکھے ہیں، کچھ قصائد حضرت نصیر الدین چراغ دہلی کی مدح سرائی پر مشتمل ہیں، ان کے کلام میں وجودی اثر نمایاں اہمیت کا حامل ہے، مثال کے طور پر:

رفت ز مسعود بک جملہ صفات بشر
چونکہ ہمہ ذات بود باز همان ذات شد
یعنی مسعود بک کی تمام بشری صفات ختم ہو گئیں چونکہ سب کچھ ذات واحد تھی اس لیے پھر سے وہ ذات واحد بن گیا۔

صاحب ”نزہۃ الخواطر“ نے ان کی درج ذیل غزل نقل کی ہے:

ہر دم بگمان رفتم یارب کہ منم یا او
کامیختہ ایم از جان او بامن و من یا او
این گشتہ ہجران را گشت است خیالش جان
چون بینک اجل آید از تن چہ رود با او
سخت است ز بیداری این دیدہ شب پیما
آسودہ بخسپیم گر بردیدہ نهد پا او
سوزم چو سینہ این جان من از پی چشم بد
ہر گہ کہ کند جلوہ پیشم رخ زیبا او
بے صورت موزونش چون زندہ توان ماندن
مائیم ہمہ تنہا جان ہمہ تنہا او
گشت است بے جانہا از طرہ او غارت
برده است بے دلہا از غمزہ بیغما او

ہر لحظہ کند جلوہ در دل بد گز صورت
 ہر کس بتماشائے ماراست تماشا او
 مسعود ازین خلوت کن معذرتی جان را
 زیرا کہ بدل ما را کرد است کنون جا او
 یعنی مجھے ہر لمحے اپنے رب پرگمان ہوا کہ یہ میں ہوں یا وہ، کہ میں اس میں اور وہ مجھ
 میں جذب ہو چکا ہے (دوئی نہیں رہی)۔ اس ہجر زدہ عاشق کے لیے اس کا خیال جان کی صورت
 اختیار کر گیا ہے۔ جب موت کا قاصد آئے گا تو وہ میرے جسم سے کیا لے کے جائے گا۔ بیداری
 کی وجہ سے میری آنکھوں کا رت جگا میرے لیے باعث تکلیف ہے۔ اگر وہ ان آنکھوں پر اپنے
 قدم رکھے تو میں سکون کی نیند سو جاؤں۔ جب محبوب کے رخ زیبا پر میری نظر پڑتی ہے تو میں اس کو
 چشم بد سے بچانے کے لیے ہر مل کے دانے کی طرح جل جاتا ہوں۔ اس کے حسین چہرے کے
 بغیر کیسے زندہ رہا جاسکتا ہے۔ ہم سب کے سب تنہا ہیں اور سب کی جان اس ”واحد“ میں ہے۔ اس
 کے طرہ زلف نے بہت سی جانیں لوٹ لی ہیں اور بہت سے دلوں کو اس نے اپنی اداؤں سے چھین
 لیا ہے۔ وہ ہر لمحے دل میں ایک نئے انداز سے جلوہ گر ہوتا ہے، ہر شخص کسی نہ کسی تماشا کو دیکھنے میں
 مشغول ہے، ہمارے لیے تو اس کی ذات ہی نظارہ ہے۔ اے مسعود اب اس تنہائی کے ہاتھوں اپنی
 جان سے معذرت طلب کر اس لیے کہ اب اس نے ہمارے دل میں اپنی جگہ بنا لی ہے۔
 ان کی ایک رباعی:

گراز خودی خویش برون آئی تو
 در پردہ توحید درون آئی تو
 وراز روش چون و چرا در گذری
 از خود شدہ بسی چرا و چون آئی تو
 ترجمہ: اگر تو اپنی انا کے خول سے باہر آجائے اور (اپنی ذات کو فنا کر کے) توحید کے پردے

میں آجائے۔ اگر تو چون و چرا (کیوں اور کیسے) کی روش کو چھوڑ دے تو اپنے آپ کو فراموش کر کے ہر لمحے سے نجات پا جائے گا۔

ان کا دیوان ”نور الیقین“ کے نام سے موسوم ہے اور اس کا خطی نسخہ برٹش میوزیم میں شمارہ 312 or کے تحت موجود ہے۔ ۱۶ مولانا آزاد لائبریری علی گڑھ میں بھی دیوان مسعود بک کے نام سے ایک قلمی نسخہ موجود ہے۔ ۱۷

انہوں نے عین القضاة ہدائی کی تقلید میں ”کتاب التہدیین بر طبق تمہیدات عین القضاة ہدائی“ لکھی جو دستبروز زمانہ سے محفوظ نہیں رہی۔ ۱۸

”ام الصحايف في عين المعارف“ ان کی مشہور نثری تالیف ہے جس میں نظم کی آمیزش بھی ہے۔ اس کے دیباچے میں کہتے ہیں کہ یہ کتاب چند دوستوں کی خواہش پر لکھی گئی جو حق کو پا لینے کی طلب رکھتے ہیں۔ اس کے شروع میں مقدمہ ہے اور مقدمہ کے بعد کتاب کے نام کی حقیقت، محبت کی حقیقت، عشق کی حقیقت، انسان کی حقیقت، حدیث مبارکہ میں علم کا شہر ہوں اور علی اس کا دروازہ، مشائخ کی کلاہ، مراتب سلوک، ذکر خفی، کفر حقیقی اور حقیقی ایمان کے مراتب کا بیان ہے۔ اس کا آغاز یوں ہوتا ہے:

”الحمد لله الذي بصر عيون العارفين بنور الجمال و نور قلوب
المجيبين“ ۱۹ اس کتاب کا خطی نسخہ نیشنل میوزیم کراچی میں ۶-۱۹۷۰ کے تحت موجود ہے۔ سماع کے جواز میں ایک رسالہ ”سماع“ ان کی تالیف ملتا ہے۔ مؤلف فہرست مشترک لکھتے ہیں ۲۰

”رسالہ در جواز سماع از مسعود بک (گلفون) کہ بایستی
همان نخشمی بخارابی نگارنده ”ام الصحايف“ باشد. هر چند نام این
رسالہ را در میان کارہائش نیافتیم.“

ترجمہ: سماع کے جواز میں مسعود بک کا ایک رسالہ ہے۔ یہ وہی نخشمی بخاری مصنف

”ام الصحایف“ ہیں۔ اگرچہ ان کی تالیفات میں اس رسالے کا سراغ نہیں مل سکا۔
 ان کی تصنیف ”مرآت العارفین“ تصوف کے موضوع پر اہم کتاب شمار ہوتی ہے۔ اس
 کی نثر رواں ہے اور یہ عرفان کی تین اقسام پر مشتمل ہے جو مندرجہ ذیل ہیں:
 ۱۔ علم الیقین ۲۔ عین الیقین ۳۔ حق الیقین
 اس کتاب کے چودہ ابواب ہیں۔ ہر باب کو ”کشف“ سے موسوم کیا گیا ہے ابواب کی ترتیب
 مندرجہ ذیل ہے:

- ۱۔ درحقیقت وجود، نکتہ در فنا و بقا
- ۲۔ حقیقت توحید، نکتہ در محو اثبات
- ۳۔ حقیقت معرفت، نکتہ در صحو و سکر
- ۴۔ حقیقت محبت، نکتہ در غیب و شہود
- ۵۔ حقیقت غیریت، نکتہ در سر و تجلی
- ۶۔ حقیقت غربت، نکتہ در جمع و تفرق
- ۷۔ حقیقت وصل، نکتہ در شرب و ذوق
- ۸۔ حقیقت کلام، نکتہ در کشف خواطر
- ۹۔ حقیقت رویت، نکتہ در نوم و نقطہ
- ۱۰۔ حقیقت صفوت، نکتہ در قبض و برط
- ۱۱۔ حقیقت ارادہ، نکتہ در سلوک و جذبہ
- ۱۲۔ حقیقت ولایت، نکتہ در خوارق
- ۱۳۔ حقیقت سماع، نکتہ در وجد و وجود
- ۱۴۔ حقیقت روح، نکتہ در مبداء و معاد

اس کا آغاز یوں ہوتا ہے:

”الحمد لله الذي خلق آدم على صورته و نالذلل في لوح وجوده سر صورته..... اما بعد، بدانکه لسمان وقت ناطق است و عین غیب شاهد.“

شیخ عبدالحق محدث دہلوی لکھتے ہیں کہ اس کتاب میں اس قدر معارف بیان ہوئے ہیں کہ کسی اور کتاب میں نہیں۔ ۲۲۔ انداز بیان میں بایزید بسطامی (ف ۶۳۸ ھق) کے شطیحات اور ابن عربی (ف ۲۶۴ ھق) کے فلسفیانہ اسلوب کا رنگ جھلکتا ہے۔ ۲۳۔

اس کے دو خطی نسخے نیشنل میوزیم کراچی میں شمارہ ۱۹۶۱-۹۵۴۰ N.M. اور شمارہ ۱۹۶۵-۱۵۸ N.M. ایک نسخہ اسلام آباد میں کتابخانہ گنج بخش میں شمارہ ۱۶۱ کے تحت، علاوہ ازین دو نسخے کراچی میں نجی ملکیت میں موجود ہیں۔ ۲۴۔

خواجہ مسعود بک کے دیگر آثار میں یوسف زلیخا اور نکات العاشقین کے نام بھی ملتے ہیں۔ ۲۵۔

حواشی:

- ۱۔ احمد منزوی: لہرست مشترک نسخہ های خطی فارسی پاکستان، جلد سوم، ص ۱۳۸، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۶۳ ش/۱۹۸۴ م۔
- ۲۔ سعید نفیسی: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، جلد دوم، ص ۷۷۲، انتشارات فروغی، تہران، ۱۳۶۳ ش۔
- ۳۔ عبدالحی بن فخر الدین حسینی: نزہۃ الخواطر، جلد سوم، ص ۶۵، طبیب اکادمی، بیرون پھر گیت، ملتان، ۱۳۱۲ھ/۱۹۹۱ م۔
- ۴۔ انوش، حسن: دانشنامہ ادب فارسی (ادب فارسی در عصر قارہ) جلد چہارم، ص ۲۳۳۸، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تہران، ۱۳۸۰ ش۔
- ۵۔ عبدالحق محدث دہلوی، شیخ: اخبار الاخیان ص ۱۶۹، مکتبہ نوریہ رضویہ سکھر، ستر مدار۔
- ۶۔ محمد باقر، ڈاکٹر: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، جلد سوم (فارسی ادب، اول)، ص ۱۱، پنجاب یونیورسٹی، لاہور، ۱۹۷۱ م۔
- ۷۔ محمد صادق دہلوی کشمیری ہمدانی: کلمات الصادقین، ص ۹۸، صحیح دکنٹر محمد نسیم اختر، مرکز تحقیقات فارسی

- ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۸ء۔
- خلیق احمد ظہاری: سلاطینِ دہلی کے مذہبی رجحانات، ص ۲۱۲، نگارشات، ۳، ٹیپل روڈ لاہور، ۱۹۹۰ء۔
- ۸۔ عبدالحی بن قحطانی الحسینی: نزہۃ النواظر، جلد سوم، ص ۶۶۔
- انوش، حسن: دانشنامہ ادب فارسی (ادب فارسی در عشرہ قارہ) جلد چہارم، ص ۲۳۲۸۔
- ۹۔ سعید نقیسی: تاریخ نظم و نثر در ایران و دوزبان فارسی، جلد دوم، ص ۷۷۔
- عارف نوشی: طہرست نسخہ های خطی فارسی موزہ ملی پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۶۲ ش/۱۹۸۳ء۔
- ۱۰۔ محمد باقر، ڈاکٹر: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، جلد سوم، ص ۱۱۔
- ۱۱۔ شروانی، الطاف حسین خان: تاریخ اور تحقیق، نصرت پبلشرز، انٹرنیٹ، مشہد، ص ۱۳۲۔
- ۱۲۔ سعید نقیسی: تاریخ نظم و نثر در ایران و دوزبان فارسی، جلد دوم، ص ۷۷۔
- ۱۳۔ محمد باقر، ڈاکٹر: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، ص ۱۱۔
- ۱۴۔ محمد صادق بھلوی کشمیری: ہدائی، کلمات الصادقین، تصحیح و ترمیم، ص ۹۹۔
- ۱۵۔ عبدالحی بن قحطانی الحسینی: نزہۃ النواظر، جلد سوم، ص ۶۶۔
- ۱۶۔ انوش، حسن: دانشنامہ ادب فارسی (ادب فارسی در عشرہ قارہ) جلد چہارم، ص ۲۳۲۸۔
- ۱۷۔ شروانی، الطاف حسین خان: تاریخ و تحقیق، ص ۱۳۵۔
- ۱۸۔ انوش، حسن: دانشنامہ ادب فارسی (ادب فارسی در عشرہ قارہ) جلد چہارم، ص ۲۳۲۸۔
- ۱۹۔ احمد منیر وی: طہرست مشترک نسخہ های خطی فارسی، جلد سوم، ص ۱۲۸۔
- ۲۰۔ ایضاً، ص ۱۵۶۵۔
- ۲۱۔ ایضاً، ص ۱۸۹۲۔
- ۲۲۔ ایضاً، ص ۱۸۹۲۔
- ۲۳۔ محمد باقر، ڈاکٹر: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، جلد سوم، ص ۱۱۔
- ۲۴۔ احمد منیر وی: طہرست مشترک نسخہ های خطی فارسی، جلد سوم، ص ۱۸۹۲۔
- ۲۵۔ انوش، حسن: دانشنامہ ادب فارسی (ادب فارسی در عشرہ قارہ) جلد چہارم، ص ۲۳۲۸۔

سید مصطفیٰ حیدر زیدی ☆
ڈاکٹر محمد اقبال نقیب ☆ ☆

تیوریان متاخر کے عہد میں تاریخ نویسی

Abstract:

Historiography is a subject the importance of which has always been accepted. In the beginning we find that ideas of man found their expression in the pictorial writings in the caves. When man learnt how to read and write, he started writing past happenings, so much so that we come across books on history even from pre-historical times. The Muslims constructed the grand edifice of historiography on solid foundations. From the Arabs, this tradition travelled first to Iran and then to Indian sub-continent.

Keywords: 1. History 2. Later Taimurides
3. Sub-continent 4. Historian

خلاصہ:

تاریخ نویسی ایک اہم موضوع ہے جس کی اہمیت انسان کے ذہن میں شروع سے ہی مسلم رہی ہے۔ آغاز میں ہمیں انسان کے بنائے ہوئے شواہد غاروں میں خط تصویر کی صورت میں ملتے ہیں۔ انسان جب پڑھنے لکھنے سے آشنا ہوا تو اس نے ماضی کے واقعات کو تحریر کرنا شروع کیا حتیٰ کہ ہمیں زمانہ قبل از تاریخ سے ہی تاریخی کتابیں ملتی ہیں۔ مسلمانوں نے ٹھوس بنیادوں پر علم تاریخ کی شاندار عمارت قائم کی اور عربوں سے یہ روایت ایران اور ہندوستان میں آئی۔

کلیدی الفاظ:

۱۔ تاریخ ۲۔ تیوریان متاخر ۳۔ برصغیر ۴۔ مورخ

☆ لیکچرار شعبہ زبان و ادبیات فارسی، اسلامیہ یونیورسٹی، بہاولپور

☆ ☆ صدر شعبہ زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گجراتی، لاہور

انسان کو ہمیشہ اپنے ماضی کو یاد کرنے کی جستجو رہی ہے۔ پھر انسان اس حقیقت سے آگاہ ہوا کہ اپنے واقعات کو درج کرنا انہیں محفوظ کرنے کے لیے اشد ضروری ہے۔ سو انسان کے قائم کیے ہوئے قدیم ترین تاریخی شواہد ہمیں غاروں میں خطِ تصویری کی صورت میں ملتے ہیں۔ پھر جب انسان لکھنے پڑھنے سے آشنا ہوا تو اس نے ماضی کے واقعات کو قلمبند کرنا شروع کیا یہاں تک کہ ہمیں زمانہ قبل از تاریخ سے ہی تاریخی کتب ملتی ہیں۔ دنیا کا پہلا مورخ ہیروڈوٹس کو مانا جاتا ہے جس نے اپنی ”تواریخ“ میں سائرس اعظم کے زمانے میں ہخامنشی سلطنت کی وسعت، کمبوجیہ، داریوش اعظم اور خشایارشاہ کی یونانیوں کے خلاف مہم وغیرہ کے احوال ۴۸۰ ق م تک قلمبند کیے ہیں۔ تاریخی کتب کے علاوہ مختلف مذہبی کتب و صحائف بھی تاریخی واقعات سے بھرے پڑے ہیں اور قرآن میں تو علمِ تاریخ کو ”اولوالابصار“ کے لیے باعثِ توجہ قرار دیا گیا ہے۔

بقول ڈاکٹر وحید مرزا تاریخ نویسی کا ذوق و شوق مسلمانوں کو ابتدائے اسلام ہی سے پیدا ہو گیا تھا جس کا سب سے بڑا محرک وہ والہانہ عقیدت و محبت تھی جو مسلمانوں کو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی ذات سے تھی۔ لے چنانچہ ابن ہشام کی سیرۃ رسول اللہ ﷺ، ابن سعد کی الطبقات الکبیر، الواقدی کی کتاب المغازی، اور ابن الاثیر کی اسد الغابہ کا شمار مسلمانوں کی لکھی جانے والی اولین تواریخ میں ہوتا ہے۔ مسلمانوں نے دین کے تحفظ کے جذبے کے تحت بڑی ہی ٹھوس بنیادوں پر علمِ تاریخ کی شاندار عمارت قائم کی اور پھر تاریخ نویسی کی یہ روایت عربوں سے وارد ایران اور پھر وار و ہندوستان ہوئی۔

برصغیر میں بالخصوص تاریخ کی جتنی کتابیں اسلامی دور میں تصنیف ہوئیں وہ ابتداء ہی سے فارسی میں لکھی گئیں اور تاریخ کا شاید ہی کوئی ایسا دور ہوگا جس کے بارے میں ایک سے زائد مستند کتابیں موجود نہ ہوں۔ ۳۰۰ برصغیر پاک و ہند میں فارسی تاریخ نویسی کا آغاز ۶۰۴ھ میں مسلم سلطنت کے قیام کے ساتھ ہی شروع ہوا اور صدرالدین محمد حسن نظامی نیشاپوری کی کتاب تاریخ المآثر جو ۶۰۴-۶۱۴ھ کے درمیانی عرصے میں لکھی گئی، برصغیر میں تاریخ پر لکھی جانے والی پہلی

کتاب شمار ہوتی ہے۔ عہدِ سلاطین میں لکھی جانے والی دیگر تاریخی کتب میں منہاج الدین کی 'طبقاتِ ماعری'، امیر خسرو کی 'مخزن الفتوح'، ضیا الدین برنی کی 'تاریخ فیروز شاہی'، یحییٰ بن احمد سرہندی کی 'تاریخ مبارک شاہی'، اہمیت کی حامل ہیں۔

تاریخ نویسی کا یہ سلسلہ مغلوں کے عہد میں بھی قائم رہا اور عہدِ تیموریان بزرگ میں تاریخ کی معرکہ آراء کتابیں تصنیف ہوئیں۔ چنانچہ بابر کے عہد کی سب سے زیادہ مستند تاریخی دستاویز خود اس کا اپنا 'بابر نامہ' ہے جو اگرچہ ترکی زبان میں لکھا گیا تھا لیکن زیادہ تر عبدالرحیم خانخانا کے فارسی ترجمے کی شکل میں مشہور ہوا۔ علاوہ ازیں زین الدین خوانی کی 'طبقاتِ بامری' کا شمار بھی عہدِ بامری کی مشہور تواریخ میں ہوتا ہے، عہدِ ہمایوں میں مرزا حیدر کا شغری کی 'تاریخ رشیدی'، گلبدن بیگم کا 'ہمایوں نامہ'، عہدِ اکبری میں عبدالقادر بدایونی کی 'منتخب التواریخ'، معصوم بھکری کی 'تاریخ سندھیا'، تاریخِ معصومی، ابوالفضل کا 'کبر نامہ'، عبدالحق محدث دہلوی کی 'تاریخِ حق'، عہدِ جہانگیری میں طاہر سبزواری کی 'روضۃ الطاہرین'، سکندر کجراتی کی 'مرآة سکندری'، نعمت اللہ شہروی کی 'تاریخِ خانجہانی'، عبدالباقی نہاوندی کی 'تہذیبِ جہانگیری'، عہدِ شاہجہانی میں محمد امین قزوینی کا 'بادشاہ نامہ'، شریف دکنی کی 'مجالس السلاطین'، کامگار حسینی کی 'تہذیبِ جہانگیری'، عبدالحمید لاہوری کا 'بادشاہ نامہ'، محمد افضل حسینی کی 'زبدۃ التواریخ' اور محمد طاہر خراسانی کا 'شاہجہان نامہ' معروف کتبِ تاریخ ہیں۔

تیموریان متاخر کے دور میں ہندوستان کے پچھلے ادوار کی نسبت زیادہ تواریخ لکھی گئی ہیں۔ اگرچہ اورنگزیب نے اپنے عہد میں تاریخ نگاری یا کم از کم درباری اور سرکاری نوعیت کی تاریخ نگاری کی ممانعت کر دی تھی، لیکن اس کے باوجود خوانی خان اپنی مشہور تصنیف 'منتخب اللباب' لکھنے میں مصروف رہا اور اپنی تاریخ کا نصف سے زائد حصہ عہدِ اورنگزیب ہی میں لکھ چکا تھا۔ اسی طرح نعمت خان عالی نے بھی 'وقائعِ عالمگیری' اور 'جنگِ نامہ' عالمگیری کے نام سے اس عہد کے بہت سے بالخصوص مہم دکن سے متعلق واقعات قلمبند کیے۔

عہدِ تیموریان متاخر سے پہلے زیادہ تر مؤرخین فقط دربار شاہی سے وابستہ ہوتے تھے

اور بادشاہوں سے تنخواہ پاتے تھے جس وجہ سے زیادہ تر تواریخ بادشاہوں کے زیر اثر لکھی گئیں۔ لیکن عہد تیموریان متاخر میں درباری تواریخ کے ساتھ ساتھ دیگر تواریخ بھی کثیر تعداد میں لکھی گئیں جنہیں مؤرخین نے محض تفصیل طبع کے لئے زیور تحریر سے آراستہ کیا اور اس طرح اس دور میں تاریخ نگاری ایک نئے اسلوب سے آشنا ہوئی۔

اس عہد میں کچھ مشہور شعراء نے بھی تواریخ لکھی ہیں جن میں اسد اللہ خان غالب کی مہر نیمروز کسی تعارف کی محتاج نہیں، جس میں انہوں نے خاندان تیموریہ کی تاریخ درج کی ہے۔ اس کے علاوہ بساوں لال شاداں کا 'امیر مامہ' جو کہ امیر خان نواب ٹونک کی تاریخ ہے، رتن سنگھ زخمی کی 'سلطان التواریخ' جو محمد علی شاہ تک نوابان اودھ کی تاریخ ہے اور تجلی علی موزوں کی 'تربک آصفیہ' جو میر نظام علی خان کی تاریخ ہے، یہ اس دور کی ممتاز تواریخ میں شمار ہوتی ہیں۔

بعض تواریخ شاہی حساب کتاب کی تفصیل سے بھی مایہ دار ہیں مثلاً کچھی نرائن شیشیق کی 'حقیقت ہائے ہندوستان' میں مؤلف نے حکومت مغلیہ کے مختلف قلعوں کا احوال، ان میں مقیم فوج کی تفصیل اور ان کی آمدن کا حساب درج کیا ہے۔ یہ کتاب جہاں ہمیں مغلوں کے نظام حکومت سے آگاہ کرتی ہے وہاں ہمیں اس کتاب کے مطالعہ سے یہ بھی پتا چلتا ہے کہ مغل بادشاہ کس طرح اور کتنے فاصلے پر قلعوں کے ذریعے اپنی حکومت چلایا کرتے تھے۔ اسی طرح 'دستور العمل شاہنشاہی' میں ہندوستان اور دکن کے مختلف صوبوں کے علاقوں اور آمدن کا حساب درج ہے۔ یہ کتاب دراصل لالہ برج رائے کی تالیف تھی جسے ٹھاکر لال فرزند چتر بھوج داس نے اضافہ کے ساتھ محمد شاہ کے دور میں تالیف کیا۔

اس دور میں لکھی جانے والی بعض تاریخی کتب دراصل تواریخ عالم کا درجہ رکھتی ہیں، نہایت مختصر ہیں۔ ان میں سے بعض آفرینش آڈم سے اپنے وقت تک کی تاریخ کا احاطہ کیے ہوئے ہیں۔ اب چند صفحات کی کتاب میں اتنے لمبے دور کی تاریخ درج کرنا آسان کام نہیں ہے۔ سو

اس دور میں لکھی جانے والی اکثر تواریخ عالم میں واقعات کو انتہائی اختصار کے ساتھ بیان کیا گیا ہے مثلاً مرزا محمد یوسفی کی 'جنان الفردوس'، جس میں مؤلف نے ایشیا، افریقہ اور اندلس کے حکمرانوں کی تاریخی جدولیں دی ہیں اور ہر باب کا آغاز تمہید سے کیا ہے جن میں شام، عرب، ایران، مصر، خوارزم، ہندوستان اور دیگر ممالک کے احوال کے علاوہ اسماعیلی، اتابک، سامانی، غزنوی، غوری، اور مغل حکمرانوں کے علاوہ شرفائے مکہ کی فہارس بھی دی ہیں۔ ۵۔

البتہ کچھ عالمی تواریخ جو ایک سے زیادہ جلدوں پر مشتمل ہیں ان میں واقعات اختصار مگر جامعیت کے ساتھ دیئے گئے ہیں مثلاً محمد علی خان انصاری کی 'بحرالمواج'۔ یہ کتاب تین جلدوں پر مشتمل ہے۔ پہلی جلد میں غیر ہندوستانی اقوام کی تاریخ ہے۔ دوسری جلد میں ہندوستان کے سلاطین دہلی اور بابر سے ناصر الدین محمد شاہ تک مغل فرمانرواؤں کا تذکرہ ہے جبکہ تیسری جلد میں احمد شاہ اور شاہ عالم ثانی کی تاریخ کے علاوہ ما در شاہ اور احمد شاہ ابدالی کے حملوں کا بھی ذکر ہے۔ ۹۔

ان تاریخی کتب میں مختلف منابع سے بھی استفادہ کیا گیا ہے۔ جن میں محمد قاسم فرشتہ کی 'تاریخ فرشتہ'، ابوالفضل کی 'آئین اکبری'، تاریخ و صاف وغیرہ شامل ہیں۔ اکثر مؤلفین نے مستند کتب تواریخ سے استفادہ کرتے وقت کتاب کے مقدمے میں یا پھر کتاب کے درمیان میں اپنے منابع کا ذکر بھی کیا ہے۔ مثلاً محمد علی برہان پوری نے اپنی تالیف 'برہان الفتوح' جو کہ مختصر عالمی تاریخ ہے، میں منابع کے طور پر ایران و ہندوستان کی تقریباً اٹھارہ معتبر کتابوں کا ذکر کیا ہے جن میں 'روضۃ الصفا'، 'حبیب السیر'، 'تاریخ فرشتہ'، 'تاریخ عالم آرائے عباسی'، 'تاریخ جہان گشائے جوینی'، 'طبقات اکبری'، 'تاریخ حمد اللہ مستوفی'، 'تاریخ و صاف' اور 'لب التواریخ ہند' شامل ہیں۔ ۱۰۔ اسی طرح 'جنان الفردوس' جس کا ذکر اوپر بھی دیا گیا ہے، میں مؤلف مرزا محمد یوسفی نے اپنی کتاب کے جداول کی تیاری میں 'الیوطی'، 'نظام التواریخ'، 'مطلع السعدین'، 'روضۃ الصفا'، 'حبیب السیر'، 'طبقات اکبری'، 'تاریخ فرشتہ'، 'تاریخ الفی' اور 'تاریخ

بدایونی سے استفادہ کیا ہے۔ اے

بہت سے ہندو ادباء نے بھی اس دور میں تواریخ مرتب کی ہیں۔ ہندو ادباء کی مشہور تواریخ میں رائے بندراہن کی 'لب التواریخ' جو شہاب الدین غوری سے لے کر ۱۱۰۱ھ تک کے احوال پر مشتمل ہے، کامراج بن نمین سنگھ کا 'عبرت نامہ' اور 'منتخب التواریخ'، سجان سنگھ بنالوی کی 'خلاصۃ التواریخ' جو عہد قدیم سے لے کر اورنگزیب کی تخت نشینی تک کے حالات پر مشتمل ہے اور ڈاکٹر سید عبداللہ کے بقول ہندوؤں کی تمام تواریخ میں صرف 'خلاصۃ التواریخ' کو یہ شرف حاصل ہوا کہ اس پر مشرق اور مغرب کے متعدد فضلاء نے اپنی توجہ مبذول کی ہے، اے بھیم سین کی 'تاریخ دلکشا' جو اورنگزیب کی تخت نشینی سے شاہ عالم کے زمانے تک کی تاریخ پر مشتمل ہے، زائن کول عاجز کی 'تاریخ کشمیر'، دونی چند کا 'کیگو ہر نامہ' جو لکھنؤ قوم کی تاریخ ہے، شیو واس لکھنوی کا 'شاہنامہ منور' کلام جوفرخ سیر اور محمد شاہ کے ابتدائی عہد حکومت کی تاریخ ہے اور خوشحال چند کی 'تاریخ محمد شاہی' شامل ہیں۔ ہندوؤں کا معاشرتی ادب اور دیگر معاشرتی حالات بتاتے ہیں کہ مغل بادشاہوں نے ان ہندو مصنفین کی ہمیشہ قدر افزائی کی اور انہوں نے عام ہندو رعایا کو مسلمانوں کے قریب تر لانے کی کوشش کی۔ ۱۳۱

چونکہ یہ دور مغلوں کے سیاسی انحطاط کا دور تھا اور خاندان تیوریہ کا روشن دیا اب چراغ سحری تھا سو اس دور میں 'عبرت نامہ' کے عنوان کے تحت بھی بہت سی کتابیں لکھی گئیں۔ مثلاً خیر الدین محمد الہ آبادی، مرزا محمد معتمد خان، محمد قاسم عبرت اور ہندو ادباء میں لالہ سوہن لال اور کامراج بن نمین سنگھ کی لکھی گئی کتب تواریخ بنام 'عبرت نامہ' کا شمار اس دور کی معروف تاریخی کتب میں ہوتا ہے۔

اس دور کی تاریخی کتب کی ایک اور صفت یہ بھی ہے کہ ان میں سے بعض کتابوں میں تاریخ کے ساتھ ساتھ جغرافیائی اور دیگر معلومات بھی ملتی ہیں۔ مثلاً آندر رام مخلص کی 'بدائع و تالیخ'

جس میں احمد شاہ درانی کے ہندوستان پر حملے کے علاوہ اپنے کچھ سفر کی رویداد اور ہم لوگوں سے ملاقات کے احوال کے علاوہ ہندوستان کے لوگوں کے مختلف آداب و رسوم مثلاً شادی، پیدائش، شہن ہوئی، لباس، زیور و جہیز وغیرہ کا بھی ذکر کیا ہے۔ اہل اسی طرح خوشحال چند کی تاریخ محمد شاہی جس کا بھی اوپر ذکر ہوا میں تاریخ کے علاوہ حساب، نجوم، علم الہید (پاسٹری) اور فن شعر کے حوالے سے کئی مقالات لکھے ہیں۔ ۵۱

ان تاریخی کتب کا اسلوب زیادہ تر سادہ اور سلیس ہے اس کی وجہ یہ نہیں کہ اس دور کے لوگ انشا نگاری سے بے بہرہ تھے بلکہ ہمیں اس دور کی کتب کے مقدمہ میں فضل فروشی یعنی غیر مصنوع کا اسلوب بھی ملتا ہے اور دیباچہ کی عبارت بھی زیادہ تر مستح و مقفی ہوتی ہے اور صنائع بدائع سے بھی استفادہ کیا گیا ہے۔ بعض مقامات پر جہاں بادشاہوں کی تاج پوشی، سالگرہ یا وفات کا ذکر کیا گیا ہے وہاں القاب و آداب کے ساتھ نثر مصنوع کا عنصر بھی ملتا ہے اس کے علاوہ جنگوں کے احوال کی تجسیم نگاری میں بھی یہی سبک نثر کا رفرما ہے لہٰذا لیکن پھر بھی زیادہ تر کتب کا متن سادہ اور رواں ہے۔ اس کی اصل وجہ یہ نہ تھی کہ مصنفین مرصع اور معجم انشاء نگاری سے بے بہرہ اور نا آشنا تھے، بلکہ ان کی یہ خواہش تھی کہ زیادہ لوگ ان کتب سے مستفید ہو سکیں۔ ۵۲

اسلوب کی اس سادگی میں ایک بڑا عنصر انگریزی ادب اور یورپ کے ادبی رجحانات و اثرات بھی ہیں کیونکہ اس دور میں انگریز بھی برصغیر میں اپنے قدم کافی حد تک جما چکے تھے اور علوم و فنون میں اہلیان یورپ کی دلچسپی بھی اس امر کا باعث بنی کہ سبک مصنوع کی روش کو ترک کر کے عام قاری کے لیے سادہ روش کا انتخاب کیا جائے۔ مزید برآں جیسا کہ اوپر بیان ہوا کہ اس دور میں تواریخ زیادہ تر تفہیم طبع کے لئے لکھی گئیں جبکہ سرکاری سطح پر مؤرخین کی سرپرستی بہت کم کی گئی، اس لیے مؤرخین کے پیش نظر بھی مشکل اسلوب اور ادبی صنائع کے استعمال سے فضل فروشی کے بجائے عام فہم انداز میں واقعات کو عام قاری تک پہنچانے کا رجحان زیادہ رہا۔

سادہ اور رواں اسلوب نگارش کی ایک اور وجہ زبان اردو کی نفوذ پذیری بھی تھی کہ اس دور میں برصغیر میں اردو زبان بتدریج فارسی زبان کی جگہ لے رہی تھی اور بعد میں تیوریاں متاخرین کا یہ دور برصغیر میں فارسی ادبیات کا آخری باقاعدہ دور ثابت ہوا۔

اگرچہ اس دور کی تاریخی کتابوں میں سے کافی کتابیں زیور طباعت سے بھی آراستہ ہو چکی ہیں لیکن پھر بھی ان میں سے زیادہ تر کتابیں آج بھی خطی نسخوں کی صورت میں دنیا کے مختلف کتاب خانوں میں موجود ہیں۔ ان میں سے زیادہ تر کتب برٹش میوزیم لائبریری، انڈیا آفس لائبریری، خدا بخش اور نیشنل پبلک لائبریری پٹنہ، پنجاب یونیورسٹی لائبریری لاہور اور نیشنل میوزیم کراچی میں خطی نسخوں کی صورت میں موجود ہیں۔ آج کے اس جدید دور میں ان خطی نسخوں کو digitalize کرنے کی ضرورت ہے تاکہ تشریح، علم دانشجو یا ان اس علمی سرمائے سے بھرپور استفادہ کر سکیں۔

حواشی:

۱. وحید مرزا، ڈاکٹر، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، جلد ۵، پنجاب یونیورسٹی، لاہور، ۱۹۷۲ء ص ۱۳۶۔
۲. ایضاً، ص ۱۳۷۔
۳. آفتاب احمد، ڈاکٹر، تاریخ نویسی در ہندوستان، لاہور، ۱۹۸۵ء، ص ۱۹۸ (پوشنگکار)۔
۴. وحید مرزا، ڈاکٹر، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، جلد ۵، ص ۱۳۸-۱۳۷۔
۵. بی ہادی، ڈاکٹر، آف لٹریچر پریس، نئی دہلی، ۱۹۹۵ء، ص ۵۸۔
6. Marshall, D.N., Mughals in India, Great Britain, p435, 1985.
7. Ibid., p. 565.
۸. وحید مرزا، ڈاکٹر، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، جلد ۵، ص ۱۳۳۔
9. Storey, C.A., Persian Literature (A Bio-Bibliographical Survery) Vol.1, Part-1, Royal Asiatic Society of Great Britain & Ireland, Great Britain, p.144, 1989.
10. Elliot & Dowson, History of India as told by its own Historians, Vol. 8, Lahore, p.26, 1976.
11. Ibid., p.4.
۱۲. سید عبداللہ، ڈاکٹر، ادبیات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ، مجلس ترقی ادب، لاہور، ۱۹۶۷ء، ص ۶۰۔
۱۳. ایضاً، ص ۵۳۔
۱۴. داہمنامہ ادب فارسی، پیر پرتی حسن انوش، جلد چہارم، حصہ اول، ص ۲۳۲، تہران، ۱۳۷۵ھ۔
۱۵. سید عبداللہ، ڈاکٹر، ادبیات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ، ص ۱۰۲۔
۱۶. محمود ہاشمی، ڈاکٹر، تحول بحر فارسی در عشرہ قارہ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۹۶ء، ص ۳۷۔
۱۷. وحید مرزا، ڈاکٹر، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، جلد ۵، ص ۱۳۱۔

نحوه تدوین مقالات و ویژگیهای مطالب ارسالی

برای درج در نشریه "کاوش"

شورای علمی کاوش با هدف ارتقای سطح علمی نشریه و تنوع بخشیدن به مطالب مندرج در آن، نیاز به همراهی و همکاری استادان، پژوهشگران و نوآوران عرصه تحقیق و نگارش در زمینه های مرتبط با فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره دارد.

رعایت موارد زیر در آثار ارسالی، الزامی بوده و باعث سرعت بخشیدن به کار می شود.

☆ مقاله ها ضمن بر خورداری از آیین نگارش فارسی، شایسته است روی کاغذ A4، حروف نگاری (ماشین نویسی) شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شوند. در صورت امکان، CD مقاله همراه مقاله فرستاده شود.

☆ مقاله ها دارای چکیده با حجم ۱۰۰ کلمه به دو زبان، زبان مقاله و انگلیسی باشد و چکیده ها به صورت مستقل و در برگه مجزا پیوست گردد.

☆ واژه های کلیدی، کوتاه و تعداد آن ۴ تا ۷ واژه باشد.

☆ حجم نوشتار با احتساب تصاویر و پا نوشته ها و فهرست منابع، بیشتر از ۲۰ صفحه نشریه نباشد.

☆ نتیجه نوشتار در برگزیده یافته های تحقیق، روشنگر مباحث و ارائه

دهنده راهکارها باشد.

- ☆ نقل قولها، مستقیم یا غیر مستقیم، نقل به مضمون و مطالب استنساخ شده از منابع و مآخذ، با استفاده از نشانه گذاریهای مرسوم، مشخص گردد و نام صاحبان آثار، تاریخ و شماره صفحات منابع و مآخذ، دقیق ذکر شود.
- ☆ با نوشته ها (حواشی) در آخر مقاله آورده شود.
- ☆ فهرست مآخذ به ترتیب الفبایی نام خانوادگی صاحبان آثار تنظیم شود. نام مترجمان، مصححان، ناشران، جای انتشار، سال انتشار و تاریخ انتشار با فاصله یک ویرگول (،) در پایان مقاله ارائه گردد.
- ☆ کوش در ویرایش مقاله ها آزاد است.
- ☆ مقاله ها باز گردانده نخواهد شد.
- ☆ مقاله ها پس از داوری بدون ذکر نام مقاله نگار و تایید شورای علمی، در نوبت چاپ قرار می گیرند.